

# باستان شناسی کتاب مقدس

نویسنده: دکتر جان الدر

مترجم: سهیل آذری

از انتشارات نور جهان

# فهرست فصول مندرجات

دییباچه

آغاز تحقیقات

کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی

سقوط آدم، مشایخ و سیل

اور و سومریها

یوسف و اسرامییان در مصر

موسی و قوانین عصر او

تسخیر کنعان

دوره پادشاهان

حکومت شمالی

بازپسین روزهای فرماتروانی یهودا

خط و کتیبه های کهن

عصر پیشرفت باستانشناسی

نسخه های کهن کتاب مقدس

فصول اول انجیل لوقا

راههای که پولس پیمود

هفت کلیسای مکاشفه

## دیباچه

معمولاً نخستین روزهای پس از استقلال آمریکا را عصر رواج دین و ایمان میدانیم. با تجسم مهاجران اولیه، که تفنگ بر دوش گروه گروه بکلیسا میروند، میپنداریم که در آن روزگار طلائی همه دیندار بودند و کسی گرفتار شک و بی‌ایمانی نبود. از این روی، بسیاری از مردم، با آشنائی باین حقیقت که در آغاز قرن نوزدهم شک و الحاد بر افکار مردمان روشنفکر و تحصیل کرده حکومت میکرد، دچار شگفت و حیرت میشوند. میخوانیم که کالج «دارتموت» در طی چهار سال تنها یک فارغ التحصیل دیندار و با ایمان بیرون داد و، همچنین، میدانیم که مجموع آمریکائیانی که در آن روزگار در کلیسا عضویت داشتند در قیاس با جمعیت کشور از یک هفتم جماعتی که امروز در کلیساهای آمریکا عضویت دارند تجاوز نمیکرد.

یکی از موجبات بی‌ایمانی مردم آمریکا در آن روزگار عدم اعتقاد اکثر مردم به صحت مندرجات و مضامین کتاب مقدس بود. بسیاری از مردم تحصیل کرده، بتأثر افکار نویسندگان شکاک فرانسه، کتاب مقدس را مجموعه‌ئی از اساطیر و افسانه‌های فاقد مبنای تاریخی می‌شمردند و گمان میکردند روزگاری که این کتاب بر افکار مردم حکومت میکرد سپری گشته است. این گفته ولتر که تا صد سال دیگر مسیحیت بگورستان ادیان مرده و منقرض سپرده خواهد شد مورد قبول عموم بود. تاریخدانان و دانشمندان از تمدن باستانی بابل و نینوا و صور آگاه نبودند، و لذا روایات کتاب مقدس را از شکوه و عظمت تمدنهای آن سرزمین‌ها افسانه می‌پنداشتند.

مسیحیان و پیروان کتاب مقدس، نیز که در معرض حملات و انتقادات این دسته از مردم قرار گرفته بودند، پاسخی به ایرادات آنان نداشتند. آنان که دارای عقیده راسخ و استوار به کتاب مقدس بودند اصرار می‌ورزیدند که کتاب مقدس از آن روی که کلام خداست باید صحیح و مستند باشد. و از آن سوی، دانشمندان نیز معتقد بودند که چون این کتاب مجموعه‌ئی از اساطیر و افسانه‌ها است، نمیتواند کلام خدا باشد. بدینسان، روابط این دو دسته بسختی دستخوش تضاد و تیرگی گشته بود. باید بیاد داشت که برخی جنبه‌های کتاب مقدس بدون توجه باینکه آیا دارای مبنای تاریخی است یا نه دارای ارزش و اعتبار میباشد. «قانون طلائی»، صرف نظر از اعتبار روایات تاریخی این کتاب، قانون طلائی است. تعلیمات اخلاقی مسیح و پولس، حتی در صورتی که این اشخاص وجود تاریخی نداشته باشند، الهامبخش و آموزنده است. ارزش دعا و برکات حاصله از تقرب بخدا را همه مردم در مییابند، و محبت به همسایه، در صورتی هم در عمل نادیده گرفته شود، اصلی است که همه مردم بلزوم آن اذعان دارند.

ولی، با اینکه تعلیمات اخلاقی مسیحیت بجای خود گیرنده است و دلها را بسوی خود میکشد، اساس مسیحیت، در صورتی که روایات آن فاقد مبنای تاریخی باشد، متزلزل خواهد گشت. ادراکات ما از خدای پدر، که قوم یهود را وسیله‌ئی برای نمایاندن خود ساخت، پیامبرانی برای ارشاد و رهبری مردم گسیل داشت، و سپس خویشتن را بنحوی اکتل در وجود فرزند خود عیسی مسیح که بخاطر گناهان ما مصلوب شد، مرد و از مرگ برخاست ظاهر ساخت، در صورتی که فاقد اعتبار تاریخی باشد، ارزش دینی نخواهد داشت. در این صورت، این حقیقت که «باو مهر می‌ورزیم، زیرا او نخست ما را محبت نمود ...»، دیگر نمیتواند نیرومندترین انگیزه‌ئی برای فداکاریها و جان‌بازیهای باشد که تاریخ جهان بیاد دارد، بلکه رؤیائی تو خالی و افسانه‌ئی واهی خواهد بود.

بیشرفت باستانشناسی کتاب مقدس شکافی را که در بین دانشمندان و پیروان کتاب مقدس پدیدار شده بود پرسیخت. بتدریج شهرها و تمدن های باستانی که تنها کتاب مقدس آنها را بیاد داشت بدست باستان شناسان از زیر خروارها خاک بیرون آورده شد و تاریخ آنها روشن گردید. در صفحات آینده این کتاب با تلاشها و کوششهایی که در این راه بعمل آمده آشنا خواهیم شد. در نتیجه کوشش مداوم باستانشناسان، شهرهایی که نامشان از یاد رفته بود شناخته شد، آثار کار و کوشش ساکنان آنها نمایان گردید، آثار و قرائن حوادث تاریخی که داستان آنها در کتاب مقدس آمده از زیر خاک بیرون آورده شد، و برتری و بی همنائی مسیحیت در سنجش با ادیان باستانی آشکار و نمایان گشت.

البته، نباید گمان کرد که تا روزگار خودمان باستانشناسی بکلی بدست فراموشی سپرده شده بود. الواح و کتیبه هایی که در عراق بدست آمده حاکی است که آشور با نیپال، شاه جنگجوی بزرگ آشور که در قرن هفتم قبل از میلاد ( ۶۶۸ - ۶۲۶ ) حکومت میکرد، از اینکه کتیبه های قدیمی را کشف کرده و کاتبانی برای استکتاب اسناد مهم کهن و آوردن نسخ آنها به کتابخانه اش به اکناف امپراتوری خود فرستاده است، بر خود میبالد. کشف این کتابخانه توسط « راسام » در سال ۱۸۵۲ یکی از مهمترین وقایع تاریخی باستانشناسی در قرن نوزده بشمار میرود. یک قرن پس از او، نباندوس، آخرین پادشاه بابل، علاقه و دلبستگی فراوانی به باستانشناسی ابراز داشت. او برج قدیمی « اور » را مورد کاوش و تفحص قرار داد، کتیبه های مربوط بتأسیس آنرا از نظر گذرانید، و سپس بدقت آنها را در جای خودشان نهاد و بدینسان منتهای احترام را نسبت به اعقاب خود بجا آورد. دختر او، که خواهر بلشاصر بود، چون پدرش به باستانشناسی علاقه میورزید و موزه کوچکی برای نمایش آثار عتیقه تأسیس کرد.

دریغا که انگیزه حفاران قدیم بیشتر چپاول آثار عتیقه بود، نه آشنائی با تاریخ کهن. بویژه در مصر، که گنج های گرانبهای با صاحبان آنها بگور سپرده شده بود، غارتگران غیر مجاز گورها را شکافته، گنجهای گرانبهای آنها را بیغما بردند. حتی در زمان رامسس نهم کمیسیونی که از جانب وی برای تحقیق در اینباره تعیین شده بود گزارش داد که محتویات همه گورهای قدیم به بیغما رفته، اجساد از درون آنها به بیرون انداخته شده، و اشیاء گرانبها و ادوات آنها تاراج شده است.

در اعصار اخیر ناپلیون فرانسوی یکی از نخستین کسانی است که برای آغاز تحقیق و کاوش در ویرانه های کهن تسهیلاتی فراهم ساخت. وی بسال ۱۷۹۸ صد تن از دانشمندان، محققین، و هنرمندان فرانسه را همراه خود به مصر برد، و اینان شگفتیهای مصر باستان را همراه با طرحها و تصاویر آب رنگ برشته تحریر کشیدند. نشر این نوشته ها و تصاویر توسط دولت فرانسه شور و هیجانی در محافل علمی فرانسه برپا ساخت و علاقه ئی که از آن پس در دانشمندان فرانسه نسبت به کشورهای شرقی پدید آمد هرگز از میان نرفت. در میان مکاشفات زمان ناپلیون در مصر از همه مهم تر و گرانبها تر لوحی بنام « سنگ روزنا » است که به زبان نوشته شده و دانشمندان را برموز خط هیروگلیف رهنمائی کرد. ولی کار هینتی که همراه ناپلیون بمصر رفته بود از مطالعه آثاری که روی زمین مانده بود تجاوز نکرد، و تحقیق درباره آثاری که در دل خاک مدفون بود بدست آیندگان سپرده شد.

در آغاز قرن نوزده یکی از مأموران شرکت هند شرقی که ساکن بغداد بود، گزارش داد در بین النهرین تپه های مصنوعی وجود دارد که ظاهراً بقایای شهرهای قدیم اند. همین گزارش بود که توجه باستان شناسانی چون لایارد و بوتارا به آثار تاریخی بین النهرین معطوف داشت و کاوشهای آنان در این سرزمین نتایج گرانبهای ببار آورد. داستان این کاوشها در فصل های آینده از نظر خواننده خواهد گذشت. قبل از آنکه وارد بحث اصلی این کتاب شویم، اجازه میخوام درباره شیوه ها و

طریقه هائی که باستانشناسان ملل گوناگون در طول متجاوز از صد سال گذشته هنگام کاوش در نقاط تاریخی از آنها استفاده کرده اند شمه ئی بنگارم.

حفریات اولیه در قیاس با شیوه های امروزی بدوی و مخرب بودند، زیرا کسانی که این حفریات بدستشان انجام میگرفت هدفی جز گردآوری اشیاء جالب توجه برای موزه ها نداشتند. در این حفریات به اشیائی چون قطعات شکسته ظروف سفالین توجه نمیشد و حفران از جریان کار خود یادداشتی تهیه نمیکردند. از این روی اطلاعات گرانبها و سودمندی که ممکن بود بدست ما برسد در اثر غفلت و سهل انگاری حفران اولیه بر باد رفت. بزودی معلوم گشت تپه هائی که در جای شهرهای باستانی ایجاد شده اند. بقایای شهرهای متعددی هستند که بروی ویرانه های یک دیگر بنا شده اند و گاهی در بین تأسیس قدیم ترین و آخرین شهر هزاران سال فاصله بوده است. طبیعتاً آخرین شهرها بر روی ویرانه شهرهای سلف خود بنا گردیده اند، ولی بقایای شهرهای دیگر همیشه بصورت طبقات متوالی منظم روی یکدیگر قرار نگرفته اند. اغلب دیده شده است که شهری کوچک در وسط تپه بنا شده و پس از ویرانی آن شهر بزرگ تری که سراسر تپه را بر میگرفته روی آن بنا گردیده است، و نتیجتاً بقایای آن در اطراف تپه در سطحی پائین تر از ویرانه شهر قبلی قرار دارد. لذا هنگام حفر این تپه ها دقت و هوشیاری فراوان لازم بود تا حفران طبقات مختلف را که هریک بعصر و تمدن خاصی تعلق دارد از هم تفکیک کنند و قدمت آنها را تعیین نمایند.

باستانشناسی علمی با حفریاتی که در سال ۱۸۹۰ بدست سر فلیندرز پتری در طل الحسی، واقع در جنوب یهودیه، صورت گرفت و شش هفته بطول انجامید آغاز گشت. این باستانشناس بقایای شهرهای مختلفی را که بصورت طبقات تقریباً منظم روی هم قرار داشتند از یکدیگر تفکیک کرد و از روی اشیاء و آثار مکشوف، بویژه ظروف سفالین، تاریخ و قدمت آنها را تعیین نمود. وی ثابت کرد که با سنجش و تطبیق شکل و نوع آلات و اشیائی که در طبقات مختلف ویرانه های قدیم مانده میتوان تاریخ تمدنهای متوالی آنها را تعیین نمود. و پس از آنکه مقدار قابل ملاحظه ئی از آثار و ادوات و لوازم زندگی انسانهای باستانی توسط باستانشناسان گردآوری شد، توانستند قدمت هر یک از انواع آنها را با قطعیت تقریبی تعیین نمایند. در ازمه معین بسیاری از این اشیاء باشکال گوناگون در مناطق وسیعی از جهان رایج و متداول بوده اند، و اشیاء و ادوات نوع دیگری را لشکرکش ها و تعرضات تمدنهای دیگر به آن مناطق آورده است. بتدریج اختراع و اکتشافات جدید بیاری باستانشناسان شتافت. اختراع دوربین عکاسی به باستانشناسان امکان داد وضع اشیاء مکشوف قبل از آنکه آنها را بمنظور ادامه حفاری جابجا کنند بصورا صحیح و دقیق ثبت نمایند.

هواپیما تماشای قلاع و شهرهای ویرانی را که دیدن آنها از روی زمین امکان نداشت میسر ساخت. اشعه مجهول نیز بنوبه خود به باستانشناس کمک میکند. در مورد اجساد مومیائی گاهی بکمک اشعه مجهول علت مرگ، سن و جنس صاحب جسد را تعیین کرده اند. بکمک اشعه مادون قرمز توانسته اند کتیبه های قدیم را که خواندن آنها مشکل بود بخوانند و از ترکیبات شیمیائی نیز در این مورد استفاده شده است. یکی از تازه ترین و سودمندترین وسائلی که مورد استفاده باستانشناسان قرار گرفته آزمایش آثار و بقایای انسانهای باستانی بطریق معروف به کاربن ۱۴ است. میگویند مقدار معینی از کاربن موجود در همه موجودات زنده کاربن ۱۴ است نه کاربن ۱۲. این کاربن ۱۴ چون رادیوم متغیر و بی ثبات است و بتدریج ذرات ریزی را از خود پراکنده، به کاربن ۱۲ مبدل میشود. این دیگرگونی و تحول پس از مرگ موجودات زنده آغاز میشود. با تعیین میزان این دیگرگونی میتوان تاریخ مرگ آن موجود را با قاطعیت روشن ساخت. خلاصه، آن جنبه های علوم جدید که در باستانشناسی قابل استفاده بوده برای روشن ساختن تاریکترین زوایای زندگی انسانهای باستانی بیاری باستانشناسان

شتافته است. میزان موفقیت حفاران بجائی رسیده که بررسی مطالعه کامل بسیاری آثار تاریخی شناخته نشده ئی که بدست آنها افتاده است سالیان متمادی بطول خواهد انجامید. اکنون با برخی از برجسته ترین و مهم ترین ثمرات تلاشها و کوششهای باستانشناسان در زمینه دست یافتن برموز زندگی انسانهای باستانی آشنا میشویم.

# فصل یک

## آغاز تحقیقات

نخستین دانشمندی که در این زمینه بتحقیق و مطالعه پرداخت شخصی بنام بوت<sup>۱</sup> بود که در سال ۱۸۴۲ بسمت قنسول دولت فرانسه در موصل، در دره علیای دجله، منصوب گردید.

وی از بدو ورود خود به موصل اظهار داشت حاضر است هرگونه اشیاء عتیقه را که گاهی در نواحی اطراف یافت میشد بخرد، و در ضمن سعی میکرد که محل کشف این آثار را مشخص سازد. مدتی در این کار هیچ گونه توفیقی نصیب او نگشت، تا روزی بر حسب تصادف توسط یک روستائی عرب بوجود تپه ئی مصنوعی در آن نزدیکی پی برد که قرنهای متمادی اهالی محل آجر مورد احتیاج خود را از آن بدست میآوردند. بوت<sup>۱</sup> دو نفر را با تعلیمات لازم بانجا فرستاد که زمین را حفر کنند و ببینند آیا چیزی بدست خواهد آمد. یک هفته بعد پیغام هیجان انگیزی از آنها رسید مبنی بر اینکه پس از حفر زمین به دیوارهای قدیمی برخورده اند که پوشیده از تصاویر رنگی برجسته و حک شده حیوانات عجیب است. بوت<sup>۱</sup> بمحل مزبور رهسپار شد و یقین حاصل کرده بود این دیوارها بقایای کاخ با شکوه باستانی است که بدست آشوریها ساخته شده. این ویرانه ها در مشرق دجله در نقطه ئی که در دوازده میلی شمال شهر موصل واقع است قرار داشت، و بطوری که بعداً معلوم شد این ویرانه بقایای شهر باستانی «دور شارو کین»<sup>۲</sup> بود.

پس از رسیدن باین محل، بوت<sup>۱</sup> ملاحظه نمود که دیوارها از تصاویر حک شده بر روی تخته سنگ ها که مناظر جنگها و حرکت دسته ها و شکار حیوانات و زندگی درباری را نشان میدهد پوشیده شده و چند هکتار زمین را فرا گرفته است. در آن زمان کسی نمیتوانست خطوط میخی را که در اینجا یافت شد بخواند، ولی پس از آنکه کلید رمز این خطوط بدست آمد معلوم شد این کاخ که ۲۵ هکتار مساحت آن است، توسط سرگون دوم پادشاه (۷۲۲ - ۷۰۵ ق. م)، که نامش بکلی از یادها رفته و تنها در اشعیا ۲۰ : ۱ باو اشاره شده است، ساخته شده. با وجود این، کاخ مزبور مجلل ترین و عظیم ترین قصری است که در تمام تاریخ یافت شده و مقر یکی از بزرگترین سلاطین جهان بوده است. وقتی خبر کشف این ویرانه ها به اروپا رسید، در محافل علمی و باستانشناسی آنجا باهیجان فراوان تلقی شد.

انتشار این خبر همان هیجانی را بوجود آورد که از مزاجعت کریستف کلمب با خبر کشف قاره جدید در اذهان برپا شده بود، زیرا برای بسیاری از مردم اروپا، بخصوص فرانسویان، این موفقیت بمنزله کشف دنیای جدید و فراموش شده ئی بود. قبل از آن دره نیل مهد تمدن محسوب میشد، ولی اکنون این افتخار از آن دره دجله و فرات میگشت. دولت فرانسه بیدرنک بودجه قابل ملاحظه ئی برای ادامه اکتشافات تخصیص داد، و بوت<sup>۱</sup> توانست با استفاده از این بودجه پنج جلد کتاب قطور با بیش از چهار صد تصویر درباره نتایج حفاریات و تحقیقات خود انتشار دهد. با استفاده از این تصاویر، اروپائیان توانستند با لباسها، سلاحها، لوازم خانه، و طرز شکار آشوریان آشنا شوند، و در نتیجه فصل مفصلی در تاریخ برای امپراتوری آشور گشوده شد.

---

<sup>1</sup> Paul Botta

<sup>2</sup> Dur Sharrukin

دومین کسی که در باستانشناسی کتاب مقدس آثار گرانبهائی از خود بیادگار نهاد، آستین هنری لایارد<sup>۳</sup> انگلیسی است. نامبرده با اشتیاق شدیدی که از آشنائی با نتایج حفاریات بوتاً در او پدید آمد بود، ولی تقریباً بدون هیچگونه کمک مالی، برای یافتن آثار بیشتری از تاریخ و تمدن باستانی بین النهرین بدانسو رهسپار شد. او از مشاهده تپه های مصنوعی بزرگی که آنجا را پوشانیده بود متعجب گشت و با کمک مالی مختصری که بدست آورده بود بحفر یکی از آن تپه ها در محلی موسوم به نمرود در بیست میلی جنوب موصل و یک میلی و نیمی خاور دجله شروع کرد. بعداً معلوم شد اینجا ویرانه های همان شهر کالج است که در سفر پیدایش ۱۰: ۱۱ بدان اشاره شده. موفقیتی که نصیب او شد غیر قابل تصور بود. در ظرف بیست و چهار ساعت او توانست قسمتهائی از دو قصر باشکوه متعلق به امپراتوران آشور را از زیر خاک بیرون آورد. در هر جا که زمین را کند باطاق هائی برخورد نمود که با تخته سنگهای مرمری عظیمی بارتفاع هفت پا، که در روی آنها تصویر شگفت انگیزی حک یا نقاشی شده بود، محصور بودند. قدیمی ترین جائی که در آن بنام نمرود اشاره شده باب ۱۰ آیات ۹ و ۹ سفر پیدایش در کتاب مقدس است. مضمون آیه مزبور چنین است: « و کوش نمرود را آورد، او بجبار شده در دنیا شروع کرد. وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت میگویند: مثل نمرود جبار در حضور خداوند. » بهر حال، خیر موفقیت های این باستانشناس طمع حاکم محلی ترک را تحریک نمود و او تصمیم گرفت در صورتی که از گنجینه های گرانبهائی که بنظر خود وی در این جا بدست می آمده بهره ئی نبرد حفاری را متوقف سازد.

در نتیجه اشکالتراشیهای او کار مدتی متوقف شد، ولی خوشبختانه سایر مظالم و فشارهای او بمردم چنان دشمنی و مخالفتی علیه او برپا ساخت که وی ناگزیر گشت محل مأموریت خود را ترک گوید. در نتیجه، حفاری بسرعت سابق ادامه یافت.

یک شب، کمی پس از آنکه حفاری مجدداً آغاز گشت، ناگهان هلهله ئی برخاست و کارگران فریاد کشان و رقص کنان نزد او آمده اطلاع دادند که خود نمرود را پیدا کرده ند! بعداً معلوم شد آنچه آنها یافته اند شیر بالدار عظیم الجثه سنگی است که مجسمه یکی از چهار خدای سماوی آشوریان قدیم بوده است. بتدریج مجموعه انبوهی از مجسمه های گاو نر عظیم بالدار با سرهای انسانی و الهه های دیگری با سرهای عقاب بدست آمد که اکثراً به موزه های انگلستان فرستاده شد.

با ادامه این حفاریات توصیف روشنی که حزقیال در کتاب خود (باب ۳۱ آیات ۳ - ۱۲) از این سرزمین کرده است مفهوم تازه ئی مییافت. « اینک آشور ... جمیع قومهای زمین از زیر سایه او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود. » و باستانشناسان دریافتند که چگونه پیشگوئی خوفناک صفانیا درباره این ملت (باب ۲ آیات ۱۳ - ۱۵) تحقق کامل یافته است. « و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد ساخت ... هر کسی از آن بگذرد، به آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید. » در نتیجه این حفاریات شهر کالج کشف گردید و معلوم شد قصری که بقایای آن بدست آمده متعلق به آشور ناسیپال بوده است که از ۸۸۵ تا ۸۵۹ ق. م. سلطنت کرد.

بسال ۱۸۴۹، لایارد در محل دیگری موسوم به « کویو نجیک » که ویرانه های شهر نینوا در آنجاست و در دره دجله روبروی موصل واقع شده، شروع بحفاری کرد. در ظرف چهار هفته قصر سنحریب که در سالهای ۷۰۴ - ۶۸۱ ق. م. سلطنت میکرد و شرح محاصره اورشلیم بدست او در کتاب دوم پادشاهان (باب ۱۸ آیه ۱۹) آمده، از زیر خاک بیرون آورده شد.

---

<sup>3</sup> Austin Henry Layard



از جمله آثار تاریخی گرانبهای که در اینجا بدست آمد، میتوان کتیبه های متعدد دیوارهای ساخته شده از آجرهای لعاب دار، و موزائیک های بسیار زیبا را، که بر روی آنها عبارتی بخط میخی سفید روی زمینه فیروزه نوشته شده، نام برد.

در آثار نقاشی آنها بیشتر رنگهای سیاه و زرد و آبی سیر بکار رفته، و بعضی از تصاویری که یافت شده، و معروف ترین آنها تصویری است که شیری را در حال نضع نشان میدهد، نمودار مهارت و ذوق سرشار هنرمندان آنها است. نینوا فقط نود سال پایتخت بود، ولی در این مدت وسعت زیاد یافت و با دو دیوار آجری محصور گردید که دیوار داخلی ۳۲ پا و ضخامت و ۸۶ پا ارتفاع داشت. این شهر شکفت انگیز با خندق عمیقی بپهنای ۷۷ پا محصور بود و بوسیله پانزده دروازه بخارج مربوط میشد.

این اکتشافات هر ابهامی را درباره تاریخ و عظمت آشور باستان از میان برد. باوجود این، مهمترین آثاری که بدست آمد، یعنی هزاران کتبه ئی که دیوارها را پوشانیده بود، بصورت مرموز و مکتومی باقی ماند، زیرا هنوز کسی یافت نمیشد که بتواند خط میخی را خوانده، مفهوم این کتیبه ها را درک کند. سرانجام این افتخار نصیب سرهنری راولینسون<sup>۴</sup> شد و او با مطالعاتی که در صفحات غربی ایران نمود بکشف رمز خط میخی توفیق یافت نامبرده، هنگامی که بصورت سربازی داوطلب در کشتی به هندوستان سفر میکرد، توجه یکی از همسفران خود را که خاورشناس و سیاستمدار و حاکم بمبئی بود بخود جلب کرد. بر اثر آشنائی با او، راولینسون به آثار باستانی ایران علاقمند شد و در سالهای بعد هنگامی که بدرجه سرگردی در ارتش انگلیس ارتقاء یافت و از طرف شرکت هند شرقی بسمت نماینده و قنصل به کرمانشاه اعزام گردید، فرصت یافت که این علاقه را جامه عمل پوشاند. پس از ورود به کرمانشاه، بسال ۱۸۳۳، توجه راولینسون بخواندن خط میخی معطوف گشت و او خود را با مطالعخ لوحی که در شش میلی همدان واقع است و گنجانده خوانده میشود سرگرم ساخت. هنگام مطالعه لوح مزبور، او حدس زد بعضی از کلماتی که در آن بکار رفته باید مفهوم « شاه » را در برداشته باشد و همچنین سه نفری که از آنها بعنوان شاه نامبرده شده باید داریوش و خشایار شاه و ویشتاسب باشند. بر مبنای این حدس، او توانست معنای احتمالی یک سوم هجاهائی را که در کتیبه بکار رفته تشخیص دهد. پس از آن، او توجه خود را به کتیبه عظیم تر و کاملتر بیستون، که در ۲۶ میلی کرمانشاه واقع است، معطوف داشت. در اینجا سینه کوه بابعاد ۲۵ و ۵۰ پا در ارتفاع چند صد پا از جلگه تراشیده شده و بر روی آن نقشهای عظیمی همراه با خطوط میخی بطور برجسته حک گردیده است. این نقش ها از مدتها قبل نظر سیاحان و مسافران را بخود جلب مینمود و هرکس معنای آنرا به نحوی تعبیر میکرد. مسافری که در قرن دهم میلادی کتیبه را دیده نقش روی آن را معلمی پنداشته است که بشاگردانش درس میدهد و تصور کرده این معلم تازیانه ئی در دست دارد که با آن شاگردان را تنبیه میکنند. مسافری دیگر در قرن نوزده آنرا تصویر مسیح و حواریون شمرده و گمان کرده بود یهودا بزیر پا انداخته شده واهورا مزدا نوعی صلیب است. در صورتی که این لوح داریوش را نشان میدهد که در برابر دشمنان خود که با طناب بهم بسته شده اند ایستاده است و یکی از آنان را بزیر پای خود انداخته. و تصویری که در بالا دیده میشود اهورا مزدا است.

استنساخ این کتیبه مستلزم شهامت و مداومت فراوان بود. البته قسمتی از آنرا با نهادن نردیانی در روی تخته سنگ باریکی که در زیر لوح قرار دارد میتوان استنساخ نمود. باین ترتیب راولینسون هزار و دوپست سطر از کتیبه را استنساخ نمود و پس از مطالعه مداوم اطمینان یافت که این کتیبه به سه زبان مختلف نوشته شده و سرانجام توانست چهار صد

---

<sup>4</sup> Henry Rawlinson

سطر از پارسی باستان را ترجمه کند. معلوم شد این کتیبه بسال ۵۵۵ ق . م . بفرمان داریوش ساخته شده، و شرح مبارزات و پیکارهای او را با مدعیان تاج و تخت در بردارد.

داریوش در این کتیبه حدود امپراتوری پهناور خود را شرح داده، لعنت خدا را برای همه کسانی که در صدد اخلال کار او برآیند میطلبد. روح لوح را با ماده براقی که استحکام کتیبه را چند برابر کرده و آنرا ۲۴۰۰ سال از گزند حوادث مصون داشته است، پوشانده اند.

راولینسون ترجمه متن پارسی کتیبه را بسال ۱۸۴۷ انتشار داد و پس از آن با کمک دانشمندان دیگر عبارت بابلی را نیز که روی کتیبه بیستون نوشته شده ترجمه کرده، منتشر ساخت. ناگفته نماند که خواندن خط بابلی مستلزم تحمل زحمات بیشتری بود، زیرا در این خط یک علامت گاهی یک کلمه بود و حتی ممکن بود بوسیله چند علامت مختلف نوشته شود. این مشکلات مدتی دانشمندان را از خواندن آن مأیوس کرده بود، تا لوحی بدست آمد که در آن فهرستی از حروف تصویری همراه با حروف مصوت نوشته شده بود. قریب صد لوح مختلف بدست آمد که قاموس نسبتاً کاملی از خط و زبان بابلی را تشکیل میداد.

درک مفاهیم این کتیبه ها و حل مسائلی که با کشف آنها پدید آمد بحدی مشکل مینمود که گروهی پنداشتند آن عده از دانشمندی که مدعی اند بمضامین آنها دست یافته اند در اشتباه اند. موزه بریتانیا، بمنظور آزمایش گفتار آنان، تصمیم گرفت در این باره تحقیق کند. باین جهت، از میان کتیبه هائی که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته بود، یکی را انتخاب نموده، چهار نسخه از آن تهیه کردند و هر نسخه را بیکی از متخصصین خط میخی دادند، تا متن آنها را ترجمه نموده، به موزه بریتانیا بفرستند. یکی از این دانشمندان راولینسون بود. متخصصین مزبور، بی آنکه از کار یکدیگر آگاه باشند، کتیبه را ترجمه نموده، به موزه ارسال داشتند. از تطبیق و مقایسه ترجمه ها معلوم شد در مطالب مهم در بین آنها تفاوتی موجود نیست. پس از این آزمایش، هرگز نه شک و شبهه ئی درباره صحت اظهارات دانشمندان راجع باین کتیبه ها مرتفع گشت. لوح بیستون نظر به نقش مهمی که در جریان کشف رموز خط میخی داشته، حقاً مهم ترین اثر و یادگار تاریخی در آسیا شمرده میشود. در نتیجه آشنائی با حقایقی که بر اثر کشف مضامین کتیبه بیستون بدست آمد معلوم شد داریوش، همانگونه که در کتابهای عزرا ( باب ۵ آیه ۵ و باب ۶ آیات ۱ - ۷ )، حجی نبی ( ۱ : ۱ ) و ذکریا ( باب ۱ آیه ۱ ) روایت شده، وجود تاریخی داشته و فرمانروای امپراتوری پهناور و نیروندی بوده است.

از اینکه پس از کشف این همه آثار و کتیبه های شگفت انگیز تاریخی تا مدتی تحقیقات دانشمندان در این زمینه بکندی پیشرفت نمود نباید تعجب کرد، زیرا تا این زمان هزاران کتیبه از زیر خاک بیرون آورده شده و به موزه های اروپا انتقال یافته بود و کسانی که قادر بدرک مضامین آنها باشند از معدودی تجاوز نمیکردند. بهمین جهت ترجمه آنها بکندی صورت میگرفت. با اینحال، علاقه وافری به ادامه تحقیقات و حفريات ابراز میشد.

پس از سالها، موزه بریتانیا دانشمند جوان و با ذوقی را بنام « جرج سمیت »<sup>۵</sup> استخدام کرد که کتیبه های خط میخی را تنظیم نماید.

---

<sup>5</sup> George Smith

روزی که او مشغول کار بود، به کتبه جالب توجهی برخورد که در اصل شامل شش ستون بوده، ولی سه ستون آن در اثر شکستگی کتیبه از میان رفته بود. وقتی سمیت در عبارات آن دقت نمود، معلوم شد کتیبه حاوی شرح داستان کشتی ئی است که بر روی قله کوهی بنام « نذیر » بر خاک نشسته، و کیوتری که از آن پرواز درآمده چون نتوانسته است جایی برای نشستن بیابد ناگزیر بداخل کشتی بازگشته است. ناگهان، دانشمند جوان متوجه شد مشغول خواندن متن کلدانی داستان نوح است. هیجانی که از این اکتشاف به سمیت دست داد، وی را از خود بیخود ساخت. روزنامه « دیلی تلگراف » بودجه قابل ملاحظه ئی در اختیار او نهاد که وی به بین النهرین رفته، برای کشف باقی این داستان کوشش کند. سمیت بسال ۱۸۷۲ به نینوا رهسپار گشت و تحقیقات و حفاریات دانشمندان قبلی را بمقیاس وسیع تری ادامه داد. در میان کشفیات او در بین النهرین از همه مهمتر کتیبه هائی بخط میخی بود که تعداد آنها از سی هزار تجاوز میکرد. اینها بقایای کتابخانه بزرگی بودند که آنرا آشور بانیپال با گردآوری کتیبه های زمان خویش، که اغلب آنها از روی کتیبه های کتابخانه قدیم بابل استنساخ شده بود، تأسیس نموده بود. آشور بانیپال، که در زمان منسه و هوشع میزیست، اشتیاق وافری بگردآوری متون و کتیبه های زمان خویش داشته، و در کتیبه هائی که در کتابخانه نینوا گردآورده شرح اقدامات خود را جهت تهیه نسخ کتیبه ها و متون موجود در آن عصر گنجانیده است.

سمیت در مجاهدات خویش جهت کشف اسناد و کتیبه هائی که داستان نوح را تکمیل نماید توفیق کامل یافت؛ و علاوه بر آن، اسنادی درباره داستان خلف بدست آورد و کتیبه های متعدد دیگری یافت که وضع زندگی آشوریان قدیم را کاملا روشن میساخت. اطلاعاتی که باین وسیله درباره وضع زندگی و افکار آشوریان بستان دستگیر دانشمندان گردید بیش از آگهی است که آنها بر احوال ساکنان اولیه انگلستان دارند.

## فصل دوم

### کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی

مقایسه متون کلدانی و آشوری داستان خلقت با آنچه در نخستین باب کتاب پیدایش ( یکی از اسفار تورات ) آمده، بحث جالب و در عین حال آموزنده ئی است. داستان بابلی چنین است: « هنگامی که بر بالای آسمان نامی داده نشده بود، زمین نامی بر خود نگرفته بود، اقیانوس بسیار باستانی بوجود آورنده بود، تیامت<sup>6</sup> مغشوش و در هم مادر همه آنها بود، آبهای آنها در یکجا بهم ملحق میگشتند. بعد خدایان تولد یافتند، لهمو<sup>7</sup> و لهامو<sup>8</sup> بوجود آمدند، انسار<sup>9</sup> و خدای انو<sup>10</sup>. » در کتیبه های دوم و چهارم از جنگ در میان مردوک<sup>11</sup>، قهرمان خدایان، و تیامت، خدای آشوب، سخن رفته است. در این جنگ پیروزی نصیب مردوک میشود، و منظور از آن غلبه روشنائی بر تاریکی است. مردوک جسد تیامت را برگرفته، « چون ماهی از میان دو نیم میکند. » سپس نیمی از بدن را حائل در برابر آسمان ساخته، نگاهیانی بر آن میگرداند و باو فرمان میدهد که نگذارد آبها از آن خارج شود. او ( یعنی مردوک ) برای خدایان بزرگ پایگاههایی، که ستارگان باشند، میسازد، منطقه البروج را مقرر میدارد، سالها را معین میکند، و آن را به دوازده ماه تقسیم نموده، برای هر یک سه ستاره قرار میدهد، و ماه را تابناک میسازد تا بر شب فرمانروائی کند. »

در مقایسه داستان خلقت از نظر بابلیها و نویسنده سفر پیدایش به تشابهات و در عین حال تناقضات متعددی برخورد مینمائیم. هر دو از زمانی سخن میگویند که در آن خلاء و نیستی همه جا را فرا گرفته بود.

در کتاب مقدس میخوانیم که چگونه روشنائی بر ظلمت چیره گشت و نظم و ترتیب جایگزین آشوب گردید. در داستان بابلیها هم ملاحظه میکنیم که مردوک، خدای نیکو، با تیامت، خدای آشوب جنگیده، او را مقتول میسازد.

در کتاب مقدس خداوند خشکی را آفریده، آنرا از دریا جدا میسازد. در داستان بابلی مردوک خاک را بوجود آورده، آنرا در کنار آب میگستراند.

در کتاب مقدس میخوانیم که خدا خورشید و ماه و ستارگان را خلق میکند که بر آسمانها حکومت کنند. در داستان بابلی مردوک ستارگان را میسازد که پایگاه خدایان باشند.

در سفر پیدایش آفریدگار جانوران و خزندگان را بوجود میآورد، در صورتی که داستان بابلی خلقت جانوران را به گروهی از خدایان نسبت میدهد.

---

<sup>6</sup> Tiamat

<sup>7</sup> Lahmu

<sup>8</sup> Lahamu

<sup>9</sup> Ansar

<sup>10</sup> Anu

<sup>11</sup> Merobach

از نظر دینی، تضادهائی که در بین این دو داستان وجود دارد حائز کمال اهمیت است. انسان ممکن است تصور کند تمدن درخشان بابل، با همه ترقیاتی که در زمینه علوم و هنر نصیب آن گشته بود، باید دینی مترقی بوجود آورده باشد. ولی حقایق تاریخی خلاف آنرا ثابت میکند. یهودیان خلقت را بخدا و آفریننده نی واحد نسبت میدادند، در حالی است که بابلیها عقیده داشتند کائنات بوسیله جمعی از خدایان بوجود آمده است. در کتاب مقدس میخوانیم که خلقت جهان بدست خدا توأم با یک رشته اقدامات خردمندانه بوده که بمنظور تأمین سعادت انسان صورت گرفته. در افسانه بابلی خلقت جهان از نتایج فرعی و ضمنی جنگی است که در بین خدایان در گرفته. سفر پیدایش میگوید که روح خداوند بر فراز آنها بجولان درآمد و آنها را آرام ساخت، در حالی که بابلی ها عقیده بجنگ وحشتناکی داشتند که در آن دیوان بر خدایان آشوب غالب آمده اند. سفر پیدایش خدای پاک و متعالی را مجسم میسازد، در صورتی که بابلیها معتقد بوجود خدایانی مکار و شریر بودند که بایکدیگر در جنگ و نزاع بوده اند. خلاصه، هر جا که افسانه بابلی مطالب غیر قابل قبول و از نظر دینی فاقد ارزشی را نقل میکند، داستان کتاب مقدس در عین زیبایی و سادگی حاوی مضامین عالی دینی است. باستانشناسی در عین حال که ثابت میکند یهودیان قومی کوچک و از نظر سیاسی بی اهمیت بودند، گواهی میدهد که معتقدات دینی آنها در جهان بی همتا بوده است.

در اینجا این پرسش پیش میآید که آیا اعتقاد به وحدت خالق زودتر شروع شده یا پرستش خدایان متعدد؟ کتاب مقدس تصویری از انسان را که مندرجاً از پرستش خالق یکتا دست کشیده، به عبادت خدایان متعدد میپردازد، نمایش میدهد. طبق این تعبیر، پیامبران اسرائیل و یهود مبتکرین فکر جدید نبودند، بلکه میخواستند قوم خویش را بایمان دیرینشان، که مبتنی بر پرستش خدای واحد یعنی یهوه بوده، برگردانند. آنها گاهی در منظور خویش توفیق مییافتند و گاهی مجاهدتشان به شکست و ناکامی میانجامید.

با اینحال در سالهای اخیر دانشمندان بتأثیر فرضیه تکامل خواسته اند این جریان فکر بشر را معکوس جلوه دهند. بعقیده آنها شرک یا اعتقاد بوجود خدایان و دیوان متعدد ابتدائی ترین شکل دیانت بوده است، و این موفقیت سرانجام نصیب پیامبران یهود گشته است که توانسته اند بوجود خدای واحد پی برده، قوم خویش را نیز با آن آشنا سازند. تحقیق در اینکه باستانشناسی باین مسأله چگونه پاسخ میدهد، خود بحث شیرین و جالبی است.

قبلاً باید در نظر داشت باستانشناسی ثابت نموده است که پیشرفت و تکامل همیشه حتمی و ضروری نیست و رشد و ترقی بشریت با انحطاط و تنزل توأم بوده است. تاکنون بارها آثار و بقایای تمدن هائی از زیر خاک بیرون آورده شده است که شکوه و عظمت آنها روزگاری چشم جهانیان را خیره میساخت، ولی پس از چندی معدوم گشته و در زیر خاک مدفون گردیده اند، چنانکه گوئی اصلاً وجود نداشته اند. در حقیقت بنظر میرسد قاعده کلی تمدن این بوده است که با انحطاط اخلاقی و دینی همراه شود. تاریخ ایران، یونان، روم و اسرائیل شاهد این حقیقت است. ساکنان این کشورها در نخستین ادوار تمدن خویش به صداقت و پاکی و وفاداری نسبت بهدف های عالی معروف بودند، ولی در ادوار بعد همین مردم را ملاحظه میکنیم که با وجود ثروت سرشار و کامیابی های درخشانی که در علم و هنر بدست آورده اند، در اخلاق و دیانت راه زوال و انحطاط میبیمایند. انحطاط اخلاقی باعث ضعف و زبونی ملتها و انهدام امپراتوری ها است. تفاوت شگرفی که در بین وضع زندگی چادر نشینان کنونی عراق و تمدنهای درخشانی که در کنار آنها مدفون شده بچشم میخورد، گواه زنده نی بر این حقیقت میباشد. بنابر این، تصور اینکه یکتا پرستی چون عالی ترین شکل دیانت است دیرتر از پرستش خدایان متعدد بوجود آمده، دارای مبنای علمی و تاریخی نیست.

دکتر « لانگدون<sup>۱۲</sup> »، متوفی استاد سابق آشور شناسی در دانشگاه آکسفورد، که بعقیده بسیاری بزرگترین متخصص کتیبه های میخی بود، کتابی درباره افسانه های سامی نگاشته و نتیجه گرفته است یکتاپرستی قدیم ترین عقیده دینی بشر است. او در کتاب خود چنین مینویسد: « شاید نتوانم ثابت کنم که در مذاهب سامی و سومری یکتاپرستی بر پرستش خدایان متعدد و اعتقاد بر ارواح نیک و پلید مقدم است. قرائن و شواهدی که برای اتخاذ چنین نتیجه ئی مورد نیاز است و با آراء و نظریات قبول شده متداول میانیت دارد، با دقت تمام و با در نظر گرفتن عقاید مخالفین این نظریه گردآوری شده است. بعقیده من، این نظریه نتیجه تحقیقات علمی است، نه تصورات گستاخانه. »

دانشمند نامبرده سپس درباره معتقدات تازیان جنوب عربستان و اکدی ها شرحی بیان داشته، نتیجه میگیرد: « بنابر این، من این فرضیه را که ادیان عبرانی و کنعانی مبتنی بر جانور پرستی بوده است، مطلقاً منکر هستم. ادنان عبرانیان اولیه و کنعانیان، در روزگاری که توانسته ایم اطلاعات صریح و موثقی از آنان بدست آوریم، با نوع ابتدائی جانور پرستی ( در صورتی که چنین عقیده ئی در میان آنها رایج بوده باشد ) فاصله زیاد داشته است. عموم قبائل سامی، ظاهراً، خدا پرستی را با رعقاد بوجود خدای واحد قبیله ئی، که بعقیده آنها خالق سماوی انسانهای خود بوده، آغاز کرده اند. کلمه سامی برای خدا در اصل بمعنی « آنکه متعال میباشد » بوده است؛ و در اینجا هم من عقیده دارم که دینداری با یکتاپرستی شروع شده است. قبائل سامی، محتملاً، « الله » را بعنوان نخستین خدای خویش میپرسیتیده اند. بعقیده من، تاریخ قدیم ترین ادیان بشر نمودار تنزل سریع بشر از یکتاپرستی به پرستش افراطی خدایان متعدد و ارواح پاک و پلید میباشد.

دانشمندان دیگری بنام سر پتر لوپاژ رنوف<sup>۱۳</sup>، مترجم کتاب مصری « اموات » در اینباره مینویسد: « متجاوز از پنج هزار سال قبل در دره نیل اعتقاد به یگانگی خدا و ابدیت روح پدیدار گشت. اعتقاد به یگانگی خدای متعال و توصیف او چون آفریدگار و قانونگذار، از جمله معلومات اولیه بشر است که چون الماس فنا ناپذیر در میان اساطیر و افسانه هائی که در طی قرون گرد آمده بود میدرخسید. در این نیز تردید نمیتوان داشت که ظواهر ادیان مصری نتایج نسبتاً اخیر یک سلسله اصلاحات و ترقیات یا از میان برداشتن امور خشن و ابتدائی نمیباشد. » پس معلوم میشود در مصر نیز یکتاپرستی قبل از شرک یا اعتقاد بوجود بخدایان متعدد پیدا شده است.

این نیز شایان توجه است که نام خدا میان همه ملت‌های باصطلاح هند و اروپائی شباهت تام دارد. « زئوس پاتر<sup>۱۴</sup> »، که یونانی خدا است، با « دیائوس پاتر<sup>۱۵</sup> » که هندیان باستانی بخدا اتلاق میکردند، و « ژوپیتر<sup>۱۶</sup> »، که در السنه لاتین خدا را با آن میخوانند، ظاهراً از یک ریشه مشتق گردیده است. در میان قبائل شمال اروپا خدا « تیر<sup>۱۷</sup> » نامیده میشد، که احتمالاً این نیز مخفف « ژوپیتر » است. بنابر این، این نظریه که کلیه این ملل روزی خدای واحدی را چون پدر سماوی خود میپرسیتیده اند و دارای دین یکتا پرستی بوده اند که متدرجاً بپرستش خدایان متعدد مبدل گشته، دارای مبنای محکمی است.

<sup>12</sup> Langdon

<sup>13</sup> Sir Peter Le Page Renouf

<sup>14</sup> Zaus Pater

<sup>15</sup> Dyaus Pater

<sup>16</sup> Jupiter

<sup>17</sup> Tyr

یکی دیگر از نویسندگان متأخر، بنام پروفیسور « شمیدت »، اهل وین، در کتابی که تحت عنوان مبادی رشد دیانت انتشار داده، از مطالعات خود با تحقیقات باستانشناسی در سراسر جهان نتیجه میگیرد که طبق قرائن موجود عموم انسانهای ابتدائی بیک خدای متعال و حیات جاودان عقیده داشته اند.

باین ترتیب، ملاحظه میشود که قرائن و شواهد روز افزون باستانشناسی مؤید این تعلیم کتاب مقدس است که انسان اولیه در اثر انحطاط فکری و اخلاقی از یکتاپرستی دست کشیده، بپرستش خدایان متعدد پرداخته است. پیامبران مبتکرین عقیده به وحدانیت خدا نبودند، بلکه میکوشیدند که مردم را بایمان و عقیده نیاکانشان باز گردانند.

# فصل سوم

## سقوط آدم، مشایخ و سیل

نبايد انتظار داشت از باغ عدن، که در فصول دوم و سوم سفر پیدایش شرح آن آمده، اثری باقی مانده باشد. ولی کتاب مقدس برای تعیین محل آن راهنمای خوبی است. در باب دوم سفر پیدایش میخوانیم: رودی در عدن جاری بود که باغ را مشروب میساخت و در آنجا بچهار نهر تقسیم میشد. نام نهر اول فیشون بود که همه زمین حویله را، که در آنجا صلا است، احاطه مینماید. نام نهر دوم جیحون است و تمام زمین کوش را احاطه میکند. نام نهر سوم حدقل است که بسوی مشرق آشور جاری است. و نهر چهارم فرات میباشد.

درباره وجود دو نهر اخیر تردیدی نداریم، زیرا میدانیم حدقل بهمان نهری اتلاق میشود که امروز دجله خوانده میشود و فرات هم که هنوز بهمان نام شناخته میشود. ولی درباره دو نهر نخست، یعنی فیشون و جیحون، محققین بفرصیه ها و حدسهای مختلف متوسل گردیده اند. برخی آنها را با نهرهای ارس، نیل، سند یا رودهای کاملاً غیر قابل قیاس دیگری یکسان دانسته اند. ممکن است نهر فیشون همان کرخه باشد که در جنوب غربی ایران جاری است و روزگاری با دجله و فرات به خلیج فارس میریخته. البته این احتمالی پیش نیست، با اینحال، پروفیسور دلتش<sup>18</sup> در اسناد بابلی فهرستی از نام کانالهای آبیاری آبیاری یافته است که در میان آنها دو نام بنام این دو رود بی شباهت نیست. یکی از آنها « پیساتو » است که تصور میشود همان فیشون بوده، و دیگری « جوهانو » است که شاید نام دیگری برای جیحون بوده باشد. لذا، محتمل است این دو نهر، که احتمالاً خیلی دیرتر احداث شده اند، حدود همان باغ قدیمی عدن بوده باشند که شرح آن در سفر پیدایش آمده است. قرینه دیگری که ممکن است دلیلی بر صحت این موضوع تلقی شود، نام « ادین »<sup>19</sup> است که در اسناد قدیمی بجلگه واقع در جنوب و باختر بابل داده شده. لذا، در اینکه همان باغی که در سفر پیدایش بدان اشاره رفته در همین ناحیه واقع بوده، شکی باقی نمیماند.

همچنین در اسناد و آثار قدیم بابلی به درخت حیا، که آن هم شرحش در کتاب پیدایش (باب ۲ آیه ۹) آمده، اشاره رفته و شکل آن در الوواح سنگی مکرر مجسم گردیده است. بابلیان عقیده داشتند هرکس میوه این درخت را خورد هرگز نمیرد. تصویری که بشکل استوانه در لوح دیده میشود، کویا وسوسه آدم و درخت حیاترا مجسم میکند.

همانگونه که در فوق گفته شده، راجع به طوفان نوح اسناد فراوانی از بابلیها و آشوریهها بدست ما رسیده است. نغزترین چکامه ئی که در میان آثار ادبی باستانی بابل مانده، شعری رزمی موسوم به « گیلگمش » است که دارای دویست و پنج بیت میباشد. این چکامه ملاقات گیلگمش، پهلوان بزرگ آشور را، با شخصی بنام « اوت - ناپیشتیم »، که بمقام خدائی ارتقاء یافته بود، شرح میدهد.

<sup>18</sup> Delitsch

<sup>19</sup> Edin



« گیلگمش » از آن شخص میبیرسد چگونه این موهبت بزرگ بهره او گشته است. او نیز در پاسخ به طوفان عظیمی اشاره میکند و میگوید چهار تن از خدایان بر آن شدند که هستی بشر را از روی زمین براندازند. ولی « ائو »<sup>۲۰</sup>، خدای زمین که معبود « اوت - ناپیشتیم » بوده با آگاهی از قصد خدایان مزبور، « اوت - ناپیشتیم » را از طوفان قریب الوقوعی مطلع میسازد و باو میگوید با ساختن سفینه ئی جهت خود و خانواده اش آماده استقبال سیل گردد. باین ترتیب، « اوت - ناپیشتیم » کشتی میسازد و آنرا برای جلوگیری از نفوذ آب با زفت اندود میکند و خوراک و آشامیدنی در آن جای میدهد، و از همه موجودات زنده در آن گرد میآورد و افراد خانواده خود را با جمعی کارگر و یک نفر ناخدا سوار کشتی میکند. « شماش » خدای خورشید، تاریخ وقوع طوفان را تعیین میکند، و این مطلب در شعر چنین آمده است: « بامدادان هنگام فجر ابر تیره ئی از بنیان آسمان برخاست، و « رمان »<sup>۲۱</sup> در میان آن رعدی ایجاد کرد. بعد « نینیپ »<sup>۲۲</sup> ویرانی بوجود آورد. ارواح زمین مشعلهای خود را برآوردند و با شعله آن زمین را منور ساختند. هر موجود روشن به تاریکی گرائید، در آسمان خدایان از سیل ترسان گشتند و گریخته، با آسمان « ائو »<sup>۲۳</sup> صعود کردند. خدایان چون سگان بلانه ها خزیدند و از وحشت برخود پیچیدند ... شش شب و روز باد وزید. سیل و طوفان زمین را فرا گرفته بود. و چون روز هفتم رسید، طوفان فرو نشست، دریا عقب کشید و باد شوم پایان پذیرفت. چون پرچین بوریاهای مردابی پیدا شدند. پنجره را گشودم و روشنائی بر چهره من تابید. خیره شدم و بزمین غلطیدم. بر زمین نشستم و گریستم. بر اطراف خود و کنار دریا نظر افکندم. کشتی بر زمین « نسر »<sup>۲۴</sup> نشسته بود. کبوتری را بیرون فرستادم و آن بیرون رفت. ولی چون جای نشستن نبود، بازگشت. پرستویی را بیرون فرستادم. کلاغی فرستادم و بیرون رفت و بآب زد و صدای قار قار درآورد و باز نگشت. جانورانی را بچهار سمت روان کردم. بر قله کوه قربانی گذردم هفت و هفت ظرف بخور در آنجا نهادم. خدایان بوی مطبوعی را استشمام کردند و چون مگسان بدور قربانی گرد آمدند. »

تشابهاتی را که در بین داستان طوفان بابلیها و سفر پیدایش موجود است میتوان بترتیب ذیل خلاصه کرد :

(۱) خبر سیل طوفان قریب الوقوعی به پهلوانی داده میشود. (۲) او سفینه میسازد. (۳) پهلوان جانورانی را با خود بکشتی میبرد. (۴) سیل جاری میشود و آنچه را در خارج کشتی است نابود میسازد. (۵) سیل و طوفان فرو مینشیند و کشتی بر قله کوهی قرار میگیرد. (۶) پهلوان پرندگانی را از کشتی بیرون میفرستد و آخرین آنها بر نمیگردد. (۷) پهلوان، چون زمین خشکی مییابد، بشکرانه آن قربانی میگذراند. (۸) خدایان قربانی را قبول میکنند. (۹) از جهت آینده باو اطمینان داده میشود.

با اینحال، بار دیگر در بین این دو روایت از نظر دینی و اخلاقی بتضادهای شگرفی برخورد مینمائیم. در سفر پیدایش میخوانیم که سیل و طوفان برای تنبیه بشر گناهکار و نابودی شریران فرستاده شد. در داستان بابلی این واقعه معلول هوی و هوس خدایان شمرده میشود. بنظر نویسنده سفر پیدایش، نوح چون شخص پاکدامنی بود، از خطر سیل در امان ماند. ولی در داستان بابلی پهلوان بکمک یکی از خدایان که همدست او بود و نقش جاسوس را ایفا مینمود، از خطر جان سالم بدر میبرد. داستان کتاب مقدس مبتنی بر یکتا پرستی است، در حالی که افسانه بابلی به ابتدائی ترین نوع شرک و اعتقاد

<sup>20</sup> Eu

<sup>21</sup> Ramman

<sup>22</sup> Ninip

<sup>23</sup> Anu

<sup>24</sup> Nisir

بوجود خدایان متعدد متکی می‌باشد، باین معنی که در میان خدایان نفاق و اختلاف می‌افتد، خدایان یکدیگر را وقتی جریان امور از مسیر عادی منحرف می‌شود سرزنش می‌کنند، خدایان از ترس برخورد می‌چند و گرسنه می‌شوند و چون مگسان برای بوئیدن قربانی گرد می‌آیند. یکی از آنان با وجود خشم و عدم رضایت دیگران شخصی را از خطر می‌رهاند، و بآنکه نجات یافته در میان خدایان جائی واگذار می‌شود. بدینسان، یک بار دیگر تفاوت شگرفی که در بین نحوه استنباط مفهوم وقایع توسط نویسندگان سفر پیدایش و معاصرین او در مهد متریکی‌ترین تمدنهای زمان وجود داشته خود نمائی می‌کند.

اما درباره واقیعت این سیل تحقیقات باستانشناسان شکی باقی نمی‌گذارد. یکی از آن باستانشناسان، بنام دکتر « ولی »<sup>۲۵</sup>، که در اورکلده، در جنوب بین النهرین، بتحقیق و حفاری پرداخته، نتیجه تحقیقات خود را چنین شرح می‌دهد :

« پس از آنکه بر عمق گودالی که کنده بودیم افزوده گشت، ناگهان نوع خاک تغییر یافت و بجای خاک آغشته بزباله و ظروف سفالین، که در طبقات متعدد بالا قرار داشت، بخاک کاملاً خالصی رسیدیم. از وضع این طبقه خاک پیدا بود که آب آنرا بر جای نهاده است. کارگران تصور می‌کردند بقعر رود قدیمی رسیده ایم ... آنها را وادار کردم بحفر زمین ادامه دهند. خاک رس خالص تا عمق بیش از هشت پا ادامه یافت. پس از آن، دوباره نوع خاک تغییر یافت و ما با طبقاتی که مملو از زباله و آلات سنگین و ظروف سفالین بود، مواجه گشتیم. طبقات بالای خاک رس مملو از آثار تمدن سومری بود که طبق جریان عادی خود تدریجاً تکامل می‌یافت، ولی آثاری که در طبقات زیرین بدست آمد یادگار تمدنی مخلوط بود ... طغیان عادی رود رسوباتی باین ضخامت باقی نمی‌گذارد، و بیشک این یادگار طغیانی است که در تاریخ این ناحیه جهان بیسابقه بوده. دلیل دیگر بر وقوع این حادثه وقفه‌ئی است که در جریان تمدن روی داده؛ باین معنی که تمدنی که در آنجا در حال رشد و تکامل بوده در زیر خاک مدفون شده و پس از آن تمدنی کاملاً متفاوت در جای آن بوجود آمده است. و در این نیز تردید نمیتوان داشت که این سیل همان سیلی است که بنام نوح در سفر پیدایش ضبط شده و در افسانه‌های سومری نیز منعکس گردیده است. در حفاریاتی که در نقطه‌ئی کمی بالاتر، یعنی در « کیش »<sup>۲۶</sup>، صورت گرفته، از این نوع خاک رس دو طبقه در ارتفاع متفاوتی مشاهده شده است.

تاریخ یکی از این طبقات را ۳۳۰۰ ق . م. و دیگری را ۴۰۰۰ ق . م. تخمین زده اند. « لانگدن » عقیده دارد رسوبات اور کاده، که پیش از هشت پت ضخامت دارد، دنباله رسوبات زیرین « کیش » است که نوزده پا از رسوبات فوقانی پائین تر است. اگر این نظریه صحیح باشد، معلوم می‌شود که سیل بزرگ تر در حدود سال ۴۰۰۰ ق . م. ، و سیل کوچکتر در ۳۳۰۰ ق . م. روی داده است. هرگاه تاریخ وقوع این سیل را از روی کتاب مقدس تعیین کنیم، سال ۲۴۰۰ ق . م. بدست می‌آید، و اگر از روی متن یونانی کتاب مقدس، که بسال ۳۰۰ ق . م. ترجمه شده، تعیین نمایم، سال ۳۲۰۰ ق . م. بدست خواهد آمد.

<sup>25</sup> Woolley

<sup>26</sup> Kish

# فصل چهارم

## اور و سومریها

قبل از اینکه باستانشناسان خاک بین النهرین را زیر و رو کنند، خوانندگان کتاب مقدس از موفقیت و وضع تمدن « اور »، که مسکن ابراهیم بوده، هیچ گونه اطلاعی نداشتند. در جایی که روزگاری محل این شهر بوده، امروز جز بیابانی بی آب و علف و خالی از سکنه دیده نمیشود. ولی در نتیجه تحقیقات « ولی » و دانشمندان دیگر معلوم گردیده است که اور شهری با عظمت و ثروتمند و پایتخت ملتی بزرگ بوده است. زمین شناسان معتقدند خلیج فارس در ابتدا از شمال تا بغداد امروزی امتداد داشته است. در آن روزگاران کارون از سمت مشرق و رود دیگری که امروز خشکیده از صحرای عربستان بآن میریخته است. بمرور زمان، این دو نهر نواحی کم عمق شمال خلیج فارس را با رسوبات خود پر ساختند و از دو سوی دلتاهای وسیعی در آن بوجود آوردند. مرداب پهناوری که در شمال آن بوجود آمده بود، و آثار آن هنوز پیداست، متدرجاً با رسوبات رودهای دجله و فرات انباشته گشت و زمینی که بدینسان بوجود آمد خاکی حاصلخیز داشت و بسبب گرمای هوا سالی سه چهار بار قابل کشت بود. این ناحیه تدریجاً مسکن مردمی گشت که سومری خوانده شدند. تاریخ ورود این جماعت باینجا بتحقیق روشن نیست. آنها از نظر جسمی شباهت تام بساکنان افغانستان و بلوچستان و دره سند داشتند. مهرهای منقور مستطیل شکل آنها شباهت فراوان بمهرهائی دارد که در کنار رود سند کشف شده، و بقایای آثار هنری و معماری آنها گواهی میدهد که تمدنشان بتمدن شمال غرب هندوستان شباهت داشته است. از این روی، متحمل است که این مردم از جنوب ایران و شمال هند از راه دریا به بین النهرین کوچ کرده اند. ناحیه ئی که این جماعت برای سکناى خود برگزیدند به سومر موسوم گشت و شمال آن اکد نامیده شد.

تمدن سومری که در اینجا نشئت یافت یکی از بزرگترین تمدنهای باستانی جهان است. این تمدن در حدود سالهای ۲۷۰۰ - ۲۴۰۰ ق. م. باوج شکوه و عظمت خود رسید. از مشخصات معماری آنها استعمال ستون و ساختن طاق و گنبد است، و این سبک معماری چند هزار سال بعد در اروپا متداول گشت. هنرمندان و صنعتگران آنها از زر و سیم استفاده میکردند و نه تنها وسائل زینت بلکه ظروف و ادوات و سلاح های آنها نیز معمولاً از فلزات گرانبها ساخته میشد. با اینکه استعمال مس در میان آنها معمول بود، ادوات و ظروف فراوانی که از سنگهای گرانبها ساخته شده از آنان به یادگار مانده است.

در مقبره یکی از نخستین شاهزادگان آنها، بنام « مس - کلم - داگ<sup>۲۷</sup> » ( یا دام )، آثار هنری بسیار برجسته ئی که گواه بر ذوق سرشار هنرمندان آنهاست، بدست آمده. یکی از آنها خود ساخته شده از طلای کوبیده است که تره های آن در هم یافته است. گوشها و گونه ها و سر با مهارت و دقت تمام در این تصویر حک گردیده است. در این مقبره، همچنین، ظروف متعدد، چراغ شبیه بصدف که نام شاهزاده بر آن حک شده، خنجر طلا، شمشیر زرین و کمر بند سیمین بدست آمده است. علاوه بر اینها، دو تیر ساخته شده از نقره و صدها مهره زرین و سنگ لاجورد باضافه مقداری جواهر نیز در آن یافت شده. در نقاط دیگر سومر الواح منقور صدفی کشف شده که گواه بر ذوق سرشار و مهارت و کاردانی فراوان طراحان آنها است. مهارت و کاردانی هنرمندان و صنعتگران آنها هنگامی بیشتر نمایان میشود که بخاطر آوریم این ناحیه مطلقاً سرزمین

<sup>27</sup> Mes - Kalem - dag

کشاورزی بود و اشیاء دیگر کلا از خارج بآنجا آورده میشد. زفت از شمال، مس از عمان، سیم از قلیقیه، زر از عیلام و انطاکیه و از خلیج فارس، و مرمر از ایران بدانجا برده میشد. ولی علی رغم ظرافت و دقتی که در آثار هنری آنها بکار رفته، طبق قرائن و مدارک موجود، این تمدن متعلق به مردمی بسیار ستمگر و بیرحم بوده است. تدفین شاهان با قربانی جمع کثیری از اتباع او همراه بود، زیرا، قعر گودالهایی که اجسادشان در آنها نهاده شده از زنان و مردانی که ظاهراً در همانجا بقتل رسیده اند، انباشته شده است. در مدخل یکی از مقبره ها اجساد سربازان محافظ با خنجرها و نیزه های مسی دیده میشود. در همین مقبره اجساد ۹ تن از زنان دربار با لباسهای مرصع در انتهای محفظه گور قرار داده شده. در جلو مدخل مقبره دو عرابه بزرگ چهار چرخه، هریک با سه گاو نر، که استخوانهای مهتران و رانندگان آنها بر بالای سرشان نهاده شده، دیده میشوند. در مقبره ملکه « شوب - آد<sup>۲۸</sup> » اجساد زنان درباری در دو ردیف موازی در برابر بدن ملکه قرار گرفته اند، و یک نفر برپت زن با برپت مرصع، و دو تن خدمتگذار، در حالی که خم شده اند، بر انتهای تابوت دیده میشوند. تجسم ترس و وحشتی که هنگام مرگ شاه با ملکه بر مقربان او دست میداد بسیار مشکل است.

در جنگ نیز سومریان اولیه مردم بسیار بیرحمی بودند. آنها غالب کسانی را که در جنگ باسیری برده میشدند بقتل میرسانیدند، و آن عده از اسیران که زنده میماندند تا پایان عمر محکوم به غلامی بودند. شهرهایی که بدست آنها تسخیر میشد نه تنها مورد غارت و چپاول قرار میگرفت، بلکه با خاک یکسان میشد، و آن عده از اهالی آنها که جان سالم بدر میبردند در نواحی اطراف پراکنده و سرگردان میشدند. تقریباً محقق بنظر میرسید که یکی از علل انهدام این تمدن ستمگری و بیرحمی صاحبان آن بوده است.

در دیانت نیز آ«ها، هنگامی که تمدنشان باوج ترقی خود رسیده بود، بحد افراط مشرک بودند. در بسیاری از خانه ها بتهای متعددی بدست آمده، و اینها بیشک از همان بتی هستند که « راحیل » هنگام فرار از خانه خود باتفاق یعقوب ( همانگونه که در سفر پیدایش باب ۳۱ آیات ۲۷ - ۳۲ روایت شده ) همراه خود برد. این بتها کاهنان فراوان داشتند که همگی مردمی آزمند بودند. این امر از حکمی که از جانب « اورو کاکینا<sup>۲۹</sup> »، پادشاه « لاکیش<sup>۳۰</sup> »، صادر شد و کاهنان بزرگ را از دخول بیاغ زنان فقیر و چیدن میوه و گرفتن چوب منع نمود، معلوم میشود. در ضمن شاه نامبرده پولی را که کاهنان در ازای انجام مراسم تدفین از مردم مطالبه میکردند بیک پنجم تقلیل داد و از تملک اراضی معابد توسط کاهنان جلوگیری کرد.

معابد آنها، در عین حال، مرکز آموزش بود و در غالب آنها مدارسی برای تربیت کاتبان دایر گردیده بود. نوشتن خط میخی، که دارای صدها علامت بود، کار مشکلی بود و نامه هائی که در آن روز نوشته میشد، از جمله نامه های تجاری، رقم درشتی را تشکیل میداد. در ضمن حفریات الواح متعددی بدست آمده که بر روی آنها شاگردان و بر روی دیگر معلمان نوشته اند. بر روی برخی از آنها معلم علایم الفبا را نوشته و شاگرد همان را در پشت لوح اسنساخ نموده است. در دروسی که برای شاگردان پیشتر و تر تنظیم گردیده معلم نمونه هائی از صرف افعال و اشتقاق اسما عزا نوشته است. الواح ریاضی شامل جدول هائی جهت استخراج جذر و کعب و همچنین فرمولی برای محاسبه مساحت اراضی فاقد شکل هندسی است. البته برای ما مشکل است تصور کنیم که ابراهیم در آن روز سعی میکرد است ریشه اعداد مشکل را استخراج کند، ولی احتمالاً او با این کار آشنا بوده است. در این معابد فهرست اوزان و اندازه ها، قاموس سومری - سامی، اطلاعات

<sup>28</sup> Shub - ad

<sup>29</sup> Urukagina

<sup>30</sup> Lakish

پزشکی، چون جراحی ابتدائی، خواص علفها و فورمولهای سحر و جادو نیز بدست آمده است. در آن زمان پول وجود نداشت و معاملات بر پایه مبادله یا پرداخت سیم وزر انجام میگرفت.

برجسته ترین یادگار دینی او برجی است که بشکل هرم چهار جانبه بسیار مرتفعی، که دارای طبقات متعدد بود، ساخته شده. بعضی از محققین تصور کرده اند این اهرام تقلیدی از پرستشگاههایی است که سومریها در موطن خود آنها را بر روی کوهها بنا میکردند. همچنین، ممکن است صومری ها از این معابد چون پناهگاه هائی در مواقع حدوث سیل استفاده کرده باشند. برج مزبور دارای قاعده ئی بابعاد ۲۰۰ در ۱۵۰ پا بوده و ارتفاع آن به حدود ۷۵ پا میرسیده است. این بنا با خشت محکمی ساخته شده بود که اطراف آن به قطر ۸ پا از خشت پخته و جدار داخلی آن از خشت خام بود. تراسهای فوقانی آن شکل نامنظم داشته و احتمالاً بر روی آنها درخت میروئیده است. این برج دارای پلکانی بوده که صد پله داشته است. کارکنان از کاهنان، خدمتگزاران حرم، وزیر جنگ، وزیر کشاورزی، وزیر نقلیه و وزیر مالیه تشکیل میشد. هدایائی که به خدایان تقدیم میشد در انبارهای وسیعی که در آنها قبوض رسید جهت مواشی، گوسفند، انبارهای جو، پنیر و روغن و پشم موجود بود، نگاهداری میشد. در داخل معبد کارگاههای ریسندگی و بافندگی قرار داشت. پشم خام از روی وزن بآنها تحویل میگردد و طول پارچه هائی که بافته میشد بدقت ثبت میشد. حساب سود و زیان در ستونهای موازی نگاهداری میشد.

در زمان ابراهیم مساحت شهر ۴ در ۱/۵ میل بود. کوچه های آن باریک و نامسطح بود و وسائط نقلیه در داخل شهر حرکت نمیکرد. بار بوسیله باربران و چهار پایان حمل میشد. غالب خانه های آن دو طبقه و دارای ۱۲ تا ۱۴ اتاق بود. لذا، وقتی ابراهیم دعوت خدا را شنید و این شهر را ترک گفت، از همه راحت و آسایش تمدن آن روز چشم پوشید. این دعوت مستلزم ترک علایق دیرین بشر و شتافتن به دیار نامأنوس و غریب بود.

بدیهی است که نباید انتظار داشت در تواریخی که از شاهان آن عصر مانده به شخصی چون ابراهیم اشاره رفته باشد. با اینحال، نکته جالب توجه اینجاست که در بابل لوحی کشف شده که در آن از شخصی بنام « آباراما »، که « کرایه خود را پرداخته » نام برده شده است. آنچه میتوان از این لوح استنباط کرد، این است که ابراهیم اقلاً یکی از نامهای رایج آن عصر بوده است. در ضمن شرح داستان ابراهیم، کتابمقدس بسر زمینی در جنوب دریای میت اشاره میکند که درارای جمعیت کثیر و شهرهای آباد بوده، در حالی که امروز در آنجا جز صحرای لم یزرع فاقد سکنه دیده نمیشود. ولی در اینجا نیز تحقیقات باستانشناسان بر صحت آنچه در کتاب مقدس راجع به این ناحیه نوشته شده، گواهی میدهد. دکتر آلبرایت<sup>۳۱</sup>، استاد دانشگاه « جان هاپکینز »، در اینباره مینویسد: « این تحقیقات و تحقیقات مکرر دیگری که بعمل آمده، روایات بسیار قدیمی کتاب مقدس را تأیید میکند و ثابت میکند دره اردن، در زمانی که ابراهیم بآنجا رسید، سرزمینی بسیار آباد و فوق العاده پر جمعیت بوده است. درخشان ترین دوره تاریخ این دره با اوائل عصر مفرغ ( ۲۵۰۰ - ۲۰۰۰ ق . م . ) مصادف بوده است. پس از آن این تمدن بکلی منهدم گشت و اثری از آن باقی نماند. چندی قبل مجله « دریدز دابجست » چاپ آمریکا، مقاله ئی درباره استفاده ئی که مقامات استعمارگر جهت دست یافتن بمنابع ثروت فلسطین در قرون اخیر از کتابمقدس نموده اند انتشار داده بود. این مقاله شرح میدهد که چگونه « کزل فدرمن<sup>۳۲</sup> » زمین شناس، برانمائى سفر پیدایش ( باب ۱۹ آیات ۲۴ و ۲۸ ) دریافت که در ناحیه دریای میت منابع گاز طبیعی و نفت موجود است. زمین شناسان پس از آگاهی باین حقیقت بآنجا رفته، قرائنی بدست آوردند که بر وجود چنین منابعی در آنجا گواهی میداد. امروز با حفر چاههایی در اینجا بمنابع نفت دست

<sup>31</sup> Dr. Albright

<sup>32</sup> Xiel Federman

یافته اند. همچنین اشاره ئی که بوجود درختان « گز » در آن ناحیه رفته، استعمارگران را مطمئن ساخت که میتوانند پیشه های این درخت را مجدداً در آنجا احداث کنند، و باین کار توفیق یافتند. با اینکه هنوز ویرانه های شهرهای صدوم و غموره کشف نشده، آثار گوگرد و رسوبات آتشفشانی بر وقوع آتشفشان گواهی میدهد. سطح آب دریای میت تدریجاً بالا میآید. بطوری که امروز میتوان پیشه هائی را که در زیر آب مدفون شده اند، مشاهده کرد. بنابر این، ممکن است این دو شهر در نواحی کم ارتفاع جنوب دریای میت بوده باشند که بعدها بزیر آب فرو رفته اند.

خلاصه، کلیه اوضاع و احوال این سرزمین در حدود ۲۰۰۰ سال ق . م .، بطوری که باستانشناسان شرح میدهند، با آنچه در سفر پیدایش راجع بآن در زمان ابراهیم روایت میکند و بظن قوی مصادف با همان تاریخ بوده است، کاملاً تطبیق میکند.

# فصل پنجم

## یوسف و اسرائیلیان در مصر

داستان یوسف یکی از دلکش ترین فصول کتاب مقدس است. قهرمان این داستان جوان بخت برگشته نی است که بغلامی به مصریان فروخته میشود، ناحق محکوم میگردد، و سرانجام دومین شخصیت مقتدر و منتقد مصر میشود. این داستان توأم با پیرایه هائی در قرآن نیز آمده است، و بسیاری آنرا از تمام داستانهای کوتاهی که تا کنون نوشته شده زیباتر و دلکش تر یافته اند. با اینحال در هیچیک از کتیبه های فراوانی که تا کنون توسط باستانشناسان در مصر بدست آمده، مستقیماً اشاره نی باو نرفته و سرگذشت وی منعکس نگردیده است. ولی چند سال قبل گور شخصی بنام « ال - کاب<sup>۳۳</sup> » (۱)، که معاصر یوسف و حاکم یکی از ایالات مصر بوده، شکافته شد، و کتیبه نی در آن بدست آمده که شامل شرح قحطی است که در زمان حکومت وی بر مردم عارض شده، و او با گندمی که در سالهای فراوانی ذخیره کرده بود قحطی زادگان را از گرسنگی رهانیده است. ظاهراً، این قحطی در زمان شاهان هیکسوس<sup>۳۴</sup> روی داده، و شرحی که در اینباره نحوه مبارزه با آن در کتیبه مذکور آمده با آنچه در سفر پیدایش راجع به یوسف روایت شده شباهت تام دارد. بعلاوه، بطوری که از کتیبه های دیگری برمیآید، اراضی مصر، که در گذشته اکثراً متعلق به برزگران بوده، در این زمان، باستانهای اراضی وابسه به پرستشگاه ها، بملکیت پادشاهان در میآید. این نیز با روایت سفر پیدایش ( ۴۷ : ۱۸ - ۲۲ )، مبنی بر اینکه اهالی مصر چون پولی برای خرید آذوقه خود نداشتند اراضی خویش را برای تحصیل خوراک به فرعون واگذار کردند، مطابقت دارد.

از طرفی در این نیز تردید نمیتوان داشت آن کسی که داستان یوسف را در کتاب مقدس نوشته با وضع زندگی مصریان و زبان آنها آشنا بوده است. القابی چون « رئیس ساقیان » و « رئیس خبازان » در کتیبه های مصر مذکور شده است و داستان ترقی یوسف کاملاً منطبق با تعبیر خوابها است. در روز تولد فرعون بزمهائی برپا میشد، و اینکه فرعون در آن روز زندانیان را آزاد میساخته کاملاً محتمل بنظر میرسد. ساحران در دربار او فراوان بودند و چوپانان مکروه شمرده میشدند. عمر مردمان متعنه آن زمان چون عمر یوسف صد و ده سال نقل شده، و مومسائی کردن اجساد اشخاص مهم و سرشناس در میان مصریان معمول بوده است.

در آخرین آیات سفر پیدایش میخوانیم که یوسف از خویشان خود تقاضا میکند که استخوانهای او را پس از مرگ به کنعان برند، و در یوشع ۲۴ : ۳۲ کلاحظه میکنیم که طبق همان تقاضا جسد وی به فلسطین حمل گردیده، در « شکین » بخاک سپرده میشود. از قرنها پیش گوری در شکین وجود داشت که بقبر یوسف معروف بود. چند سال قبل این گور شکافته شد و جسدی در آن بدست آمد که برسم مصریان مومیائی شده بود. همراه این جسد اشیائی نیز در قبر موجود بود که یکی از آنها شمشیری است که صاحبمنصبان مصری بکمر میبستند.

قرائنی که تا اینجا بدست آمده مؤید صحت و واقعیت تاریخی این روایت است.

<sup>33</sup> El - Keb

<sup>34</sup> Hiksos

## خروج یهودیان از مصر

در میان حوادث بعدی تاریخ یهود، استخلاص آنان از مصر، مساعدت معجز آسای خدا بر آنان در طی چهل سال سرگردانی در بیابان، و تسخیر کنعان، از مهم ترین وقایع شمرده میشود، و ضمناً نموداری از توجه مداوم یهوه بر احوال آنها است. در مزمور ۱۰۵ ( آیات ۲۶ - ۴۳ ) خداوند برای کمکی که باستخلاص یهودیان از مظالم مصریان کرده مورد ستایش قرار میگیرد و در نبوت های هوشع ( ۱۱ : ۱ ، ۱۲ : ۹ ، و ۱۳ : ۴ ) مکرر باین واقعه اشاره میروند. پس از این واقعه است که یهودیان با یهوه آشنا میشوند و در مییابند که خداوند آنانرا قوم برگزیده خود ساخته است. همچنین پس از این واقعه است که آنها احکام خدا را توسط موسی دریافت میدارند، و بعد از آن است که وساطت شگفت انگیز خداوند برای نجات این قوم صورت میگیرد.

بموجب مدارک فراوانی که در دست مییابند، کنعان در هزاره دوم قبل از میلاد توسط یهودیان تسخیر شده. اشکالی که در این مورد پیش میآید، اینجا است که برخی از اسناد موجود تاریخ این واقعه را در حدود سال ۱۴۵۰ تعیین میکند، در حالی که ملاحظات دیگر آن تاریخ را در حدود سال ۱۲۹۰ قرار میدهد. با توجه به تسلسل وقایع کتاب مقدس، تاریخی که در کتاب اول پادشاهان ( ۶ : ۱ ) راجع به بنای هیکل اورشلیم ذکر شده، یعنی ۴۸۰ سال پس از خروج، با تاریخ مطابقت دارد. از آنجا که سلیمان در حدود سال ۹۶۵ به تخت نشسته و بنای هیکل در سال چهارم سلطنت او یا در حدود سال ۹۶۲ آغاز گردیده، خروج یهودیان از مصر لازم میآید در سال ۱۴۴۲ ق . م . واقع شده باشد. باین حساب، توتمس سوم، که بسال ۱۴۳۶ ق . م . در گذشته مقارن خروج یهودیان از مصر فرعون آن کشور بوده است. بگواهی کتیبه هائی که در مصر بدست آمده، او بناهای متعددی در مصر ایجاد کرده، و بشهادت کتیبه جالب توجهی که از روزگار او بیادگار مانده، سامیان در معبدی که او میساخته بکار گماشته شده اند. « شاهی که یوسف را نمیشناخته ». باید آهموس فرعون بوده باشد که شاهان هیکسوس را از مصر براند. استقرار سلطنت خاندان جدید مستلزم هواخواهی از اشخاص تازه و بفراموشی سپرده شدن کسان سابق بود. در صورتی که خروج یهودیان از مصر در سال ۱۴۳۶ واقع شده و آنها چهل سال را در بیابان گذرانده باشند، باید در حدود ۱۴۰۰ ق . م . فلسطین را تسخیر نموده باشند.

در سال ۱۸۸۸، زن برزگر مصری در محلی موسوم به « ظل عمرنا » به مجموعه ئی از کتیبه هائی بخط میخی برخورد که مضامین آنها مؤید صحت تاریخ اولی است. این کتیبه ها عبارت از چهار صد مراسله ئی است که توسط فرمانروایان مختلفی از فلسطین بفرعون مصر فرستاده شده و در آنها مکرر به تاخت و تاز قومی بنام « هبیری » اشاره رفته است. یکی از فرمانروایان مزبور « عبدهپا<sup>۳۵</sup> » نام، پادشاه اورشلیم بود که بیش از دیگران از هجوم این قوم اظهار نگرانی کرده و از فرعون تقاضا میکند که بیاری او بشتابد. وی مینویسد: « قوم هبیری همه ممالک شاه را غارت میکند و این سرزمینها بدست آنها سقوط میکند. » « با یانکه فرعون قبلا سوریه را اشغال کرده، اکنون بسیاری از شهرهای گماشتگان او چون « زیمریدا<sup>۳۶</sup> » و « یاپتیک<sup>۳۷</sup> » بدست هبیری میافتند. » « و در صورتی که نیروهائی فرستاده نشود، سقوط اراضی شاه بدست هبیری قطعی بنظر میرسد. » در نامه دیگری که شاه کنعان فرستاده، از فرعون خواسته شده است نیروهائی جهت

<sup>35</sup> Ebed Hepa

<sup>36</sup> Zimrida

<sup>37</sup> Japtik



جلوگیری از تاخت و تاز طایفه « ساگاز<sup>۳۸</sup> » که وحشیانی بیابانی نامیده شده اند و به گواهی اسناد دیگر که در این هنگام حملات شدید مداومی از جانب مردمی که « هبیری » ( عبرانیان ) نام داشتند، بر فلسطین صورت می‌گرفت.

بعلاوه، بگواهی اسنادی که از شهرهای ویران شده فلسطین بدست آمده، این کشور در حدود ۱۴۰۰ ق . م . دچار تهاجم ویران کننده ئی گشته است. پس از حفر نقطه « اریحا » و آزمایش قریب صد هزار قطعه سفال و در حدود صد و شصت و پنج خزوک، گارستانک<sup>۳۹</sup> باین نتیجه رسیده است که این شهر در سال ۱۴۰۰ ق . م . با حریق منهدم شده. باستانشناس نامبرده در محل شهر « ماهور » حفاری کرد و دریافت که آن شهر هم در حدود سال ۱۴۰۰ ق . م . با حریق منهدم شده. « بیت صور »، که در کتاب یوشع ( ۱۵ : ۵۸ ) از جمله شهرهای تسخیر شده خوانده نشده، نیز در همان تاریخ دچار انهدام گشته است. در کتاب یوشع ( باب ۸ آیات ۲۴ و ۲۸ ) انهدام کامل شهر « عای » شرح داده شده. در جای این شهر نیز اسناد فراوانی بدست آمده که حاکی از انهدام آن در اواسط عصر مفرغ، یا سال ۱۴۰۰ ق . م . است. خلاصه اسنادی که در ویرانه های شهرهای فلسطین توسط باستانشناسان کشف شده، عموماً دلالت میکند که این کشور در حدود سال ۱۴۰۰ ق . م . دچار تهاجم شده و بکلی ویران گردیده است، و این بامضامین کتیبه های « ظل عمرنا » و تاریخی که کتاب مقدس ذکر میکند، کاملاً مطابقت دارد.

شواهد دیگری که درباره تاریخ خروج یهودیان از مصر موجود است این تاریخ را دیرتر از آنچه ذکر شده تعیین میکند. قسمتی از این شواهد متکی بحفریاتی است که در ویرانه های شهر « فیتون » در زمین « جوشن » بعمل آمده. در سفر خروج ( ۱ : ۱۱ ) میخوانیم که یهودیان را مجبور ساختند که در بنای این شهر و شهر رامسس، که هر دو شهرهای خزینه بودند، شرکت کنند. ادوارد ناولا، باستانشناس، با تحقیقات خود ثابت کرده است شهر « فیتون » برای اندوختن ذخایر ساخته شده و مملو از اطاقهای خزینه بوده است که با یوارهای آجری بضخامت ۸ پا در کمال استحکام بنا گردیده بود. مقداری از آجرهای نیم پز آن با کاه و مقداری نیز بدون کاه قالب گیری شده است، و این عیناً مطابق روایت سفر خروج ( ۵ : ۷ ) است که میگوید ناظران از دادن کاه به اسرائیلیان سر باز زدند. تقریباً سراسر این شهر را اطاقهای خزینه پوشانیده است. ولی بطوری که از کتیبه ها برمیآید، این شهر توسط رامسس، که قریب دویست سال بعد از تاتاموس سلطنت میکرد، بنا گردیده است. این را نیز باید در نظر داشت که بیشتر کارهای عمرانی این شاه در جنوب یا مصر علیا صورت گرفته است. لذا، محتمل است که ساختمان این شهرها بدست عبرانیان آغاز شده و پس از خروج آنها از مصر در زمان رامسس، که از ۱۳۰۱ تا ۱۲۳۴ ق . م . طول کشیده، باتمام رسیده است.

شاهد دیگری بر صحت تاریخ مؤخر حفریات فراوانی است که از طرف باستانشناسان در « ادوم » بعمل آمده و بموجب تحقیقاتی که در « مواب » و « عمون » صورت گرفته، این دو کشور قبل از قرن سیزده وجود نداشته اند و در آنها شهرها و حکومتهایی تا آن تاریخ تأسیس نیافته بود. کتاب یوشع وجود این دو کشور را در زمان یوشع تأیید میکند. محتمل است که تسخیر کنعان یک بار انجام نگرفته باشد. کتاب یوشع این را روشن میکند. ولی تاکنون تلفیق کلیه حقایق و مدارکی که در این باره بدست آمده، بنحو رضایتبخش میسر نگردیده است. در صورتی که رامسس دوم فرعونی بوده باشد که در زمان خروج یهودیان از مصر سلطنت میکرد، میبایست اسرائیلیان برای او کار کرده باشند، و سپس در حدود ۱۲۹۰ ق . م . از آن کشور گریخته و در ۱۲۵۰ ق . م . به فلسطین هجوم برده باشند. و هرگاه طول مدت اقامت آنها در مصر نیز باین

<sup>38</sup> Sa Gaz

<sup>39</sup> Garstaug

حساب علاوه شود، این نتیجه بدست خواهد آمد که آنها در ۱۷۲۰ ق. م. بمصر وارد شده اند. و این مصادف خواهد بود با زمانی که خاندان هیکسوس مصر را بزیر سلطه خود در آورد.

نکته شایان دقت اینجا است که از یگانه کتیبه حاوی نام اسرائیل که در سراسر مصر بدست آمده از جمله کتیبه های متعلق به « مرمپناه<sup>40</sup> » فرزند رامسس دوم است. این کتیبه، که از سنگ سماق بزرگ ساخته شده، در معبد قبر « مرمپناه » در « تبس<sup>41</sup> » بدست آمده است. در حدود سال ۱۲۲۹ ق. م. ، وی دستور داد که شرح فتوحات او را در روی سنگی نقر کنند. در این کتیبه مینویسد: نتیجه این است که « وقتی شاهزادگان سخن از صلح میگویند، بعلافت تسلیم بر زمین افتاده اند. از میان ۹ دیار یکی هم نیست که سر خود را برافرازد. لیبی ویران شده، خاکی آرام گشته، زمین کنعان از هر فسادی پاک شده، اشقلون باسارت رفته، جزیر تسخیر شده، ینوعان بحالی افتاده که گوئی هرگز وجود نداشته است.

مردم اسرائیل قلع و قمع شده اند، آنها دیگر خلفی ندارند. فلسطین برای مصر بیوه ئی شده است. همه ممالک متحد شده اند. آنها آرام گشته اند. « پس پیدا است که در این تاریخ، یعنی ۱۲۲۹ ق. م. اسرائیل بعنوان قدرت شناخته شده ئی بحساب میآمده است. از طرفی هم این سند زمان خروج یهودیان را از مصر بتاریخ زودتری منتسب میکند، زیرا اگر پوشع در ۱۲۵۰ ق. م. حکومت مقتدری در آن تأسیس نماید.

---

<sup>40</sup> Meremphah

<sup>41</sup> Thebes

## فصل ششم

### موسی و قوانین عصر او

از راهی که اسرائیلیان پس از خروج از مصر پیمودند آگاهی درستی نداریم، ولی بیشه ها و چشمه هائی که باقی است ما را با مراحل اولیه آن راهروی آشنا میسازد. عبارتی که در سفر خروج دریای سرخ ( بحر قلزم ) ترجمه شده در اصل بقسمتی از کرانه باتلاقی دریای سرخ که نیزار بوده اتلاق میشده و این باتلاق با وزش بادهای سخت، همانگونه که در سفر خروج بدان اشاره شده، تغییر مکان میداده است. آمدن کبک هنوز از وقایع عادی این ناحیه است و هر سال صدها بشقه محتوی این پرند که در بیابان سینا شکار شده از راه کانال سوئز بخارج صادر میشود. شبه جزیره سینا، همانگونه که در سفر خروج توصیف شده، سرزمین خشک و لم یزرعی است که تنها برای چرای چهار پایان از آن استفاده میشود.

هنگام سرگردانی یهود، در همین بیابان بود که خدا قوانین خود را بر موسی نازل ساخت. در گذشته بسیاری از ناقدان تند رو را عقیده بر این بوده است که کلیه این قوانین، محتملا باستانهای احکام ده گانه، در زمانهائی خیلی دیرتر از آنچه از کتاب مقدس برمیآید تدوین گردیده اند، زیرا این قوانین مظهر تمدنی مترقی هستند که یهودیان در زمان عیسی فاقد آن بودند. این مسأله نیز اکتشافات باستانشناسی روشن ساخته است.

در میان اسناد تاریخی مربوط به قوانین موسی که تاکنون بدست آمده، شاید آنچه در شوش ( در ایران ) یافت شده از همه مهم تر باشد. ج . د مورگان<sup>۴۲</sup>، باستانشناس فرانسوی، بسال ۱۸۸۴ در این ناحیه بکاوش پرداخت و در ضمن آن بقایای یکی از کاخهای باستانی ایران برخورد که ظاهر آن حکایت میکرد باید همان کاخی باشد که داستان « استر » بر روی آن بنا گردیده.

آثاری که باستانشناس نامبرده در اینجا بدست آورد بقدری فراوان بود که دو اطاق کامل را در موزه لوور پاریس بنمایش آنها تخصیص دادند. بسال ۱۹۰۰ - ۱۹۰۲، این باستانشناس تحقیقات خود را در ویرانه های شوش بار دیگر از سرگرفت و این بار بقطعات شکسته لوحی دست یافت که پس از قرائت عبارات آن معلوم شد متضمن قوانین همورابی پادشاه بابل میباشد. قبل از آن تصور میشد همورابی در حدود دو هزار سال پیش از میلاد سلطنت میکرده است، ولی اسنادی که در « ماری »، کنار فرات، به دست آمده. تاریخ فرمانروائی وی را در سالهای ۱۷۲۸ - ۱۶۷۶ ق. م. قرار میدهد. از او کتیبه های فراوانی مانده است که حکایت میکند فرمانروای بزرگی بوده و بابل را متحد ساخته است. نام او با نام امراقل که ابراهیم با او جنگید ( سفر پیدایش باب ۱۴ ) یکی است. قلمرو فرمانروائی او تا کنار مدیترانه میرسیده و، بموجب مدارک متعددی که در دست هست، توانائی زیادی در ایجاد تشکیلات داشته است. او شهر بابل را با خیابانهای وسیع بنا کرد. این کار را او با گردآوری کلیه قوانینی که از شاهان سومر و حکومتهای دیگر در قلمرو فرمانروائی وی مانده بود انجام داد و آنها را بر روی لوحی منقوش ساخته، برای تماشای عموم در معبد مردوک نهاد.

این لوح از سنگ بشکل زیبایی ساخته شده و مشتمل بر ۲۴۷ قانون است که در ۳۶۰۰ سطر نوشته شده. ارتفاع آن هفت پا و طول محیط قاعده اش شش پا است. نقش برجسته ئی که بر بالای آن دیده میشود همورابی را در حالی که

<sup>42</sup> J. De Morgan

در برابر « شماس »، الهه قانون و عدالت ایستاده و از او قانون آسمانی و فرمان فرمانروائی را دریافت میدارد، مجسم میسازد. اشعه ئی که از شانه شماس میتابد نمودار جلال اوست، و انگشتر و عصائی که او به همورابی میدهد علامت قدرت و پادشاهی است.

در آغاز کتیبه گفته میشود خدایان همورابی را خواندند که نور عدالت را فروزان دارد و تنگدستان و ستمگشان را در پناه خویش گیرد. سپس از قوانین و مراسم جاری زمان و مقرراتی که در بابل اعمال میشده اجمالاً یاد میشود. قسمت اول شامل قوانین مالکیت در مورد افراد، مستغلات و معاملات و بازرگانی است، و در قسمت دوم قوانین مربوط به افراد در مورد امور خانوادگی و قوانین کار تشریح گردیده. برای اینکه تشابه قوانین همورابی با قوانین موسی معلوم شود، ذیلاً قسمتی از آن دو را با هم مقایسه میکنیم :

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲ : اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند و در سال هفتم بدون دریافت بهای او آزاد شود. همورابی ۱۱۷ : اگر کسی بدهکار باشد و زن، پسر یا دختر خود را بفروشد یا آنها را بگلامی بگمارد، سه سال در خانه خریدار یا صاحب خود خدمت کنند و در سال چهارم آزاد شوند.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۱۵ : هر کی پدر یا مادر خود را زند، کشته شود. همورابی ۱۹۵ : اگر پسری پدر خود را مضروب سازد، دست او بریده شود.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۱۶ : هرکی آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، کشته شود. همورابی ۱۴ : اگر کسی پسر جوان دیگری را بدزدد، کشته شود.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۴ : چشم بعوض چشم، دندان بعوض دندان، دست بعوض دست و پا بعوض پا. همورابی ۱۹۶ و ۷ : هرگاه کسی چشم دیگری را ضایع کند، چشم او را ضایع سازند، و اگر استخوان کسی را بشکند [استخوانش شکسته شود].

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۶ : اگر کسی چشم غلام یا کنیز خود را با ضربه ضایع کند، او را بخاطر چشمش آزاد کنند. همورابی ۱۹۰ : اگر کسی چشم غلام دیگری را ضایع کند یا استخوان او را بشکند، باید نیمی از بهای وی را بپردازد.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۸ : هرگاه گاو یا شاخ خود بمرد یا زنی بزند که او بمیرد، گاو را سنگسار کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بیگناه باشد. همورابی : اگر گاوی در حین عبور از کوچه کسی را شاخ زند و سبب مرگ او گردد، بر آن تاوانی تعلق نمگیرد.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۹ : لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن میبود و صاحبش آگاه بود و آنرا نگاه نداشت و آن مرد یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز بقتل رسانند. همورابی ۱۵۱ : اگر گاو کسی عادت بشاخ زدن دارد و این باطلاع صاحبش رسیده و او شاخ آنرا نبریده یا آنرا در بند نهاده است، و آن گاو جوانی را شاخ زند و این سبب مرگ او گردد، او (صاحب گاو) باید نیمی منقره بپردازد.

سفر خروج باب ۲۱ آیات ۱ و ۴ و آخر آیه ۳ : اگر کسی گاو یا گوسفندی بدزدد و آنرا بکشد یا بفروشد، بعوض گاو پنج گاو و بعوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. اگر چیزی دزدیده از گاو یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو برابر آنرا رد کند ... و اگر چیزی ندارد، بجای دزدی که کرده فروخته شود. همورابی : اگر کسی گاو یا گوسفند یا الاغ یا گراز یا بز بدزدد، هرگاه آنچه دزدیده شده از آن خدا ( معبد ) یا کاخ پادشاه باشد. سی برابر آنرا بپردازد، و اگر آن حیوان از آن شخص آزادی باشد، ده برابر آنرا رد کند، و هرگاه چیزی برای تأدیه نداشته باشد، کشته شود.

سفر خروج باب ۲۲ آیه ۲ : اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود و او را طوری بزنند که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. همورابی ۲۱ : اگر کسی برای دزدی بخانه ئی درآید، وی را در برابر همان خانه هلاک سازند و جنازه او را در همان روزنه ئی که ایجاد کرده دفن کنند.

سفر خروج باب ۲۳ آیه ۸ : رشوه مخور، زیرا رشوه بینایانرا کور میکند و سخن صدیقانرا کج میسازد. همورابی ۴ : اگر کسی در دادگاه بگواه غله یا پولی ( بعنوان رشوه ) دهد، خود وی باید متحمل مکافاتى شود که دادگاه تعیین میکند.

قوانین همورابی در قیاس با قوانین چاری آن عصر بسیار خشن و ظالمانه بنظر میرسد. در این قوانین سی و دو نوع جرم مجازات اعدام پیشبینی شده است. برای کاهن زن که میخانه باز کند یا کسی که با محارم وصلت کند و دزدی که هنگام آتش سوزی گرفته شود، مجازات سوختن تعیین شده است. کسی که خریدار را در حین فروش مشروبات بفریبد، برای کسی که مرتکب زنا شود، زنی که بی پروا و بی ملاحظه باشد یا هنگام غیبت اجباری شوهر خانه را ترک گوید، طبق این قانون باید غرق شود. این قانون جزای زنی را که سبب مرگ شوهرش شود، این قرار میداد که دیر کی را از بدن او بگذرانند. قطع اعضای بدن مجازاتی بود که به جرایم متعددی تعلق میگرفت. مفتزی را داغ میزدند، گوش غلامی که پسر صاحبش را مصدوم کند بریده میشد، و چشم کسی را که چشم دیگری را معیوب کرده بود در میآوردند. دست جراحی را که در حین عمل سبب مرگ مجروح میشد میبردیدند، و زبان پسر مفتزی را قطع میکردند.

باید در نظر داشت که قوانین همورابی و قوانین مشابه دیگر قوانین مدنی محسوب میشدند که فقط در آغاز آنها ذکری از خدا رفته است، در حالی که قوانین موسی اصولاً قوانین الهی بودند و همه از احکام مستقیم او سرچشمه میگرفتند. اینکه قوانین مفصل مشابهی حتی قبل از زمان موسی در خاور نزدیک وجود داشته، بهترین دلیل بر بطلان ادعای آن عده از محققینی است که قوانین موسی را مخلوق اعصار متأخر میدانند.

کشف مهم و شایان توجه دیگری که بروشن شدن تاریخ تودین قوانین موسی کمک نموده، بسال ۱۹۲۸ در محلی موسوم به رأس الشمر، واقع در سوریه، نصیب باستانشناسان شده . زنی دهقان که در کشتزاری در حدود ده میلی شمال و نیم میلی ساحل مشغول شخم زدن زمین بود، به آثار یک بنای قدیمی برخورد نمود. وقتی خبر این واقعه به بیروت رسید، دو تن از باستانشناسان، بنام کلاد شیفر<sup>۴۳</sup> و جرج شنی<sup>۴۴</sup>، در سال ۱۹۲۹ مصمم شدند محل مزبور را کاوش کنند. شهری که در نتیجه حفاریات آنها از زیر خاک بیرون آمد معلوم شد شهر قدیمی « او گاریت » است که در دو هزار سال قبل از میلاد از

<sup>43</sup> Claud Schaeffer

<sup>44</sup> George Chenet

شهرهای مهم جهان بوده و بسبب نزدیکی به قبرس و مراکز بازرگانی خاور نزدیک مرکز تجارت و تمدن بشمار میرفته است.

از جمله آثار مهمی که در اینجا بدست آمد کتابخانه ئی مملو از صدها کتیبه بخط میخی را که به هشت یا ۹ زبان نوشته شده و ظاهراً برای استفاده کاهنان و کاتبان اختصاص داشته، میتوان نام برد. در این کتیبه ها نام حواریون، حیثی ها و عبرانیان ذکر گردیده. ظاهراً این شهر در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد یا مقارن هجوم عبرانیان، که در کتیبه های طل عمرنا بدان اشاره شده، منهدم گشته است. این کتیبه ها از یک و نیم تا ده اینچ طول دارند و بعضی به دو یا سه زبان مختلف نوشته شده اند و حاوی متن عهد و مکتوبهای بازرگانی و بهترین دستور زبان و اشعار مذهبی میباشند.

مضامین دینی این کتیبه ها نمودار ایمان بخدایان متعدد است که در میان آنها ئیل<sup>۴۵</sup> از همه بزرگتر میباشد. بنظر میرسد که کیش آنها در اصل یکتاپرستی و مبتنی بر پرستش « ئیل » بوده است. « ئیل » نامی است که مکرراً در کتاب عهد عتیق ( از جمله در سفر پیدایش ۳۳ : ۲۰ ) بخدا داده شده یا بکلماتی چون « بیت ئیل » بمعنی خانه خدا، و « پنوئیل »، بمعنی چهره خدا، ضمیمه گردیده است. یکی از کتیبه هائی که در محل اخیر الذکر بدست آمده شامل تصویر « ئیل » است که بر تختی نشسته و شاه اوگاریت هدیه ئی به او تقدیم میدارد.

نکته شایان توجه دیگر آن است که بسیاری از قربانی های معمول زمان موسی یا قبل از آن که در این کتیبه ها مذکور شده بهمان عبارات اختصاصی که در متن عبری عهد عتیق آمده توصیف گردیده است. قربانی بی عیب، قربانی جرم، هدیه جنبانده شده، هدیه تواقف و نوبر همه بهمان نامی خوانده شده اند که در کتاب لاویان آمده است. رسم جوشانیدن بزغاله در شیر مادرش در قالب فرمول جادوگری برای تولید باران بیان شده. همین رسم است که در سفر خروج ( ۲۳ : ۱۹ ) منع گردیده.

در کتیبه ها مکرر به نام « بعل » اشاره رفته و آن فرزند « ئیل » و « اشیریم » خوانده شده است، و این نیز شایان دقت میباشد، زیرا بسیاری از ناقدان گفته اند اشاره ئی که در کتاب اول پادشاهان ( ۱۸ : ۱۹ ) به « اشیریم » شده چندان موثق نمیشد، زیرا پرستش « اشیریم » مدتها بعد از آن معمول گردیده است، در صورتی که این کتیبه ها تاریخ رواج پرستش آنرا بقرن ها قبا میرساند. نکته شایان توجه دیگری که در این کتیبه ها بنظر میرسد اشاره ئی است به مردی دانیال نام که پهلوان بوده و گفت شده « برای بیوه زنان و یتیمان عدالت فراهم آورده است. » احتمال قوی میرود این همان دانیالی باشد که در کتاب حزقیال ( ۱۴ : ۱۴ و ۲۰ ) نام او برده شده، نه دانیال کتاب دانیال که همزمان کتاب حزقیال بوده است. باید در نظر داشت که این اکتشاف دارای نتایج مهمی بوده است. اولاً، معلوم شده عقیده آن عده از ناقدان که میگفتند چون در زمان موسی کتابت در فلسطین معمول نبوده قوانین منتسب باو نمیتوانسته است در آن عصر و توسط او تدوین شده باشد مقرون به صحت نیست، زیرا طبق قرائن موجود در آن زمان در آن منطقه جهان قریب هشت یا ۹ زبان که دارای خط و کتابت بودند وجود داشته است. همچنین، عقیده مبنی بر اینکه مراسمی که در سفر خروج و کتاب لاویان توصیف شده باید قرنها بعد از راه تکامل تدریجی بوجود آمده باشند، در نتیجه این اکتشافات از اعتبار افتاده و معلوم شده این مراسم مدتها قبل از موسی در آن سرزمین شایع بوده است. قدر مسلم این است که موسی مراسم موجود و جاری روزگار خویش را گرفته، آنها را از جنبه های غیر اخلاقی و پیرایه های زشت و مشرکانه رها کنید و برای استفاده جهت پرستش خدای واحد حقیقی شایسته ساخت.

# فصل هفتم

## تسخیر کنعان

در کتاب یوشع باب ۸ آیات ۱۰ - ۲۸، داستان شور انگیز تسخیر شهر عای را در نزدیکی اریحا با یک تر دستی و حيله جنگی میخوانیم. کسی که این داستان را میخواند مشکل است تشخیص دهد که آیا در اینجا بدو شهر مختلف اشاره شده یا هر دو نام عای و بیت ئیل بشهر واحدی اتلاق گردیده است. بهرحال، از قرن پانزده قبل از میلاد که این شهر منهدم گشته، در جای آن جز ویرانه چیزی باقی نمانده است. پروفیسور « گارستاند »<sup>۴۶</sup>، که در این محل بکاوش پرداخته، گزارش میدهد از هزاران قطعه سفالین که در آنجا یافت شده هیچیک متعلق به بعد از قرن پانزده قبل از میلاد نیست. قرائن موجود شکی باقی نمیگذارد که انهدام شهر نتیجه آتشیسوزی بوده است. باستانشنای نامبرده میگوید وقتی انسان در محل قدیمی میایستد، آشکارا محل اختفای لشکریان یوشع و نحوه تصرف شهر را، که در باب ۸ کتاب یوشع توصیف شده تشخیص میدهد.

کتاب یوشع، سپس داستان انهزام پنج تن از شاهان کنعان را در دره « ایلون » در آنسوی قلعه جاذر، ( کتاب مقدس روایت میکند که این قلعه سرانجام بدست سلیمان سقوط کرد ) و بعد تصرف قلعه « لینه » را در انتهای دره « اله » بدست یوشع نقل میکند. حفاریات مختصری که در « لینه » صورت گرفته تاریخ سقوط آنرا بقرن سیزده قبل از میلاد میرساند. پس از آن، یوشع قلعه محکم « لاخلیش » را گشود. در جای این قلعه حفاریات وسیعی بعمل آمده و در نتیجه یک سلسله شهرهای قدیمی که تاریخ تأسیس آنها به آغاز عصر مفرغ میرسد مکشوف گردیده است. از جمله آثاری که در اینجا یافت شده بقایای پرستشگاه بزرگی است که مملو از استخوانهای گوسفند و گاو چهار پایان دیگر میباشد، و ظاهراً این حیوانات در این معبد قربانی گردیده اند. غالب این استخوانها قطعات پای راست جلو حیوانات هستند. نکته شایان توجه تشابهی است که در بین این استخوانها و رسمی که در کتاب لاویان ( باب ۷ آیات ۳۲ و ۳۳ ) مکتوب است بچشم میخورد. مضمون آیات مزبور چنین است: « ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود. « یکی دیگر از آثار جالب توجهی که در اینجا بدست آمده خزوکی است که از « آمنهوتپ سوم »<sup>۴۷</sup>، فرعون مصر مانده و حاوی شرح کشته شدن صد و دو رأس شیر بدست وی در ده سال اول دوره سلطنت او است. از نظر تعیین تاریخ انهدام این قلعه مهم ترین اثری که بدست آمده کاسه شکسته ئی است که بر روی آن یک نفر باجگیر مصری شرح حمل گندم را بمصر در سال چهارم سلطنت فرعون بزبان مصری تقریر کرده است. طرز تقریر آن نشان میدهد که باید متعلق بزمان « مرنپتاه » باشد. اگر چنین باشد، سال چهارم سلطنت او ۱۲۲۵ ق. م. میشود، و از آنجا که این کاسه در میان خاکسترهای شهری سوخته شده بدست آمده، بنظر میرسد که تاریخ صحیح انهدام شهر را تعیین میکند. از طرف دیگر، در یکی از کتیبه های طلال عمرنا، که بسال ۱۴۰۰ ق. م. توسط عبدهیا، پادشاه اورشلیم، نوشته شده، گفته میشود که « لاخلیش » بدست عبرانیان غارت شده است. باین جهت، باز هم این اشکال پیش میآید که کدام یک از این دو تاریخ که با هم دویست سال فاصله دارند تاریخ انهدام آن اینقلعه را بدست یوشع تعیین میکند. در اینجا قلعه نامبرده بسال ۱۲۲۵ منهدم شده تردیدی نیست، ولی مسأله اینجا است که آیا انهدام بدست یوشع صورت گرفته یا توسط شخص دیگری چون خود « مرنپتاه » که دیدیم بر خود میبالد که « مردم اسرائیل پریشان گشته اند و فلسطین بیوه شده است. » این

<sup>46</sup> Garstand

<sup>47</sup> Amenhotep

را نیز باید در نظر داشت که قدیم ترین اشاره ئی که به « ایلون » رفته در همان کتیبه های طلال عمرنا است که عده‌ها در آن مینوسید قوم هبیری بسوی « ایلون » پیش میروند و یکی از کاروانهای او در نزدیک آنجا مورد غارت و چپاول قرار گرفته است.

یوشع گزارش میدهد که پس از « لاخلش » « حبرون » و « دبیر » را نیز بتصرف در آورده است. در « دبیر »، که بعدها بنام « قریه سفر<sup>۴۸</sup> » خوانده شد، در نتیجه حفریات وسیعی که انجام گرفته بقایای یک شهر اسرائیلی، خزوک زیبایی متعلق به زمان « آمنوتپ سوم » یا حدود عصر مفرغ، یا حدود سال ۱۲۰۰ ق. م. از زیر خاک بیرون آمده است. وجود شهر اسرائیلی در روی طبقه خاکستر یکبار دیگر دلالت میکند که انهدام آن بدست اسرائیلیان صورت گرفته است.

## حیتی ها :

یکی دیگر از کشفیات باستانشناسان که صحت مندرجات کتاب مقدس را از نظر تاریخ بثبوت رسانیده، شناخته شدن قوم حیتی و امپراتوریهای است که بدست آنها تأسیس گشته. در کتاب مقدس مکرر باین قوم اشاره شده، ولی از آنجا که تاریخ جهان بکلی آنها را فراموش کرده بود، وجود آنها مشکوک بنظر میرسید. در سفر پیدایش ( باب ۲۳ آیه ۱۰ ) میخوانیم که ابراهیم قطعه زمینی از « عفرون » حیتی خرید. باز در سفر پیدایش ( باب ۲۶ آیه ۳۴ ) میخوانیم که عیسو دختری از حیتیان را بزنی گرفت و این عمل مادر او را اندوهگین ساخت. در سفر خروج نام حیتیان بارها در میان اسامی اقوامی که عبرانیان در صدد تسخیر اراضی آنها برآمدند، ذکر شده است. در کتاب یوشع ( ۱۱ : ۱ - ۹ ) میخوانیم که حیتی ها با اقوام دیگری که در صدد بودند در برابر تجاوزات یوشع ایستادگی کنند ائتلاف کردند و آبهای مازون صفوف لشکریان آنها را در هم شکست . در کتاب داوران به داستانهای که از وصلت عبرانیان و حیتیان نقل شده بر میخوریم. در کتاب اول سموئیل ( باب ۲۶ ) حیتیان را میبینیم که در لشکر داود اسم نویسی میکنند، و در جای دیگر میخوانیم که چگونه سلیمان حیتی ها را در قلمرو فرمانروائی خویش بغلامی کشید و دختران آنها را بزنی گرفت. ولی قبل از آنکه باستانشناسی جدید باین همه اکتشافات نائل شود، از این قوم جز نامی باقی نمانده بود و کسی آنها را نمیشناخت.

نخستین اسنادی که حیتی ها را مجدداً در زمره اقوام تاریخی باستانی جهان جای داد، الوحی است که در مصر و آشور بدست آمده. نقاشان مصری از آنها تصاویری ساخته اند که آنانرا شبیه ارمنیان نمایش میدهد، و از این جهت بااحتمال قریب بیقین این مردم نیاکان ارمنیان بوده اند. یکی از کتیبه های مصری مشحون از شرح جنگ وحشتناکی است که بسال ۱۲۸۷ ق. م. در « قارش » در بین لشکریان رامسس دوم و حیتیان در گرفت. در نخستین روز جنگ رامسس مغلوب شد و بچنگ دشمن افتاد، ولی بر اثر رسیدن قوای تازه نفس در روز دوم جریان پیکار تغییر یافت، رامسس از اسارت رهائی یافت و دشمن یکلی تار و مار گردید. تلفاتی که در این جنگ به حیتیان وارد شد بحدی سنگین بود که باز ماندگان آنها علیه سران خود شوریده، آنها را کشتند و بخانه های خود بازگشتند.

با اینحال، کشف آثار و مدارکی که تاریخ حیتیان را روشن کند بدست سایش<sup>۴۹</sup> ، باستانشناس، و رایت<sup>۵۰</sup>، میسیونر مقیم دمشق سپرده شد.

<sup>48</sup> Kirjath Sepher

<sup>49</sup> Sayce



این اسناد تماماً در آسیای صغیر و ترکیه بدست آمده. کشفیات سایس در کتاب او موسوم به « حینیان، داستان یک امپراتوری فراموش شده<sup>۵۱</sup> » تشریح گردیده است. در سال ۱۹۰۶، که باستانشناس دیگری بنام پروفیسور وینکلر<sup>۵۲</sup>، که در محلی موسوم به « بغار - کیو » در کنار رود قزل ابرمالک<sup>۵۳</sup>، واقع در نود میلی مشرق آنکارا مشغول حفاری بود، بقایای پایتخت قبلی و گنجینه کتیبه های آنها دست یافت.

این کتیبه ها، که بزبان های بابلی و حییتی هستند، بر روی خشت خام نوشته شده اند. پس از کشف آثار مزبور آشنائی با زبان این مردم مدتی بطول انجامید، ولی سرانجام تحقیقات دانشمندان در این زمینه به نتیجه رسید. از آثار شایان توجهی که در « کر کمیش » بدست آمده کتیبه حییتی است که جملات آن در جهت مخالف یکدیگر نوشته شده اند، یعنی پس از اتمام جمله ئی که مثلاً از سمت راست بچپ نوشته شده جمله دیگری از چپ بر راست شروع شده. اگر کتابهای ما هم امروز بهمین ترتیب نوشته میشد، چه قدر در وقتی که صرف نوشتن و خواندن آنها میشود صرفه جوئی میشد، چه که چشم ناچار نمیشد پس از خواندن یک جمله باول سطر برگشته، بخواندن جمله دیگر مشغول شود. انسان در شگفت میشود که چرا یک چنین اختراع سودمندی بدست فراموشی سپرده شده. در ۱۹۱۱، دو تن باستانشناس بنامهای ولی و لارنس، که دومی بعدها به لارنس عربستان معروف شد، حفاریاتی را در « کر کمیش » آغاز کردند و باسنادی دست یافتند که از امپراتوری وسیعی که سراسر آسیای باختری را در آنسوی رود فرات در بر میگرفت حکایت میکنند.

در نتیجه این کشفیات، معلوم شد امپراتوری حییتی دوبار در دوران حیات خود توسعه شگرفی یافته است، یکی در حدود سال ۱۷۰۰ ق. م. که مقارن سلطنت اولیه سلسله شاهان بزرگ بابلی بوده، و دیگری در سالهای ۱۴۰۰ - ۱۲۰۰ ق. م. و در کتیبه های طل عمرنا نیز بآنها اشاره رفته است. نخستین قرار داد بین المللی که تاکنون شناخته شده پیمانی است که در بین رامسس دوم، فرعون مصر، و هاتوشیلیش دوم، پادشاه حییتی، منعقد گشته. طبق این پیمان که اساس آن با وصلت رامسس دوم با دختر هاتوشیلیش تحکیم شده، دو پادشاه متعهد شده اند با یکدیگر در صلح و هماهنگی بسر برند. در زمان داود از انعقاد پیمانی در بین او و « توعی »، پادشاه همتا، اطلاع مییابیم، و در ۷۱۷ ق. م. میبینیم که این امپراتوری بدست سارگون دوم، پادشاه آشور بکلی منهدم میگردد.

## دوره داوران :

از زمان داوران، که قوم اسرائیل در آن ناتوان و پراکنده بود، طبیعتاً نباید آثار تاریخی قابل توجهی باقی مانده باشد. ولی همان مقدار که باقی مانده با آنچه در کتاب داوران راجع به زندگی اسرائیل در این عصر گفته شده مطابقت دارد. در همه جا سیادت فلسطینیان و ناتوانی اسرائیل نامسان است. این دوره مقارن با پایان عصر مفرغ و آغاز عصر آهن میباشد. از حدود ۴۰۰۰ تا حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، ادوات و سلاحهای بشر معمولاً از مس ساخته میشد و در اواخر این دوره قلع نیز برای استحصال مفرغ مورد استفاده قرار گرفتن. قبل از سال ۱۲۰۰ ق. م. ، آهن چون نقره و طلا در عصر خودمان فلز کمیاب و گرانبهائی بود. ظاهراً حییتی ها نخستین مردمی بودند که با طریقه ذوب آهن آشنا شده و رموز آنرا با بخل و تنگظری از دیگران پنهان میداشتند، زیرا سلاحهای آهنین آنرا بر دشمنانشان مزیت بخشیده بود. بگواهی آثار و

<sup>50</sup> Wright

<sup>51</sup> The Hittites Story of a Forgotten Empire

<sup>52</sup> Prof. Winckler

<sup>53</sup> Halys

مدارکی که بدست باستانشناسان افتاده، فلسطینیان مدتها با ساختن سلخ های آهنین و جواهرات آشنا بوده اند، ولی رموز آنرا از یهودیان پنهان میداشتند. در کتاب یوشع ( باب ۱۷ آیه ۱۶ )، که اسرائیلیان از وجود ارابه های آهنین در دست دشمنان اظهار نگرانی و تشویش میکنند، در کتاب داوران ( باب ۱ آیه ۱۹ )، که گفته میشود یهودیان فقط قادرند کوهستنها را تسخیر کنند و وجود ارابه های آهنین آنرا از تصرف جلگه ها باز میدارد، و باز در کتاب داوران ( باب ۴ آیه ۳ )، که حاکی از وجود نهصد ارابه آهنین در دست سپهرا است، باین موضوع اشاره رفته است. در برابر خانه های فلسطینیان، که مهارت و هنرمندی در معماری آنها بکار رفته و اثاثیه و لوازم آهنین آنها، خانه های محقر و ویران یهودیان، که فاقد همه این مزایا است، جلب توجه میکند. در کتاب اول سموئیل آهنگری یافت نمیشد، زیرا که فلسطینیان میگفتند مبادا اسرائیلیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند. و رد آیه ۲۲ مینویسد که تنها سموئیل و یوناتان شمشیر و نیزه داشتند. بدینسان ملاحظه میشود که باز در بین مندرجات کتاب مقدس و کشفیات باستانشناسان توافق و هماهنگی کامل موجود است.

# فصل هشتم

## دوره پادشاهان

همانگونه که در کتاب اول سموئیل میخوانیم، نخستین کسی که بر اسرائیل پادشاهی کرد شائول بود، و نخستین پیروزی در محلی موسوم به «مخماس» نصیب وی گشت (اول سموئیل باب ۱۴). با این پیروزی، او فلسطینیان را عقب راند و برای وصول بههدف خویش که آزادی اسرائیل بود سربازان کثیری را در اختیار گرفت. مرکز فرماندهی او در «جبعه» قرار داشت. در این محل حفریات و تحقیقاتی صورت گرفته و در نتیجه آقار قلعه مستحکم که یادگار دوره شائول است، بدست آمده. این قلعه یطرز ساده و ابتدائی ساخته شده، ولی بسیار مستحکم بوده است. سلطنت او با غلبه فلسطینیان که در جلبوع صورت گرفت و منجر به خودکشی وی در قتل فرزندش یوناتان گشت، بسر رسید. در کتاب تواریخ ایام (باب ۱۰ آیه ۱۰)، میخوانیم که سر او را فلسطینیان بعلامت پیروزی در میان خود گردانیدند و سپس به معبد «داجون» در «بیتشان» فرستادند. اسلحه او را در شهر «عشتاروت» واقع در بیتشان آویزان کردند و بدنش را بدیوار معبد میخکوب نمودند. در نتیجه حفریاتی که در «بیتشان» بعمل آمده یکی از کامل ترین سلسله شهرهای باستانی که تاکنون در یک ناحیه کشف شده از زیر خاک بیرون آمده است. در توده خاکی بارتفاع هفتاد و نه پا، که روی هم انباشته بود، بیش از هیجده طبقه آثار معماری کشف شده که قدمت آنها از ۴۰۰ سال قبل از میلاد تا قرون وسطی میرسد. در میان آثاری که یادگار دوره داود است ویرانه دو معبدی یافت شده که یقیناً همان پرستشگاه های «داجون» و «عشتاروت» است، که راجع بآنها در کتاب مقدس میخوانیم. همچنین، معلوم شده این شهر در زمان داود، و احتمالاً بدست او جهت ستاندن انتقام از وحشیانی که با بدن شائول آنگونه رفتار کردند با آتش منهدم شده است. پس از مرگ شائول و یوناتان، داود بر تخت پادشاهی اسرائیل نشست.

تا زمان داود پادشاه، شهر اورشلیم در دست «یبوسیان» بود. قرنهای این شهر از مهم ترین شهرهای عالم بشمار میرفت. همانگونه که دیدیم، عبد هیبا پادشاه که قسمتی از کنیه های طلل عمر نارا نوشته، در این شهر، که در آن روزگار پایتخت بوده، میزیسته است. شهر در زمان این پادشاه «او - رو - سالم» نامیده میشد، و نام خود پادشاه، که بمعنی برده هیبا است، گواهی میدهد که او حیثی بوده است، زیرا «هیبا» از جمله خدایان حیتیان بود. این نیز از خصوصیات پایتخت فلسطین در سال ۱۴۰۰ ق. م. است که ملاحظه میکنیم پادشاهی که در آن مسکن داشت بخط میخی بابلی به شاه مصر نامه مینویسد. وقتی داود به پادشاهی رسید، در صدد برآمد پایتخت خود را هرچه بیشتر در شمال قرار دهد، تا به قبائلی که در شمال میزیستند و از روی اکراه فرمانروائی او را گردن نهاده بودند، نزدیک شود. باین جهت، اورشلیم هم از لحاظ نزدیکی بشمال و هم از جهت استحکام طبیعی خود نظر او را بخود جلب کرد. این شهر بحدی مستحکم بود که در کتاب دوم سموئیل (باب ۵ آیه ۶) میخوانیم «یبوسیان» بر خود میبالیدند که حتی کران و لنگان باسانی میتوانند از آن دفاع کنند. داود برای رخنه کردن در این شهر مستحکم و تسخیر آن از قنات شهر استفاده کرد و وعده داد فرماندهی ارتش خود را بکسی که از این راه خود را بشهر برساند، تفویض کند. قبل از آنکه باستانشناسان در این باره تحقیق کنند، معلوم نبود منظور داود از این راه آب چه بوده است. ولی سر چارلز وارون (۱)، باستانشناس، هنگامی که در شهر اورشلیم بحفاری اشتغال داشت، دریافت که نخستین ساکنان این شهر کانالی بطول تقریباً پانصد پا احداث کرده بودند که از میان صخره نی گذشته، بغاری منتهی میشد، و از کنار چشمه نی در دره «قدرون»، که امروز چشمه باکره نامیده میشود، شروع میشد. بر بالای غار حفره نی بعمق تقریباً چهارپا کنده بودند و در کنار آن سکوئی قرار داشت که زنان برای کشیدن آب بر آن جا میگرفتند. از این سکو راه شیب داری

بداخل قلعه احداث شده بود. پیداست که سربازان داود با عبور از فئات خود را بداخل شهر اورشلیم رسانیده اند و ساکنان شهر را دچار بهت و حیرت ساخته اند.

با در دست داشتن اورشلیم، که پایتخت و قلعه داود بود، او توانست بسرعت کشور گشائی کند. با اینکه هیچگونه قرینه ئی از اقدامات تهور آمیز داود پادشاه در دست نیست، باستانشناسی از روی اسراری که موجب گسترش سریع کشور کوچک اسرائیل بدون مداخلات خارجی شد، پرده بکنار کشیده است. تا روزگار رامسس دوم حکومت مصر قدرت مایشاع در فلسطین بود و باین کشور فاقد استقلال اجازه داده نمیشد ترقی کند، ولی جانشینان رامسس دوم قدرت او را نداشتند و در دست کاهنان مصر آلات بی اراده بشمار میرفتند. این فساد و فترت دستگاه حکومت مصر آنقدر ادامه یافت که منجر بناتانی آن گشت. با سقوط سلسله بیستم و روی کار آمدن سلسله بیست و یکم کاهنان حاکم مطلق العنان مصر شدند و مداخله و کشور گشائی مصریان در خارج بیابان رسید. باین جهت، در زمانی که داود در صدد گسترش قلمرو فرمانروائی خود بر آمد، از طرف حکومت مصر هیچگونه نگرانی برای او موجود نبود. همچنین، بموجب اسناد و شواهد موجود بابل و آشور نیز که در آنسوی مرزهای خاوری فلسطین بودند در این هنگام دوران سکون و آرامش را میگذرانیدند و دست از فشار بهمسایگان غذبی خود کشیده بودند. باین جهت، وقتی داود سرگرم جنگها و منازعات محلی متعدد شد، مجبور نبود با قدرت مصر، بابل یا آشور مواجه شود. حیثیان نیز در این هنگام نسبتاً ضعیف و ناتوان شده بودند، و همین امر نیز به داود اجازه میداد که آزادانه در نواحی شمالی دره فرات کشور گشائی کند. بتدریج « ادوم »، « عمون » و « عمالیک » بقلمرو حکومت داود منضم گشت و حدود فرمانروائی او بجائی رسید که در تمام تاریخ بنی اسرائیل نظیر ندارد. شمالی ترین نقطه ئی که داود تصرف کرد « صوبه » بود که تا آن وقت پیوسته مزاحم و معترض سرزمین آشور میشد. لذا داود با این فتح آشور را نیز از دست دشمنی سر سخت آسوده ساخت.

---

### Sir Charles Warren (۱)

پس از داود فرزندش سلیمان جانشین او شد. این پادشاه، طبق روایت کتاب مقدس، آبادانی بسیار ایجاد کرده و بهمین دلیل آثار فراوانی از خود بیادگار نهاده است. قسمتی از بقایای بناهایی که در زمان او ایجاد شده در « مجدو »، « جازز » و « عجلون » کشف گردیده. ( به کتاب اول پادشاهان باب ۹ آیات ۱۵ - ۱۹ رجوع شود. ) حفاریاتی که در « مجدو » صورت گرفته، از نظر اینکه وسیع ترین حفاری است که تاکنون در فلسطین بعمل آمده، شایان توجه است. این حفاریات بسال ۱۹۲۵ از طرف دانشگاه شیکاگو آغاز گشت و ده سال بطول انجامید. در طی این مدت چهار شهر کاملی که تاریخ آنها به قرون ده تا چهار قبل از میلاد میرسد، از زیر خاک بیرون آمد. شهر ویرانی که بر روی تل خاک قرار داشت از شهرهای بابلی و ایرانی است، و از سه شهر دیگری که در زیر آن مدفون بودند اولی متعلق به آشوریان و سومی و چهارمی از آثار اسرائیلیان است. در میان ویرانه های شهر چهارم، که یادگار عصر سلیمان است، آثاری از اصطبل های وسیع سلطنتی و همچنین کاخی که مقر بعنا، گماشته سلیمان بود، دیده میشود. از آنجا که هر یک از دوازده گماشته سلیمان موظف بود یک ماه از آذوقه کاخ شاه را در سال تأمین کند، لازم میآید که این گماشتگان انبارهای وسیعی در اختیار میداشتند؛ و بهمین جهت کاخ بعنا نیز دارای اطاقهای وسیعی بوده است. در طی حفاریات بعدی که در این محل انجام گرفت گنجینه زیر زمینی متعلق به

زمان رامسس سوم، یا ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، که حاوی دویست قطعه عاج حکاکی شده بسیار زیبا است، کشف گردید. علاقه وافر سلیمان باسب در کتاب اول پادشاهان ( ۱۰ : ۱۶ - ۲۹ ) و کتاب دوم تواریخ ایام ( ۱ : ۱۴ - ۱۷ ) منعکس گردیده است. اصطبلهایی که در مجدو دیده شده دارای قسمتهایی است که طبق نقشه معمول آن زمان ساخته شده. ستونهای سنگی که گوشه های آنها دارای منافذی است هم اسبها را از هم جدا میساخته و هم برای بستن اسبان بکار میرفته است. اصطبل ها دارای آخورهای سنگی است و کف آنها نیز از سنگهای ناصاف پوشیده شده که مانع لغزش اسب ها شود.

هیكل اورشلیم که مهم ترین اثر معماری او است، در سالخای بعد بکلی ویران شده و چون در جایش بناهای دیگری ساخته شده اثری از آن باقی نمانده است. هیكلی که در زمان سلیمان ساخته شد بنای معظمی نبود و طول و عرض آن از صد پا و سی پا تجاوز نمیکرد. ولی در زیبایی کم نظیر بود و دیوارهای سنگی آن با چوب سرو آراسته بزر پوشیده شده بود. در این بنا دو اطاق بزرگی قرار داشت که یکی قدس و دیگری قدس الاقدس خوانده میشد و در آنها دو کروی بالهای خود را بطول پانزده پا روی صندوق تورات گسترده بودند.

در خارج هیكل حوض بزرگی بقطر قریب ۱۵ پا و ارتفاع هفت و نیم پا که از ربرونز بشکل کاسه ساخته شده بود قرار داشت. این کاسه برنجی، بطوری که میخوانیم، توسط کارگرانی که از طرف هیرام، پادشاه صور، فرستاده شده بودند در کنار اردن قالب گیری شده است. این حوض و دو ستون برونزی عظیم، بگفته کتاب اول پادشاهان ( باب هفت ) در برابر هیكل قرار داشتند.

کتاب مقدس علاوه بر این از ساختن کشتی های جنگی توسط سلیمان و با همکاری هیرام پادشاه در عسیون جابر در کنار دریای احمر سخن میگوید. حفریاتی که در عسیون جابر بعمل آمده اقدام سلیمان را در این مورد روشن ساخته است. و در اینجا کوره ذوب مس و آهن که متعلق بزمان سلیمان است نظیر آن در عظمت تا آن روزگار در خاور نزدیک دیده نشده، یافت شده است. در کنار این کوره اردوگاههای محصور وسیعی برای کارگران، که بنظر میرسد از بردگان تشکیل میشدند، وجود داشته است. کوره را چنان ساخته اند که از بادهایی که از عربیه میوزند حداکثر استفاده را کند، و همچنین برخی از اصول ساختمان کوره های ذوب فلزات امروزی در بنای آن رعایت گردیده است. در کتاب تثنیه ( باب ۸ آیه ۹ ) به اسرائیلیان وعده زمینی داده میشود که کوههای آن دارای معادن فلزات فراوان است، ولی در قسمتهای دیگر کتاب مقدس که دیرتر نوشته شده باین موضوع اشاره نرفته است. لذا شایان توجه است که کوههای ادوم و عربیه دارای معادن فراوان میباشد و ویرانه بسیاری از آنها که در روزگار قدیم مورد بهره برداری بوده هنوز هم باقی است. این ویرانه ها حکایت میکند این ناحیه که امروز بیابان متروکی است در روزگار سلیمان دارای صدها شهر و قریه و منطقه پرجمعیتی بوده است. فلزاتی که از این معادن استخراج میشد در همانجا یکبار تصفیه میگردد و بعد برای تصفیه کامل به عسیون جابر فرستاده میشد.

نکته شایان توجه این است که ایجاد این همه شهرها و سفاین و استخراج معادن سلیمان را چنان گرفتار تنگدستی ساخت که وی ناگزیر گشت بیست شهر جلیل را، همان گونه که در کتاب اول پادشاهان (باب ۹ آیه ۱۰) میخوانیم، در ازای کاری که هیرام پادشاه انجام داده بود بوی واگذار کند. از سوی دیگر، این پادشاه برای پیش بردن نقشه های عمرانی وسیع خود مجبور شد با رعایای خویش با خشونت رفتار کند و مالیات سنگین وضع نماید، چنانکه پس از مرگ او مردم ار « رحبعام »، فرزند او، درخواست کردند که از سنگینی بار مالیات بکاهد. داستان مشورت « رحبعام » با مستشاران سالخورده و سپس با مشاورین جوان و قبول نظر دسته اخیر و سرانجام رد درخواست کاهش مالیات، بنحو دلکشی در کتاب اول پادشاهان ( باب ۱۲ آیات ۱ - ۲۰ ) آمده است. در نتیجه این اشتباه ده طایفه از دوازده طایفه ئی که مطیع و فرمانبردار او

بودند علم استقلال برافراشتند و برای خود پادشاهانی از میان خویش برگزیدند و از آن پس هرگز با طوائف یهودا و بنیامین که نسبت به « رجبام » وفادار ماندند متحد نشدند. در این زمان دوران طولانی عدم مداخلات خارجی نیز با آغاز سلطنت خاندان جدید و مداخله جوئی در مصر، که توسط شیشاک (۱) ، سر سلسله دوازدهمین خاندان سلاطین مصری، تأسیس گردیده بود، پایان رسید. در کتاب اول پادشاهان ( باب ۱۴ آیات ۲۵ و ۲۶ ) میخوانیم که این پادشاهان به اورشلیم آمده، گنج های فراوانی را توسط سلیمان در آن گرد آمده بود با خود به مصر برد. شیشاک ( ششونک ) در « کرناک » کتیبه ئی نهاده است که در آن فتوحات خود را بر اسرائیلیان شرح میدهد. در این کتیبه تصویر الهه « امون » دیده میشود که گروهی از بردگان سامی را که بیشک عبرانی هستند با طناب پیش میراند. تعداد این بردگان که هر یک نماینده شهر یا قریه ئی عبرانی است، که ششونک مدعی تسخیر آن است، از صد و پنجاه و شش کمتر نیست. برخی از اسامی که در این کتیبه نوشته شده نام شهرهائی است که در کتاب مقدس نیز بدانها اشاره شده، و نکته شایان توجه اینجا است که یکی از نقاطی که بعنوان ناحیه تسخیر شده از آن نام برده شده مزرعه ابراهیم میباشد. بدینسان، کتاب مقدس نیز به هجوم ششونک به فلسطین و فتوحات او در این سرزمین گواهی میدهد.

# فصل نهم

## حکومت شمالی

در قلمرو حکومت شمالی نخستین فرمانروایی که اثر جاودان در تاریخ از خود بیادگار نهاد « عمری »، افسر ارتش بود، که داستان بیادشاهی رسیدن او در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۶ آیات ۱۵ و ۲۴) آمده است. گرچه فرمانروایی او بیش از دوازده یال نیانید، ولی صد سال پس از آن هنوز آشوریان شاهان اسرائیل را « خاندان عمری » مینامیدند. وی پایتختی برای خود در سامره بنا نهاد و در آن آثاری از دوران قدرت خود باقی گذارد که از نظر باستانشناسی بسیار گرانبها و شایان توجه میباشد.

سامره بمعنای « کوه باس » است، و این شهر که در وسط کشور اسرائیل بر سر کوهی بنا شده، بدست « عمری » بصورت پایتخت بسیار مستحکمی درآمد و با قلاع نظامی که در آن احداث گشت برای مهاجمین رخنه ناپذیر گردید. حفاریات باستانشناسان در بخش قدیم این شهر توسط « ریز نر » (۱) آغاز گشت و سپس در سالهای ۱۹۰۸ - ۱۰ کسان دیگری برای ادامه این کار از طرف دانشگاه هاروارد بدانجا فرستاده شدند.

بعدها در سالهای ۱۹۳۱ - ۳ و ۱۹۳۵ این حفاریات توسعه یافت. در نتیجه حفاریات مزبور شش طبقه از آثار تاریخی از زمین بیرون آورده شد که متعلق بزمان « عمری » تا قرن هشت میباشد. « عمری » و بعدها پسر او اخاب روی کوه را در بلندی ۳۳۰ پا از سطح جلگه هموار کردند و بر آن با اصول هندسی دیوارهایی سنگی بنا نهادند. ابتدا در وسط زمین هموار و بعدها در دامنه های شیب دار کوه دیوارهایی ساخته شد، و در نتیجه شهر در بابر هرگونه تعرضی، مگر گرسنگی، رخنه ناپذیر گشت. در کتاب دوم پادشاهان (باب ۶ آیات ۲۴ - ۳۱)، میخوانیم سامره گرفتار چنان قحطی گشت که آدمخواری بر آن روی آورد و با اینحال شهر پایداری کرد؛ و در باب ۱۷ آیات ۵ و ۶ همان کتاب ملاحظه میکنیم قبل از آنکه این شهر بدست آشوریان سقوط کند سه سال در محاصره آنها پایداری کرد. از جمله آثاری که در اینجا باقی مانده مخازن عظیم آب است که از سنگ ساخته شده. قدیم ترین کاخ یهودی بر انتهای غربی کوه بشکل ساده ئی ساخته شده و بر دریای مدیترانه مسلط بود. کاخهایی که بعدها در اینجا بنا شدند از جهت معماری آن سادگی را نداشتند. در انتهای فضای بیرونی کاخ برج مستطیل شکل محکم و استخری از ساروج ساخته شده و ظاهراً همان استخری است که در آن عرابه خون آلود اخاب، همچنانکه در کتاب اول پادشاهان (باب ۲۲ آیه ۳۸) آمده شسته شد.

آیه بعد از کاخی که اخاب ساخته بود خیر میدهد. در اینجا هم الواح عاج که بدست باستانشناسان افتاده این روایت کتاب مقدس را تأیید میکند. ظاهراً، این قطعات عاج به لوازم داخل کاخ و دیوارهای آن نصب شده بوده. اشکال مختلفی مانند تصویر نیلوفر، سوسن، پاپیروس، نخل، شیر، گاو نر، گوزن، اشکال بالدار، خدایان ابوالهول مصر و نظیر آن بر عاج ها ترسیم شده و نمودار نفوذ عمیق هنر مصر است.

یکی از مدالهای عاج که در کاخ عمری بدست آمده از نمونه های جالب این عاج ها است. تصویری که بر آن رسم شده هروس (۱) خدای خرد سال را که بر نیلوفری نشسته و گندم کوبی بدست گرفته است، مجسم میکند. این نمودار همان تجمل پرستی و هوسبازی است که عاموس، پیامبر قرن هشتم، آنرا مذمت میکند و هنگام صحبت از مردم سامره از آنها چون مردمی که « بر بسترهای عاج آرمیده اند » یاد میکند ( عاموس ۶ : ۴ )، و پیشگویی میکند که « خانه های عاج واژگون خواهد گشت. » ( عاموس ۳ : ۱۵ ). در سامره همچنین، کتیبه های سفالین بدست آمده که ظاهراً متعلق بدوران فرمانروائی « پروبعام دوم » است که در آغاز قرن هشتم سلطنت میکرد. این کتیبه ها شامل قبوض وصول باجهائی است که برای پادشاه از مردم گرفته میشد. مثلاً بر یکی از آنها نوشته شده: « در سال نوم از ایزر به شماربو، خمره ئی از شراب کهنه » و در دیگری گفته شده: « در سال دهم از آزو به گادیو، خمره ئی روغن مطبوع. » بی مناسبت نیست در اینجا گفته عاموس را در ( باب ۶ آیه ۶ ) بخاطر آورید: « شراب را از کاسه ها مینوشید و خویشتن را بهترین عطریات تدهین میکنید، اما بجهت مصیبت یوسف غمگین نمیشوید. » نامهای نیز که در این کتیبه ها آمده شایان توجه است. در برخی از آنها اسامی چون « ماری بعل »، که ترکیبی از نام « بعل » است، دیده میشود. و برخی شامل نام « یهوه » است، و این حاکی از تضادی است که در بین دو کیش مخالف جریان داشت و پیامبران با تأثر و اعتراض ناظر آن بودند.

یکی از جالب توجه ترین آثاری که از این زمان بدست آمده سنگ معروف بکتیبه « موآب » است. نخستین کسی که بوجود این کتیبه پی برد یک نفر میسیونر آلمانی بنام ف. آ. کلین (۲) بود. این سنگ در محلی موسوم به « دبیون » واقع در شمال رود « آرنون » و مشرق دریای میت قرار داشت، و با اینکه قسمتی از آن در خاک فرورفته بود، میسیونر نامبرده توانست بعضی از کلمات آنرا استنساخ کرده، دانشمندان و محققین غربی را از وجود آن آگاه سازد. این سنگ برنگ سیاه متمایل به آبی بیهنای دو، ارتفاع تقریباً چهار پا، و ضخامت چهارده اینچ و نیم است و بالا و پائین آن نیم گرد تراشیده شده. مضامین آن بخت فینیقی در سی و چهار سطر حک شده. پس از کشف این کتیبه، کلین از طرف دولت بروس مأموریت یافت برای خرید آن وارد مذاکره شود، و اعراب حاضر شدند که آنرا به بهای چهل دلار بنامبرده بفروشند. در همین وقت فرانسویان نیز که خبر کشف کتیبه را شنیده بودند برای قالبگیری و خرید آن هیئتی بدانجا گسیل داشتند. این هیئت حاضر شد سنگ را به بهای هزار و پانصد دلار بخرد. رقابتی که برای بدست آوردن سنگ در گرفته بود، آن تازیان را برانگیخت و گمان کردند این سنگ دارای خاصیت سحر و افسون است. از این روی آتشی برافروخته، سنگ را گرم کردند، آب بر آن پاشیده، قطعاتش را چون طلسم پخش نمودند. این سنگ بعدها با گردآوری بیشتر قطعات آن ترمیم گردید و در موزه لوور نهاده شد.



کتیبه موآب مکمل داستانی است که در فصل سوم کتاب دوم پادشاهان روایت شده، و شورشی را که در کتاب مقدس ذکری از آن نشده شرح میدهد، و در عوض به پیروزی اخاب، که در کتاب مقدس آمده، اشاره نمی‌کند. ولی نامها و شهرها و مضمون کلی آن همان است که در کتاب مقدس میخوانیم. از طرف دیگر، زبان این کتیبه فصلی از سلسله زبانهای سامی در حال تکامل است. کتیبه موآب حکایت میکند پس از آنکه « عمری » بر موآب چیره گشت، فرزند او اخاب شروع کرد سالی صد هزار گوساله و صد هزار قوچ بعنوان خراج گردآورد. پس از مرگ اخاب، میشع از پرداخت مالیات امتناع ورزید. یهورام پادشاه وی را بقلعه اش « قیرهارست » راند، و در آنجا او فرزندش را بر بالای دیوار شهر برای « کموش »، خدای خویش، قربانی گذرانید. بعد روایت شده است که او پس از یک رشته جنگ بر یهورام غالب آمد و اسرائیل را از موآب بیرون راند. وی میگوید: « سر همه ساکنان ( اتاروت آ ) را تن جدا کردم و این مایه خشنودی کموش و موآب گشت. » شهرها و قلعه ها ترمیم و تحکیم شد. هزیمت قبلی آنها به خشم خدایان و پیروزی نهائیشان بکمک آنها نسبت داده شده است. علاوه بر این، کتیبه بنام « یهوه »، که اسرائیل برای او معبدی در « نبو » بنا کرده اند، و همچنین، به شهرها و آبادیهای بسیاری که ذکرشان در کتاب عهد عتیق آمده، اشاره میکند. روی هم رفته، کتیبه از همه کتیبه های نوشته شده بزبانی خویشاوند با زبان عبری که تاکنون بدست آمده، جالبتر است. زبان و اصطلاحات آن تقریباً همان است که در کتاب عهد عتیق میخوانیم. این کتیبه به پیشرفتی که موآب در قرن ۹ قبل از میلاد در تمدن کرده بود گواهی میدهد و اشعار میدارد ( البته باشتباه ) که در نتیجه این موفقیت ها « اسرائیل برای همیشه معدوم گشته است. »

دز زمان سلطنت اخاب، فرزند عمری، بود که اسرائیل برای نخستین بار با قدرت آشور که در مشرق در حال رشد بود، روبرو گشت. ملایمت عجیب و غیر منتظره اخاب نسبت به سوریه، که در فصل بیستم کتاب اول پادشاهان بدان اشاره شده، محتملاً معلول درک همین خطری است که از جانب آشور اسرائیل را تهدید میکرد. در این فصل میخوانیم که عمری بن حداد پادشاه دمشق را منکوب کرد، ولی بخلاف رسم معمول آن روزگار نه پایتخت او را منهدم ساخت و نه خود وی را بقتل رسانید. بجای این، او با شاه دمشق پیمانی بست که طبق آن شهرهایی که قبلاً متعلق به اسرائیل بوده مسترد میگشت و چند خیابان در شهر دمشق نیز پادشاه اسرائیل تعلق میگرفت. چرا او میبایست چنین کرده باشد؟ بااحتمال قریب بیقین علت آن بود که « عمری » با شعور سیاسی خود درک میکرده است که سوریه آخرین سنگر بین آشور و اسرائیل است، و اگر آن سقوط کند کشور اسرائیل در برابر تعرضات آشوریان بلا دفاع خواهد ماند، و باینجهت نابودی سوریه برای اسرائیل در حکم خودکشی است. لذا، همانگونه که اسناد و کتیبه های آشور گواهی میدهد، « عمری » لشکریان خود را با دشمن متحد ساخت که باین وسیله در برابر تعرضات آشوریان سدی ایجاد کند.

شالمانصر سوم، که از ۸۵۹ تا ۸۲۵ ق. م. سلطنت میکرده، شرحی درباره این ائتلاف باقی گذارده است. وی در ضمن شرح نخستین مرحله از لشکر کشی ها و فتوحات بیست و یک گانه خود به عبور از فرات و تسخیر حلب اشاره میکند. او از ائتلافی که با شرکت دوازده پادشاه علیه او بعمل آمده بود ذکری بمیان میآورد و از نیروهای که هریک از آنان بمیدان کارزار آورد سخن میگوید. از سخنان او پیداست که نیرومند ترین این شاهان « بن حداد » شاه دمشق، و اخاب اسرائیلی بوده اند. بروایت او، لشکر بن حداد از ۱۲۰۰ عرابه، ۱۲۰۰ سوار و ۲۰۰۰۰ سرباز پیاده، و قوای اخاب از ۲۰۰۰ عرابه و ۱۰۰۰۰ سرباز تشکیل یافته بود. شالمانصر، همچنین، روایت میکند: « با قدرت رفیعی که آشور خداوند بمن تفویض نموده و با سلاحهای نیرومندی که « نرکال »، که پیشاپیش من میخرامد، بمن داده، یا آنها جنگیدم، از « کالکار » تا « گیلزو » آنانرا قلع و قمع کردم، و چهارده هزار از مردان جنگی آنها را با سلاحها بر زمین افکندم. و چون « عداد »، « خدای هوا » سیلی ( از لشکریان ) بر سرشان روان ساختم. لشکرهای آنانرا از هم پراکندم و با سلاحها خونشان را روان ساختم. » در

کتیبه دیگری ادعا میکند که در همین جنگ ۲۰۵۰۰ تن را بقتل رسانیده، و در کتیبه دی دیگر این عدد را ۲۵۰۰۰ ذکر میکند. بهرحال، این لشکرکشی جز یک تصادم عادی بنظر نمیرسد، زیرا بلافاصله پس از آن پادشاه آشور به نینوا باز میگردد و تا پنج سال بعد بناحیه نی که این پیکار در آن روی داده مراجعت نمیکند.

کتیبه متأخرتری که داستان شانزدهمین لشکر کشی او را بتفصیل شرح میدهد برای محققین کتاب مقدس شایان توجه است. وی در این کتیبه مینویسد: « در هیجدهمین سال سلطنت خویش برای شانزدهمین بار از فرات گذشتم. حزائیل دمشقی ( در کتاب اول پادشاهان ۱۹ : ۱۵ و ۱۷ ، و کتاب دوم پادشاهان باب ۸ باو اشاره رفته است. » به کثرت سربازان خود اعتماد داشت و سرکردگی آنها را با قدرت کامل در دست گرفته بود. او « سنیر » ( هرمون ) را که کوهی در برابر لبنان است بموضع مستحکمی برای خویش مبدل ساخته بود. با او در افتادم و وی را از پای در آوردم. ۱۶۰۰۰ تن از سربازان او را هلاک ساختم و اردوگاه وی را با ۱۱۲۱ عرابه و ۴۸۰ سوار بغنیمت گرفتم. او برای رهایی جان خود بگریخت. او را تعقیب کردم. در دمشق، شهر سلطنتی او، وی را گرفتار ساختم. باغهای او را منهدم نمودم. من تا کوههای حوران پیش راندم. شهرهای بیشماری را ویران و طعمه حریق ساختم. از آنها غنایم فراوان گرفتم. در همان هنگام از اهالی صور و صیدون و یهو، فرزند عمری، باج گرفتم. »

شالمانصر، نه تنها داستان این پیکار را شرح داده، بلکه در کتیبه معروف به « ستون هرم سیاه »، که در « کالا » بدست لایارد افتاد، تصاویر مغلوب شدگان را که بدو خراج میداده اند، از جمله یهو فرزند عمری، باقی گذارده است. در این تصاویر شالمانصر با دو نفر همراه است که باو تعظیم میکنند. در برابر او یهو، یا نماینده او، دیده میشود که برای ادای احترام تا بزمین خم شده است. چهار تن از مأموران عبرانی در پشت سر پادشاه قرار دارند و پس از آنها نیز سیزده باربر عبرانی ملاحظه میشوند که در حال حمل هدایائی هستند. شرح این تصویرها در کتیبه چنین آمده است: « باج یهو، فرزند عمری، تفره، طلا، یک کاسه زرین، طلا، جامهای طلا، فنجان های طلا، شمش سرب، عصای سلطنتی برای دست شاه و چوب بلسان که از او گرفتم. » این قدیم ترین تصویری است که تاکنون از عبرانیان در آشور بدست آمده.

با اینحال کمی پس از این آشور با منهدم ساختن سوریه، دشمن خطرناک و سرسخت اسرائیل، خدمت گرانبهائی به کشور اخیر کرد. در کتاب دوم پادشاهان ( ۱۰ : ۳۲ و ۳۳ )، و در کتاب دو پادشاهان ( ۱۳ : ۳ - ۷ )، شرح فتوحات دو تن از شاهان سوریه، بنامهای حزائیل و بن حداد در اسرائیل، و سقوط شهرها و آبادیهای بسیاری را بدست آنها میخوانیم. پس از آن « عدد نیراری سوم »، پادشاه آشور، ظهور کرد که از سال ۸۱۲ تا ۷۸۲ سلطنت کرد و سوریه را مسخر و شهر دمشق را منهدم ساخت. خود او داستان غلبه اش را بر سوریه چنین شرح میدهد: « بسرزمین دمشق پیش راندم. ماری شاه دمشق را، در شهر سلطنتی او ببند انداختم. هیبت آشور، خدای من، وی را فرا گرفت. او بر پایهای من افتاد و رعیت من گشت. من ۲۳۰۰ قنطار نقره، ۲۰ قنطار طلا، ۳۰۰۰ قنطار مس، ۵۰۰۰ قنطار آهن، جامه های رنگارنگ و اشیاء و املاک بیحسابی را تصاحب کرد. »

پس از سلطنت او، سه تن از شاهان ناتوان بر آشور فرمانروائی کردند. در زمان آنها فشار آشور بر اسرائیل از میان رفت و کشور اخیر فرصت یافت که بوضع خود سر و سامانی دهد. مقارن این زمان، اسرائیل و یهودا به کامیابی هائی نائل آمدند و قلمرو فرمانروائی خویش را گسترش دادند. بیرعام سوم اسرائیلی و سومین پادشاه خاندان یهو مرزهای

کشور خود را از « حمت » تا بفرات و مشرق دریای میت بسط داد. در همان هنگام، یهودا، تحت حکومت عزریا، که پادشاه مقتدری بود، باوج ترقی خود رسید و نه تنها فلسطین را به قلمرو خود منظم ساخت بلکه در زمینه های کشاورزی و معماری به پیشرفت های درخشانی نائل آمد.

پس از این پادشاهان ناتوان، پل، پادشاه آشور، که خویشتن را « تیگلات پلزر » مینامید، بر تاج و تخت اسرائیل دست یافت و یک رشته جنگهای تهاجمی را آغاز کرد. گفته میشود که هجوم به کشور اسرائیل از دو جانب بعمل آمد. در کتاب دو پادشاهان ( ۱۵ : ۱۹ و ۲۰ )، میخوانیم که مناهم در ازای حمایت پل از حکومت وی هزار قطار طلا باو میبرد. خود پل روایت میکند که از رزون دمشق، مناهم سامری، حیرام صوری و دیگران « زر، سیم، کتان، سرب، آهن، پوست، فیل، عاج، جامه های الوان، ارغوان، گوسفندان فربه که پوستشان برنگ سرخ آمیخته بود، مرغان بالدار آسمان که بالهایشان ارغوانی بود، اسبان، قاطها، گوسفندان، شتران نر و ماده با کره های آنها بعنوان باج دریافت داشته است. » صرف نظر از هدایای دیگری که مناهم ممکن است داده باشد، تنها ارزش نقره ئی که او به شاه آشور داد در حدود یک میلیون و نیم دلار بیول امروز بوده است. در کتاب دوم پادشاهان ( ۱۵ : ۳۰ )، میخوانیم که هوشع علیه فح، پادشاه اسرائیل، توطعه چید و وی را بقتل رسانید. پل میگوید: « چون آنها پادشاه خود فح را خلع کردند، من هوشع را بیادشاهی آنها گماردم. » همین پل پادشاه بود که کوچ دادن مردم را از جایی بجای دیگر متداول ساخت و شاهان آینده آنرا ادامه دادند. کتاب دوم پادشاهان ( ۱۵ : ۲۹ ) داستان انتقال اسیران را از جلیل و نفتالی توسط این پادشاه بشهر خود وی در آشور شرح میدهد.

در کتاب دوم پادشاهان ( ۱۶ : ۷ - ۱۰ )، میخوانیم که احاز، پادشاه یهودا، نماینده ئی نزد « تیگلات پلزر » فرستاد و از او خواهش کرد که در جنگ با سوریه به کمک او بشتابد، و ملاحظه میکنیم که او این تقاضا را پذیرفته، شهر دمشق را تسخیر و پادشاه آن رزین را مقتول ساخت و ساکنان آنرا باسارت برد. بدینسان، او بفتحی نائل گشت که شاهان پیش از او مدت صد سال برای نیل بدان تلاش میکردند. و پیشگویی اشعیا را که در کتاب اشعیا ( ۷ : ۱۶ ) میگوید دمشق بسرعت بی پادشاه خواهد گشت، تحقق بخشید. در کتیبه هائی که از « تیگلات پلزر » مانده در میان اسامی کسانی که فرمانبرداری او را گردن نهاده بودند بنام احاز نیز برخورد میکنیم.

بروایت کتاب دوم پادشاهان ( ۱۷ : ۳ - ۶ )، پس از « تیگلات پلزر » شالمانصر بیادشاهی رسید و همین شاه بود که شهر ناصره را محاصره کرد. ولی، ظاهراً قبل از آنکه به تصرف سامره توفیق یابد، مرگ او فرا رسید، و سارگون دوم بجای او نشست، زیرا در کتیبه هائی که باقی مانده ملاحظه میکنیم که او فتح سامره را بخود نسبت میدهد و میگوید: « در آغاز پادشاهیم، در سال اول، سامره را محاصره کردم. ۲۷۲۹۰ تن را باسیری بردم، پنجاه عرابه را انتخاب کردم، ولی بقیه ( مردم ) را اجازه دادم که مایملک خود را حفظ کنند. من حاکم خود را بر آنها گماشتم و باج شاه قبلی را بر آنها تحمیل نمودم. » کتاب دوم پادشاهان ( ۱۸ : ۲۴ - ۴۱ ) این روایت را کاملاً تأیید میکند و اضافه مینماید که او مردمی را از کشور خود به سامره کوچ داد که در آنجا مسکن گیرند و با سامریان در هم آمیزند. نکته شایان توجه اینجاست که اکثر ده طایفه اسرائیل هرگز موطن خود را ترک نگفتند و تنها معدودی از آنها کوچ کردند. باین جهت، تحقیق در سرنوشت « ده طایفه مفقود » عملی بیهوده و مبتنی بر اندیشه نادرست است. حقیقت امر این است که آنها مفقود نشدند، بلکه از راه مراجعت با اقوامی که در گرداگرد اسرائیل میزیستند در هم آمیختند. ولی باید در نظر داشت که این فتح سارگون به تاریخ اسرائیل پایان داد. از آن پس دیگر اسرائیل چون ملتی مستقل سربلند نکرد. سامریان در زمان عیسی قومی مکروه بشمار میآمدند، و امروز از این طایفه مغرور و خودخواه جز چند صد نفری باقی نمانده اند.

## فصل دهم

### باز پسین روزهای فرمانروائی یهودا

پس از سارگون سنخریب که پادشاه توانائی بود، بجای وی نشست. او شرح پیکار خویش را با یهودا، که از نظر یهودیان نیز بطور دیگری در کتاب دوم پادشاهان ( ۱۸ : ۱۳ تا ۱۹ : ۳۶ ) نقل شده، باقی گذارده است. این پیکار را او چنین توصیف میکند: « به نزدیک عقرون تاختم. حکام و شاهزادگانی را که گناه ورزیده بودند هلاک ساختم. و چوبهائی از اجساد آنان گذراندم. بقیه را که مرتکب جنایت و خیانتی نشده بودند آزاد ساختم. افرادی را که جنایت کرده بودند باسارت در آوردم، و باقی آنها را که گناه و خطائی مرتکب نشده بودند آزاد کردم. حزقیاشاه یهودا، یوغ مرا گردن نهاد. از قلاع و مواضع او چهل و شش قلعه و نقطه مستحکم را با آبادیهای کوچک بشمارای که برگرد آنها هستند، با هجوم تیرهای کوبنده و دستگاههای قلعه کوب و حملات پیاده نظام و نیزه و تیر محاصره و تسخیر کردم. ۲۰۰۱۵۰ نفر را، کوچک و بزرگ، انانث و نکور، اسبها، قاطرها، خران، شتران، گله های بزرگ، گله های کوچک بشمار، از میان آنها بیرون آورده، چون غنائم جنگی برشمردم. او را ( حزقیاشاه ) چون مرغی که در قفس گرفتار آمده باشد در وسط اورشلیم محبوس ساختم. برابر او را با تپه های گلی مسدود ساختم و هرکس را که از دروازه های شهر خواست بیرون رود برگردانیم. شهرهائی را که گرفته بودم از خطه او جدا ساختم و آنها را به میتینتی، شاه اشود، پادی، شاه عقرون، و سیلیبعل، شاه قزا، واگذار کردم. قلمرو فرمانروائی او را تنگ تر ساختم. اما درباره خود حزقیاشاه، هیبت و عظمت پادشاهی من وی را فرا گرفت و اورایی و بهترین سربازان او، که وی آنها را برای تقویت شهر سلطنتی خود اورشلیم آورده بود، پا بفرار نهادند. او را وادار ساختم که سی قطار طلا، هشتصد قطار نقره سنگهای بهادار، مقدار معتابهی جواهر، دختران خودش، زنان کاخ و زنان نوازنده را از بیم بشهر سلطنتی من نینوا بفرستد. او برای دادن خراج و ادای مراتب بندگی سفیری ( نزد من ) فرستاد. » در کتاب دوم پادشاهان ( ۱۸ : ۱۳ - ۱۶ ) نیز میخوام که حزقیاشاه به سنخریب باج داده و مبلغ آن بر سیصد قطار طلا و ششصد قطار نقره بالغ میشده است.

با اینحال در کتاب دوم پادشاهان ( ۱۹ : ۳۵ ) روایت شده است فرشته خداوند در شب بر اردوگاه آشوریان گذر کرد و ۱۸۵۰۰۰ تن از مردان آنان را هلاک ساخت و شاه آشور ناگزیر گشت بکشور خود بگریزد. ولی در شرحی که از آشوریان درباره این پیکار مانده باین موضوع هیچگونه اشاره ئی نرفته است. دلیل آن روشن است. فرمانروایان خود سر قدیم نیز مانند سلاطین مستبد امروز فتوحات خود را برخ مردم میکشیدند و از شکست و ناکامی های خویش سخنی نمیگفتند. لذا، انتظار نداریم سنخریب نیز باین سر نوشت شوم و گریز عجولانه اش اشاره ئی کرده باشد. اذعان او باینکه اورشلیم را نتوانسته تسخیر کند و حزقیاشاه را « چون مرغی در قفس » محبوس ساخته، خود اعتراف به هزیمتی است که در این پیکار نصیب او شده. در اینجا این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که سنخریب با اینکه تا بیست سال بعد از این واقعه بفرمان روائی خود ادامه داد، دیگر جرئت نکرد معترض یهودا گردد. پیداست ترس و وحشتی که باو دست داده بود تا پایان عمر گریبان وی را رها نساخت. هرودوت در تاریخ خود مینویسد لشکر انبوهی از لشکریان آشور به مصر حمله ور شد، و مصریان با قدرت تمام بمقابله برخاسته، آنانرا مجبور به بازگشت ساختند. هرودوت اضافه میکند که آشوریان گرفتار موشهائی

شدند که زه های کمان ها و برقه های چرمی آنها را خوردند، و آشوریان که سلاحهای خود را از دست داده بودند ناچار شدند بموطن خویش باز گردند. ممکن است این روایت دارای مبنائی باشد و سرنوشت شوم آشوریان را در این پیکار منعکس سازد.

محاصره « لاخلش » نیز، که کمی پس از این واقعه روی داده و لایارد تصاویر حجاری شده آنرا بسال ۱۸۵۰ در نینوا بدست آورده، داستان جالب و دلکشی است. این تصاویر که بر سیزده قطعه سنگ حک شده اند جریان محاصره شدن و سقوط این قلعه قدیمی را مجسم میسازند. روی سنگها این عبارت جلب توجه میکند: « سنخریب، شاه توانا شاه مملک آشور، که در برابر شهر « لاخلش » بر تخت نشسته است. من بر قتل عام آن فرمان داد. « تصویر دیوارهای شهر « لاخلش » بر فراز تپه شیب داری در دو قسمت نمایان است. برجها و برآمدگیهایی با پنجره های کوچک میله دار بر آنها دیده میشود. نرده های چوبین و اجسامی که به سپرهای گرد میمانند از برجها بیرون آمده است. در مجاورت مدخل استحکاماتی دیده میشود و در دامن تپه چیزی که دریاچه نی برای حمله به بیرون شهر یا مخزن آب بوده جلب توجه مینماید. محوطه اطراف بصورت سرزمین کوهستانی و پوشیده از بیشه نمایان گردیده است. از روی دیوارها و برجها مدافعین بسوی مهاجمین سنگ و تیر پرتاب میکنند. دست کم، ده تپه دیده میشود که توسط مهاجمین در برابر سنگرهای که برای محافظت دیوارها احداث گردیده ساخته شده است. این تپه ها از خشت و سنگ و تنه درخت ساخته شده اند. هفت تیر کوبنده در این گذرگاه ها بسوی دیوارها غلطانیده شده اند. هریک از این تیرهای کوبنده بر چهار چرخ سواراند و دارای بدنهای پوشیده از چرم هستند که در جلو سرپوشی بر آنها نهاده شده. اینها هریک سه مرد را در خود پناه میداده اند، یکی برای اینکه تیر کوبنده را بکار اندازد یا با اهرمی سنگها را از دیوار برچیند، یکی برای اینکه تیر را از زیر سرپوش پرتاب کند، و سومی برای اینکه آب را با ملاقه دسته بلندی روی آتش پاره هائی که مدافعین بسوی این تانک ابتدائی میپاشیدند بریزد. در این نقش برجسته همه چیز یکباره اتفاق میافتد، محاصره، حمله و تسلیم همه یکجا صورت میگیرد.

تیر اندازان در صف جلو زانو زده، در صف دوم بسوی جلو خم شده، و در صف بعد ایستاده اند، و همه تیرها را بسوی مدافعین شهر متوجه ساخته اند. سپرداران با شپرهای جگن که با پوست حیوانات پوشیده شده تیر اندازانی را که آنها نیز در پشت تانکها موضع گرفته اند محافظت میکنند. نیزه داران و کسانی هم که کارشان پرتاب کردن سنگ بوده دیده میشوند. نردبانهایی که برای بالا رفتن از آنها استفاده میشود در حال پرتاب شدن از دیوارها هستند و محاصره شدگان برای اینکه از پیشرفت دشمن جلوگیری کنند عرابه های خود را بسوی آنها پرتاب میکنند. روایت کتاب مقدس و کتیبه هائی که از سنخریب بمانده هر دو بر سقوط شهر گواهی میدهند.

هنگام حفاری شهر « لاخلش »، باستانشناسان به گودالی بعرض و طول و عمق ۷۴،۸۴ و ۸۵ پا برخوردند که با مهارت تمام در میان سنگ آهکی کنده شده و نمودار کاردانی صنعتگران قدیم یهود است. شگفت اینجا است که آنها با فقدان ماشینها و مواد منفجره امروزی و با ابزارهای ساخته شده از سنگ چخماق و مس و آهن نرم که در دست داشتند چگونه توانسته اند در آن روزگار پانصد هزار پای مکعب از سنگ را بکنند. ظاهراً، این حفره برای ذخیره کردن آب ایجاد شده، ولی این نکته هنوز بثبوت نرسیده است.

یکی دیگر از آثار شگفت انگیز آن روزگار ترعه حزقیاس است که از چشمه « جیحون » آغاز میشود. در کتاب دو پادشاهان ( ۲۰ : ۲۰ )، باین ترعه اجمالاً اشاره شده است. این ترعه را پارکر (۱) در سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۱۱ با چند جوی آب قدیمی دیگر لاروبی کرد. عمق متوسط ترعه شش پا و طول آن بالغ بر هزار و هشتصد پا است. بفاصله ۱۹ پا از انتهای ترعه، پسر خردسالی که از ترعه میگذشته در آن میافتد و خراشهایی که بر دیوار ترعه بوده توجه او را جلب میکند

و او آنرا بآنایی که در بیرون ایستاده اند خبر میدهد. باستانشناسان این خراشها را که در واقع کتیبه ئی است خوانده و مضمون آنرا اینگونه ترجمه کرده اند: «نقب زدن و این بود طرز نقب زدن. ضمن آنکه (حفاران بلند میکردند) کلنگ های خود را هر یک بسوی دیگری، و ضمن آنکه هنوز سه ذراع باقی بود که نقب شود، هریک از آنها (شنید) آواز کسی را که دیگری را صدا میزد، زیرا شکافی در دیوار طرف جنوب وجود داشت. و در روز نقب زدن کلنگ حفاران بیکدیگر خورد و یکی بدیگری اصابت کرد، و آب از چشمه به استخر هزار و دویست ذراع جریان یافت، و صد ذراع ارتفاع صخره در بالای سر حفاران بود.»

این کتیبه توسط شخص ناصالحی از جا کنده شد و اکنون در موزه شهر استانبول است. هنگام احداث ترعه، این چشمه در خارج دیوارهای شهر قرار داشت. روی آنرا صخره هائی پوشانیده بود و آب از راه ترعه بشهر سرازیر میشد.

پس از قتل سنخریب، که هم در کتاب دوم پادشاهان (۱۹ : ۳۷) و هم در کتیبه بدان اشاره شده، پسرش ایسارهادون پادشاهی رسید. او بیش از سایر پادشاهان آشور کشور گشائی کرد و اراضی وسیعی را تا مصر تحت انقیاد خود رد آورد. این پادشاه در کتیبه هائی که باقی گذارده شرح میدهد از شاهان کشورهای باختر، که منسه پادشاه یهودا نیز یکی از آنهاست، چوب و سنگ برای بنای کاخ خود در نینوا میگرفته است.

جانشین او آشور بانیبال از سرکوبی شورشس که در باختر روی داده بود سخن میگوید و از منسه چون شاهی که از وی فرمانبرداری میکرده یاد میکند.

---

## Parker (۱)

در کتاب دوم تواریخ ایام (۳۳ : ۱۰ - ۱۳)، میخوانیم که منسه به اسیری به بابل برده شد و بعد تاج و تختش بوی باز گردانیده شد. در کتیبه های موجود باین موضوع اشاره ئی نشده، ولی از واقعه مشابه دیگری در یکی از کتیبه ها ذکر شده است که میگوید «نکو»، فرعون مصر، باسیری به بابل برده شد و چندی بعد اجازه یافت تاج و تختش را باز یابد. این آشور بانیبال همان پادشاهی است که سالهای آخر عمرش را صرف گردآوری کتیبه های زمان خود ساخت و کتابخانه بزرگی در بابل بوجود آورد که، چنانکه دیدیم، بسال ۱۷۴۹ توسط لایارد باستانشناس کشف شد.

پس از آشور بانیبال قدرت آشور بسرعت رو بزوال گذاشت. در سال ۶۱۲ ق. م. نینوا، پایتخت آشور، بدست نیروهای مؤتلف بابل و مار سقوط کرد و سرانجام کمی پس از آن لشکریان آشور که با مصریان متحد شده بودند بکلی منهزم گشتند.

با این واقعه، انهدام شهر نینوا، همچنانکه در کتاب نحمیا بابهای دو و سه پیشگوئی شده بود، عیناً تحقق یافت.

## شکوه و عظمت بابل :

کاوش در ویرانه های بابل قدیم نسبتاً دیر شروع شد، و در سال ۱۸۹۸ بود که رابرت کلدوی (۱)، باستانشناس آلمانی، تحقیقا خود را در این نقطه آغاز کرد. بر خلاف لایار و بوتنا، که نمیدانستند تحقیقاتش با کجا خواهد انجامید، کلدوی از آغاز کار اطلاعات جامعی از تاریخ و ابنیه قدیم بابل داشت و مطمئن بود به آثار زمان نیوکدنصر، که داستان کارها و مفقیت های او در کتیبه های آشور منعکس گردیده، دست خواهد یافت.

هنوز از آغاز حفریات او دیر وقتی نگذشته بود که دیوارهای عظیم این شهر باستانی از زیر خاک بیرون آورده شد. بیش از پانزده سال باستانشناس نامبرده با سیصد کارگر در اینجا کار کرد، و در این مدت هزاران تن خاک و بقایای ابنیه قدیم که روی هم انباشته بود از جا کنده شد، و حفراهائی در زمین ایجاد گردید که در بعضی نقاط عمق آنها به هفتاد و هفت پا میرسید. در نتیجه این حفریات معلوم شد محوطه ئی بوسعت دوازده میل مربع با دو رشته دیواری که بیرونی ۲۲/۴ پا و درونی ۲۵ پا ضخامت داشت و فاصله ۳۸/۴ پا از هم قرار داشتند، محصور بوده است. فضای وسط این دو دیوار را پر کرده، بر آن سکونی ایجاد کرده بودند که چهار جفت اسب براحتی میتوانستند در کنار هم از روی آن بگذرند.

---

Robert Koldewey (۱)

برجهای نگهبانی، که در فواصل منظم بر روی این سکوها ساخته شده بودند، نگهبانان اجازه میداد از ارتفاع بیشتری مراقب اطراف باشند. این برج ها در حدود صد و شصت پا از یکدیگر فاصله داشتند، و از آنها سیصد و شصت برج روی دیوار درونی و دویست و پنجاه برج روی دیوار بیرونی بنا گردیده بود. شرحی که خود نیوکدنصر درباره ساختمان این قلعه عظیم و مستحکم نگاشته بدست ما افتاده است و مضمون آن چنین است: « دیوار بزرگی احداث کردم که در مشرق بابل را محصور سازد. خندقهای آن را کندم و شیب طرفین آنرا با زفت و آجر پخته ساختم. در حاشیه خندق دیوار مرتفعی برپاساختم که چون تپه بلند است. در آن دروازه های پهن گذاشتم و درهائی از چوب سرو آزاد برای آن ساختم که با مس پوشیده شده. و برای اینکه دشمنی که نیت پلید دارد نتواند طرفین بابل را مورد تهدید قرار دهد، در جوانب شهر سیلی عظیم روان ساختم. چون امواج دریا که بر زمین جاری شود قلعه محیلانه تحکیم کردم و بابل را بصورت قلعه در آوردم. »

این حفریات نشان داد نیوکدنصر، بخلاف اسلاف خویش که از خشت خام استفاده میکردند، در ساختمان اغلب بناها آجر پخته بکار برده است. او بیش از بیست معبد را تعمیر کرد. مقدار آجرهائی که در زمان او ساخته شده و مهر او را در بر دارد بحدی است که با آنها شهر « هیله » (۱) ساخته شد و در ساختمان جدید سد فرات مقدار زیادی از آن آجرها بکار رفت. از جمله آثار جالب توجهی که در اینجا بدست کلدوی افتاد میتوان طاقهای جنبان و ساختمانهای سنگی را نام برد که ظاهراً متعلق بباغهای معلق معروف بابل بوده اند. این باغها از عجایب دنیای قدیم بشمار میرفتند.

همچنین یک حفره سه گانه زیر زمینی بدست آمده است که گویا وسیله رسانیدن آب به باغها بوده. این باغ « مصنوعی » پهناور بر فراز تپه بلندی که در وسط شهر قرار داشت احداث شده بود.

در کتاب پیدایش ( ۱۱ : ۳ و ۴ ) به برج عظیم بابل اشاره رفته است. چنانکه از آثار مکشوف برمیآید، برج اصلی در زمان همورابی ویران شده و بجای آن برج دیگری ساخته شده است. نابولاسر (۲)، یکی از شاهان بابل، اقدامات خود را جهت ساختن این برج در کتیبه ای شرح داده است: « در آن هنگام مردوک ( خدای او ) مرا فرمان داد که برجهای بابل را که سست شده و بدون مرمت مانده بود از نو بسازم. او بمن فرمان داد که پایه آن را در سینه زمین بنهم و کنگره های آن سر به آسمان برافرازد. « بعد نبودخنصر، فرزند او، که کار پدرش را ادامه داد و تکمیل کرد، شرحی باین مضمون باقی گذارده است: « بر آن شدم که انتهای « ۱ - تمن - آنکی » (۳) بالاتر برم، تا با آسمان برابری کند. « این برج پس از اتمام ساختمان آن دارای هفت تراس بود که ارتفاع آنها به ۲۸۸ پا میرسید. طول و عرض مقطع آن نیز ۲۸۸ پا بود. پنجاه و هشت میلیون آجر در ساختمان آن بکار رفته و همه کار این بنای عظیم بدست اسیران انجام گرفته است. برفراز برج، معبدی از کاشی نیلگون ساخته شده بود که تنها یک تخت در آن دیده میشد.

---

Hilleh (۱)

Nabapolassar (۲)

E- tamen- anki (۳)

هرودوت مینویسد: بابلیها عقیده داشتند شبی مردوک باین اطاق درآمد، روی تخت استراحت خواهد کرد. از روی این برج منظره شگفت آور جلگه هموار اطراف تا فاصله چند میل نمایان بود. در اطاق وسیعی در زیر برج پیکر بزرگ مردوک ببندی هیجده پا از طلا قرار داشت. بروایت هرودوت، این مجسمه از معادل هشتصد قنطار یا تقریباً ۵۴ خروار طلا، که بهای آن بیول امروز بیست و چهار میلیون دلار میشود، ساخته شده بود.

یکی دیگر از عجایب بابل قدیم دروازه بزرگی بنام دروازه ایشتار بود که بخیابان وسیعی که جهت دفیله ساخته شده بود باز میشد. این خیابان باشکوه به پهنای هفتاد و سه پا و مستقیم بود و در طرفین به دیوارهایی بارتفاع بیست و دو پا محدود میشد که تصویر الوان صد و بیست شیر بر آنها نقش شده بود. این خیابان هنگامی که دفیله در آن انجام میگرفت شکوهی خیره کننده داشت. پس، از اینکه در کتاب دانیال ( ۴ - ۳۰ ) میخوانیم نبوخذنصر از داشتن چنین شهری برخوردار میشد، نباید در شگفت شویم: « آیا این بابل عظیم نیست که من آنرا برای خانه سلطنت بتوانائی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده ام؟ » در همان هنگام وی وفاداری و سر سپردگی خود را به خدایانی که مورد پرستش او بودند ابراز میدارد: « چون مردوک، خدای توانا، مرا به فرمانروائی این زمین برگزید، و نام با رفعتی بمن داد که شهرها را نگاه دارم و معبدها را مرمت کنم، من، پرستنده دعا گذار، خردمند و ملتسم خدای خویش، بیاد ساختن این خانه افتاده ام. «



# فصل یازدهم

## خط و کتیبه های کهن

تحقیقات باستانشناسی بسیاری از دانشمندان را معتقد ساخته است که خط و کتابت نخستین بار توسط سومریان در ادوار ما قبل تاریخ در جنوب بین النهرین اختراع شده. نه تنها ابتدائی ترین نمونه کتابت در محوطه معبد اروک (۱) بدست آمده، بلکه در سایر شهرهای قدیمی نیز آثاری از خط و کتابت یافت شده است که هر یک متعلق بدوره معینی از تاریخ تکامل خط است. ظاهراً کتابت با ساختن مهرهای استوانه ئی شکلی که سومریان آنها را برای تعیین هویت اشخاص و شهرها و خدایان بکار میبردند آغاز گشته است. معلوم شده بود که از اینها میتوان برای نمایاندن مقصود در روی الواح گلی استفاده کرد، و از همین جا خط تصویری، سپس خطی که در آن هر علامت نماینده یک هجا بوده و سرانجام خطی که برای صدائی حرف یا علامت مخصوصی دارد، آغاز گشت.

---

### Uruk (۱)

مصالحی که برای نوشتن مورد استفاده قرار میگررفته بمتضای محیط و اقلیم در هر ناحیه تفاوت میکرده است. در بین النهرین، که سر زمینی خشک با خاک رس فراوان است، از الواح گلی خام و پخته برای نوشتن استفاده میشده است. کتابخانه بزرگ آشور بانیپال، که قبلاً بآن اشاره رفت، حاوی قریب شصت هزار قطعه از این الواح بوده است. در ایران، که سنگ فراوانتر و هوا مرطوب تر است، کتیبه ها را بر روی سنگ مینوشتند و گاهی نیز از فلزات گرانبها چون زر و سیم برای این کار استفاده میشد. با اینحال، در اینجا نیز ساختن الواح گلی معمول بوده، چنانکه چند هزار قطعه آن در ویرانه های تخت جمشید بدست آمده است.

در مصر که گیاه پاپیروس بفرآوانی در اراضی مردابی کنار رود نیل میروید، از همان ابتدا بشر در یافته است که از مغز ساقه آن میتواند با دوام ترین مصالح را برای نوشتن بسازد. پاپیروس در آب کم عمق میروید و دارای ساقه ئی بقطر بازوی انسان است و ارتفاع آن تا پانزده پا میرسد. از مغز ساقه پاپیروس را درآورده، با سوزنی تیز آن را بقطعات نازک پهن میبریدند و این قطعات را پهلوی یکدیگر مینهادند. سپس یک ردیف دیگر از همان قطعات را روی ردیف زیر مینهادند، بطوری که درز قطعات دو ردیف نسبت بهم زاویه قائم تشکیل دهد، و بعد این دو ردیف را با صمغ و گاهی نیز با آب رود نیل بهم میچسبانیدند. قطعاتی که بدینسان ساخته میشد بهم الصاق میگشت، تا قطعات بلندتری به دست آید. سپس، سطح آنها را با سمباده صاف و صیقلی میکردند. برای مصارف بازرگانی معمولاً بیست قطعه پاپیروس را که پهنای هر یک از دو تا پانزده اینچ بود بهم الصاق میکردند. طول طومارهای پاپیروس معمولاً سی تا سی و پنج پا بود. یک طومار نادر و غیر عادی بطول ۱۳۲ پا و ارتفاع ۱۷ اینچ بدست آمده که بر آن شرح وقایع زمان رامس دوم فرعون مصر، نوشته شده.

معمولا، یک روی پاپيروس را مینوشتند و نوشته ها نیز موازی درزهای آن بود. ولی قطعاتی از پاپيروس دیده شده که بر هر دو روی آنها مطالبی نوشته شده است. مثلا، در مکاشفه یوحنا ( ۵ : ۱ )، دوباره طوماری از پاپيروس میخوانیم که هر دو روی آن مکتوب بوده است. قلم کاتبین مصری از ساقه نی ساخته میشد و شبیه قلم هائی بود که تا چندی قبل در ایران نیز متداول بود. دو نوع مرکب در مصر قدیم بکار میرفت، یکی مرکبی که از اختلاط دوده و صمغ و آب بدست میآمد، و دیگری مرکبی که مخلوطی از شیرۀ جوش درخت گردو، زاج سبز و آب بود. طومارهایی که در قرن اول میلادی بکار میرفت بیلیون (۱) نامیده میشد، و جمع آن کلمه بیلینا (۲) است. نام کتاب مقدس در زبانهای اروپائی از همین کلمه گرفته شده، در صورتی که خود این کلمه در اصل بمعنی مغز ساقه درخت بوده است.

در فلسطین قطعات چوب را با قشری از صمغ که معمولا بر نک سیاه بود میاندودند و هنگام نوشتن روی آنرا با آلتی میخراشیدند. تخته ئی که در انجیل لوقا ( ۱ : ۳۶ ) بدان اشاره شده از همین الواح چوبین بوده است. این کتیبه ها بسیار کم دوام بودند و با ذوب شدن صمغ یا سائیدگی آم مطالبی که بر آنها نوشته شده بود محو میگشت. شاگردان مدارس در آن روزها این الواح را با خود حمل میکردند و معمولا آنها را به کمر بند خود میبستند.

---

## Biblion (۱)

## Biblia (۲)

معمولا، هر شاگردی دو قطعه از این الواح را همراه داشت که حاشیه های برجسته آنها مانع از اصطکاکشان با یکدیگر میشد و نمیکداشت مطالبی که بر آنها نوشته شده از بین برود. از این حیث این الواح شبیه لوح هائی بودند که در روزگار قدیم در آمریکا برای نوشتن بکار میرفت. قطعات مستطیل پاپيروس را روی هم مینهادند و بهم میدوختند. مزیت این نوع کتیبه ها این بود که خواننده میتواندست بیدرنگ بوسط یا آخر کتیبه مراجعه کند، در صورتی که در طومار انسان ناگزیر بود برای یافتن مطلبی در وسط یا آخر آن همه را بگشاید. اختراع این نوع کتیبه را بمسیحیان اولیه نسبت داده اند، ولی صحت آن بتحقیق نییوسته است. ولی چه آنرا مسیحیان اختراع کرده باشند و چه دیگران، مسیحیان اولیه نخستین کسانی بودند که از آن استفاده میکردند.

مردم فقیر فلسطین معمولا از قطعات شکسته سفال که در سرزمین خود مییافتند برای نوشتن استفاده میکردند. هزاران قطعه از این سفالها، که شامل مطالب کوتاه و ساده است و شاگردان مدارس درسهای خود را بر آنها تمرین کرده اند یا چون قبض رسید بوده، بدست آمده است. مقداری نیز که یک یا دو آیه از کتاب مقدس بر آنها نوشته شده یافت گردیده است که گفته میشود حکم تعویذ داشته است. همانگونه که قبلا دیدیم، مقداری از جالب توجه ترین کتیبه هائی که در « لاخلش » بدست آمده بر این گونه قطعات سفال نوشته شده است.

پاپيروس در فلسطین چندان معمول نبود، زیرا از یک طرف می بایست آنرا از خارج وارد کنند، و از طرفی نیز پاپيروس در هوای مرطوب این کشور نمیتوانست دوام کند. در دوره های قدیم در فلسطین از پوست گوسفند و پوست گوساله برای ثبت اسناد مهم و گرانبها استفاده میشد. محتملا طوماری که ارمیا در کتاب خود ( باب ۳۶ آیه ۲۳ ) بدان اشاره میکند و میگوید پادشاه آنرا بریده، در آتش رسول افکند، از پوست ساخته شده بود. کتیبه های پوستی که پولس رسول در

دومین نامه خود به تیموتاؤس خواهش میکند باو فرستاده شود. احتمال است که شامل کتابهای عهد عتیق بوده باشد. در قرن چهار میلادی با رواج کتیبه های پوستی استعمال پاپیروس در امپراتوری روم متروک گشت. بهمین جهت است که بسال ۳۲۳ قسطنطین امپراتور به یوسیبوس فرمان میدهد پنجاه نسخه از همه کتابهای مقدس روی پوست تهیه کند که در کلیسای پایتخت جدید او مورد استفاده قرار گیرند. یوسیبوس مینویسد این طومارها سه و چهار لا نوشته شده بود که احتمالاً منظورش این است که هر صفحه ئی شامل سه یا چهار ستون بوده است. این صفحات را چنان بهم متصل کرده بودند که آن روی پوست که صاف و خالی از پشم است روبروی هم قرار میگرفت. از آن روی این اوراق پوستی که قبلاً دارای پشم بوده خطوطی کشیده میشد، و چون این خطوط با فشار زیاد ایجاد شده بود در سوی دیگر پوست نمودار میگشت و نوشتن را در آن سوی آسان میساخت.

قدیم ترین نوع خط یونانی یک دوازدهم خوانده میشد. از این نام چنین استنباط میشود که هر سطر از کتیبه های یونانیان شامل فقط دوازده حرف بوده است. همه نسخ قدیمی کتاب جدید در قرون چهار تا ۹ میلادی باین خط نوشته شده است. بعدها حروف کوچک، که حروف کوچک خوانده میشد، جانشین حروف مزبور گشت. این تغییرات یکی از خوانده میشد، جانشین حروف مزبور گشت. این تغییرات یکی از قرآنی است که از روی آن قدمت و تاریخ نگارش نسخ قدیمی بطور تقریب مشخص میشود. یکی دیگر از این قرائن علامت گذاری است. در ابتداء علامت گذاری در جملات معمول نبود و کلمات بلافاصله پشت سر هم نوشته میشد. تداول تدریجی علامت تحریر، انفکاک کلمات از یکدیگر، و تقسیم مطالب به بندهای مختلف یکی دیگر از قرائنی است که ما را بتاریخ تحریر نسخ قدیم راهنمایی میکند. قدیم ترین نسخه های خطی انجیلها که در دست داریم به قسمتهای مختلف منقسم اند، ولی فصل بندی نشده اند. تقسیم انجیلها به فصول نخستین بار در سال ۱۲۲۸ توسط « کاردینال هوگو دوسکارو » (۱) عملی شد، و تقسیم فصول بآیات نیز در سال ۱۵۵۱ بدست کسی بنام « رابرت اتیین » (۲) انجام گرفت.

## مهم ترین نسخه های خطی کتاب مقدس :

از هزاران نسخه قدیمی که شامل قسمتی یا همه کتاب مقدس است، چهار نسخه از همه قدیم تر و گرانبها تر و کامل تر شمرده میشود.

یکی از این چهار نسخه، که احتمالاً قدیمی تر از سه نسخه های دیگر است، نسخه « واتیکان » خوانده شده، زیرا بکتابخانه واتیکان تعلق دارد و بیشتر طول عمر معلوم خود را در آن گذرانده. نام و شرح آن در صدر فهرست کتابخانه که بسال ۱۳۷۵ تهیه شده گنجانده شده است. ناپلئون این نسخه را پس از تسخیر ایتالیا به پاریس انتقال داد، و از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۱۵ این کتاب در پاریس ماند. هنگامی که نسخه واتیکان در پاریس بود، « توبیرژن » (۳)، محقق، کاتولیک، آنرا مطالعه کرد و قدمت و ارزش آنرا تأیید نمود. بسال ۱۸۸۹ - ۹۰، از همه صفحات این کتاب عکس برداری شد و نسخه هائی که بدینسان تهیه شد به موزه ها و دانشگاه هائی که علاقمند بداشتن آن بودند فرستاده شد. نسخه واتیکان در آغاز شامل ۸۲۰ ورق بوده که امروز ۷۵۹ ورق از آن در دست است. در تحریر جملات این نسخه علامت تحریر بکار نرفته است. صفحات به سه ستون تقسیم شده و هر ستونی شامل ۴۲ سطر است. کارشناسان، با توجه به قرائن موجود، مانند سبک کتابت، علامت تحریر، فقدان تصاویر و تزئینات و غیره، تاریخ تحریر آنرا باوایل یا اواسط قرن چهار، یعنی حدود ۳۲۵ - ۳۵۰ میلادی، رسانده اند.

دومین نسخه مشهور بنام نسخه سینا معروف است، و سبب تسمیه آن این است که در کوه سینا بدست آمده. از قرن چهار میلادی در دامنه کوهی که بنام سینای عهد عتیق معروف است دیری وجود داشته. این دیر را ملکه « هلنا » مادر قسطنطین امپراتور، ساخته، و گفته میشود در همان جایی که موسی بوتۀ فروزان را دید بنا گردیده است. این دیر بنام زنی مسیحی که در زمان « ماکزیمینوس »، امپراتور روم، شهید شد، صومعه « سان کاترین » نامیده شده. آنرا در جای مرتفعی نسبت بجلگه اطراف ساخته اند، و همین سبب گردیده است که در مدت هزار و پانصد سال از ویرانی مصون ماند. شهرت این از زمانی که نسخه مورد بحث ما در آن یافت شد افزایش یافته است. کاشف نسخه کوه سینا « کنستانتین تیشندورف » (۴)، دانشمند آلمانی است.

---

Cardinal Hugo de Scaro (۱)

Robert Etienne (۲)

Tubirgen (۳)

Constantine Tischendorf (۴)

محقق نامبرده چون از وجود یک نسخه قدیمی در این دیر آگاه گشت، در سال ۱۸۴۴ برای تماشای آن بدان سو رهسپار گشت. در همان لحظه اول ورود به دیر، زنبیل بزرگی نظر او را جلب کرد که محتوی قطعات پوست بود. باو گفته شد که این پوستها را برای سوزاندن گردآورده اند و قبلاً نیز دو زنبیل دیگر از آنها را سوزانده اند. تیشندورف با کسب اجازه از متصدیان دیر همه شب را در آنجا مانده، این اوراق را از نظر گذراند و دریافت که بگنجینه گرانبها و کمظیری دست یافته است. سپس او این اوراق را، که جمعاً چهل و پنج ورق بود، برای مطالعه بیشتر بخانه خود برد. در سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۵۹، او مجدداً به اینجا بازگشت، تا شاید اوراق بیشتری از آن نسخه بدست آورد. در سفر دوم، شب قبل از مراجعتش به اروپا، یکی از راهبان بسته بزرگی را نزد او آورد که در پارچه پیچیده بود، و تیشندورف متوجه شد آنچه را که در جستجویش بود یافته است. این بسته شامل قسمت اعظم عهد عتیق، عهد جدید، رساله معروف به برنابا و همچنین، رساله موسوم به « شبان هرماس » بود. پس از مذاکرات ممتد، او توانست با پرداخت ۶۷۵۰ دلار آنرا خریده، به پتروگراد بفرستد. در پتروگراد از آن نسخه های متعددی تهیه شد و بعدها از صفحاتش عکس برداری گردید. پس از انقلاب روسیه، دولت شوروی، که محتاج ارز خارجی بود و از طرفی نیز کتابهای دینی علاقه نئی نداشت، نسخه کوه سینا را ببهای صد هزار لیره به انگلستان فروخت. گمان میرود این نسخه در آغاز شامل هفتصد و سی صفحه بوده که امروز ۳۹۰ صفحه آن در دست است. مضامین این نسخه، بی آنکه در بین کلماتش فاصله باشد یا علامت گذاری در آن رعایت شده باشد، در چهار ستون نوشته شده. عقیده دانشمندان بر این است که تاریخ تحریر این نسخه بزمان نگارش نسخه واتیکان میرسد، و شاید فقط چند سال دیرتر از آن بوده است. گمان میرود این یکی از همان پنجاه نسخه نئی است که قسطنطنین فرمان داد برای کلیساها نوشته شود.

سومین نسخه از چهار نسخه در سال ۱۶۲۴ از طرف « سیریل لوکار » (۱)، پاتریارخ قسطنطنیه، به سفیر انگلیس اهدا شد. گفته میشود که نویسنده آن « تسلا » (۲) نامی معاصر پولس بوده است. ولی این ادعا کاملاً بی پایه است. احتمال میرود « سیریل »، که قبلاً پاتریارخ اسکندریه بود، این نسخه را با خود از آنجا آورده باشد، زیرا عبارتی باین

مضمون بروی آن دیده میشود: « بعنوان هدیه غیرقابل بیع بیاتریارخ شهر اسکندریه تقدیم میشود. آنکه آنرا جابجا کند ملعون و مطرود گردد. بنده حقیر، آتاناسیوس » این آتاناسیوس احتمالاً همان کسی است که باین نام قبلاً پاتریارخ اسکندریه بوده و بسال ۱۳۰۸ میلادی در گذشته است. گمان میرود این نسخه در اصل شامل ۸۲۰ صفحه آن به دو ستون تقسیم شده و مختصر تزییناتی نیز در بردارد. تاریخ تحریرش را قرن پنجم میلادی میدانند.

---

Cyril Lucar (۱)

Thecla (۲)

چهارمین نسخه از نسخه های چهار گانه گفته شده نسخه معروف به « افرایم » است، که تاریخ تحریرش به قرن پنج میلادی میرسد و نسخه ثانی کتابی است که قبلاً وجود داشته. نسخه اصلی، که شامل کتابهای عهد عتیق و عهد جدید بوده، در قرن دوازده ضایع شده و از طومار چرمی آن برای نوشتن درسهای یکی از دانشمندان دین مسیح که در قرن چهار میزیسته استفاده شده است. این نسخه سالها در دست خانواده مدسی در فلورانس بوده و در قرن شانزدهم توسط کاترین مدسی، که زن هنری دوم پادشاه فرانسه شد، به پاریس آورده شد. چون معلوم شد آنچه قبلاً بر روی آن نوشته شده بود از کتاب مقدس بوده، هیچ کس نتوانست آنرا بخواند، تا آنکه تیشندورف بسال ۱۸۴۲ مشغول مطالعه آن شد و نتیجه مطالعاتش را در سال ۱۸۴۳ منتشر ساخت. او دریافت که ۱۴۵ صفحه از مجموع ۲۰۹ صفحه این نسخه حاوی مطالب کتاب عهد جدید بوده و در یک ستون، بی آنکه در بین کلمات فاصله باشد، نوشته شده بود.

بدینسان، ملاحظه میشود که نسخه های قدیم کتاب مقدس در سال ۱۶۱۱، که ترجمه معروف « کینگ جیمز » بزبان انگلیسی انتشار یافت، بر کسی معلوم نبوده است.

بهمین جهت است که دانشمندان بعدها تجدید نظر در ترجمه کتاب مقدس را لازم شمردند. بهمین سبب، آخرین ترجمه کتاب مقدس بزبان انگلیسی از ترجمه ۱۶۱۱ به نسخه های قدیمی نزدیکتر است.

علاوه بر نسخه های گفته شده، که از حیث اهمیت و قدمت در مرتبه اول قرار دادند، صدها نسخه و قطعه دیگر از کتاب مقدس بدست آمده است، چنانکه اکنون بیش از صد و هفتاد نسخه یا قطعه از کتاب مقدس بروی پاپیروس، متجاوز از دویست نسخه بخط معروف به « یک دوازدهم »، و بیش از دو هزار و چهار نسخه متأخر یونانی که شامل حروف کوچک نیز بوده، در دست است. مستنسخین این کتابها هنگام استنساخ آنها ناچار مرتکب اشتباهاتی نیز گشته اند. این اشتباهات امروز مشخص گردیده و شماره آنها بهزاران رسیده است. ولی بیشتر این اشتباهات بسیار ناچیز و قابل اغماض است. رویهمرفته، اختلافاتی که بین مضامین نسخه های قدیمی موجود است بیش از یک هزارم مجموع مطالب کتاب مقدس نیست.

یک نکته جالب توجه اینجا است که از نسخی که در قرنهای اول و دوم بزرانبهای یونانی ولاتین نوشته شد فقط یک نسخه بدست ما رسیده است، و از این جهت استناد ما به نسخه های قرون ۹ تا یازده میلادی است. پس ملاحظه میشود نسخه های قدیمی کتاب مقدس که امروز در دست ما است بیشتر و کاملتر از نسخ قدیمی هر کتاب دیگر است.

# فصل دوازدهم

## عصر پیشرفت باستانشناسی

در طی سه سال گذشته هزاران سند و کتیبه که در زیر شنزارهای مصر مدفون بود بدست باستانشناسان افتاد. قسمتی از این اسناد مربوط به کتاب مقدس و بقیه مدارکی است که تاریخ گذشته این منطقه جهان را روشن میکند. ارزش واقعی این کتیبه ها، که بر قطعات پاپيروس نوشته شده، تا چندی قبل بر کسی معلوم نبود. بسال ۱۷۷۸، یک دلال اروپائی ورق پاپيروسی از یک دهقان مصری خرید که بنا بگفته آن دهقان قبلا او پنجاه عدد از آنها را برای بوی خوش آنها سوزانده بود. در قرن نوزده کشاورزان مصری، با آگاهی به اینکه این کتیبه ها خریدارانی دارد، شروع کردند آنچه را از اوراق مکتوب پاپيروس به دستشان میرسید بشهرها آوردند و برای فروش عرضه دارند. در اندک زمانی، معلوم شد در این کشور گنجینه عظیمی از کتیبه های پاپيروس موجود است که تاریخ مصریان قدیم و معتقدات آنها را روشن میسازد. بسال ۱۸۷۷، توده عظیمی از کتیبه های پاپيروس یافت شد که در جهائی نزدیک بشهر قدیمی « کرو کودیلوپلیس » (۱) مدفون بود. این شهر در مجاورت واحه متروکی در بیابان، در هشتاد میلی جنوب قاهره، واقع شده و محل پرستش « کروکودیل » بوده است. در جنوب واحه مزبور شهری بنام « اکسیرهینکوس » (۲) قرار داشت که در قرون چهار و پنج میلادی یکی از مراکز مسیحیان و محل تمرکز کلیساها و صومعه های متعدد بوده است. پس از حفاریات منظمی که در این محل صورت گرفت بقایای شهرهای قدیم که دارای گنجینه هائی از کتیبه های پاپيروس بوده اند از زیر خاک بیرون آمد. در یکی از گورهای قدیمی سرفلیندرز پتری (۳) مقداری اوراق پاپيروس مستعمل یافت که با آنها جدار داخلی تابوت جسد مومیائی شده ئی را پوشانده بودند. باستانشناس نامبرده سپس دریافت که این اوراق را میتوان از هم جدا کرد و مضامین آنها را خواند.

خشم کارگری سبب شد که یکی از غنی ترین کتیبه های پاپيروس بدست این محقق باستانشناس بیفتد. این کارگر میدانست که کارگران برای یافتن قطعات پاپيروس تلاش میکنند. ولی در ضمن حفر زمین بجای اینکه پاپيروسی بدست آید او پیوسته به کورکودیلپهای مومیائی شده برمیحورد. سرانجام او خشمگین شد و یکی از این کورکودیلپها را بر زمین کوبید پاپيروس پیچیده است که آنها را میتوان بهم الصاق نموده، خواند. پس از آن کورکودیلپهای بسیار دیگری نیز بدست آمدند که با اوراق پاپيروسی در دهان داشتند یا در لفاف پاپيروس پیچیده شده بودند. با کشف این پاپيروسها مقدار معتابهی کتیبه پاپيروس بر کتیبه های سابق افزوده گشت.

---

(۱) Crocodilopolis

(۲) Oxyrhynchus

(۳) Sir Flinders Petri

در ویرانه های « اکسیر هینکوس » دو برگ پاپیروس بدست آمد که حاوی عباراتی است که به مسیح نسبت داده شده، ولی بیشتر این سخنان با آنچه در کتاب عهد جدید میخوانیم تفاوت دارد. تشابه و اختلاف مضامین این پاپیروسها با مطالب « عهد جدید » نکته شایان توجهی است. مضمون کتیبه های مزبور چنین است :

۱ - « و آنگاه نیک خواهی دید، تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی. » این عین همان گفتاری است که متی ( در انجیل متی باب ۷ آیه ۵ ) از مسیح نقل میکند.

۲ - « عیسی گفت: بی آنکه نسبت بجهان روزه گیرید، ملکوت خدا را تحصیل نمیتواند کرد، و بی آنکه روز سبت را نگاهدارید، پدر را نمیتوانید دید. » با توجه بسایر تعلیمات عیسی که در انجیل مرقس ( ۲ : ۲۷ و ۲۸ ) آمده قسمت دوم عبارات بالا موثق بنظر نمیرسد، گرچه ممکن است قسمت اول آن موثق باشد.

۳ - « عیسی گفت : من در جهان ایستادم و جهانیان مرا در جسم دیدند، و همه مردم را مست یافتم، و کسی را در میان آنان مشتاق و تشنه ندیدم. روح من برای فرزندان انسان افسرده است، زیرا آنها در دل خویش نابینا هستند و فقیراند و از فقر خود آگاه نیستند. » این چند عبارت انعکاسی از تعلیمات انجیل است و میتواند صحیح تلقی شود.

۴ - « هر جا که دو نفر حضور دارند خدا در آنجا است، و هرگاه کسی در جایی تنها باشد، من میگویم که در آنجا نیز هستم. سنگ را در بردار و مرا در آنجا خواهی یافت، و هیزم را بشکن و من در آنجا هستم. » این عبارت را میتوان با آیه ۱۸ باب ۲۰ انجیل متی قیاس کرد. مطمئناً، این حقیقتی است که مسیحیان در همه جا بدان باید گواهی دهند.

۵ - « عیسی گفت : پیغمبر در وطنش پذیرفته نیست، همانگونه که پزشک نمیتواند کسی را که وی را میشناسد شفا دهد. » بخش اول این عبارت شبیه آیه ۴ باب ۴ انجیل لوقا است. و قسمت آخر آن ممکن است تعبیر نادرستی از آیه ۲۳ باب چهار همان انجیل باشد.

۶ - عیسی گفت : شهری که بر فراز کوهی بلند ساخته شده و محکم بنا گردیده است، نه ویران میشود و نه پنهان » این عبارت نیز آیه ۱۴ باب ۵ انجیل متی را بیاد میآورد.

۷ - « تو با یک گوش میشنوی، ولی دیگری را فرو بسته ئی. » این عبارت در انجیل نیست، ولی نموداری از حال کسانی است که مایل اند مواعید خدا را بشنوند، ولی حاضر نیستند سخنی درباره وظایف خویش بشنوند.

کتیبه پاپیروس دیگری که بسال ۱۹۰۴ در همان محل یافت شده با دیباچه ئی آغاز میگردد، باین مضمون: « اینها سخنانی است که عیسای خداوند زنده به تو ما و ( شاگردانش ) گفت، و بآنها گفت هر کسی باین سخنان گوش فرا دارد هرگز مرگ را نچشد. » ( کلماتی که در پرانتز آمده برای تکمیل جمله افزوده شده است. )

بعد چند عبارت نسبتاً بلندی بمسیح نسبت داده شده که نخستین آنها این است :

« عیسی گفت : نگذارید آن که میجوید از جستن دست کشد، تا وقتی که مطلوب خود را بیابد. وقتی یافت، در شگفت خواهد شد، با شگفت به ملکوت خدا داخل خواهد گشت، و چون داخل شد، در آن خواهد آرمید ... » این جملات نیز به برخی از گفته های مسیح بی شباهت نیست.



و عبارت دیگر این است :

« عیسی گفت: ( بپرسید کیان اند آنان ) که ما را به ملکوت سوق دادند، اگر ملکوت در آسمان است. مرغان هوا و همه جانورانی که در زیر و روی زمین اند و ماهیان دریا ( اینها هستند آنها که سوق دادند ) ترا، و ملکوت آسمان در وجود تو است، و هرکسی خویشتن را بشناسد، آنرا دریابد. ( از این روی ) بکوش که خود را بشناسی، ولی درخواهی یافت که فرزند پدری ( و ) خواهی دانست که در ( شهر خدا ) ساکنی و تو ( خود آن شهر هستی ). صرفنظر از آن قسمت جمله که میگوید ملکوت آسمان در وجود تو است، بقیه آن در انجیل یافت نمیشود.

عبارت دیگر چنین است :

« عیسی گفت: انسان نباید هنگام تحقیق راجع به مقام و موقعیت خویش ( در ملکوت آسمان ) تردیدی بخود راه دهد. شما خواهید دانست بسیاری که اول اند آخر خواهند شد، و آخرین اولین خواهند گشت. »

یکی دیگر از عبارات این است :

« عیسی گفت هرچیزی که پیش روی تو است و از تو پنهان است آشکار خواهد گشت، زیرا چیز پنهانی نیست که آشکار نگردد و مدفونی نیست که بر نخیزد. قسمت اول این عبارت هم‌آهنگ آیه ۲۶ باب ده انجیل متی است، ولی قسمت دوم بسبب ناقص بودن عبارات نامفهوم است.

هیچگاه نخواهیم دانست آیا سخنانی که در این کتیبه ها به مسیح نسبت داده شده موثق است یا نه. قسمتی از آنها ممکن است از گفتارهای عیسی باشد. لوقا در انجیل خود مینویسد که قبل از وی بسیاری بنوشتن زندگی عیسی و شرح سخنان وی دست بردند. و یوحنا مینویسد، اگر همه سخنان و اعمال عیسی نوشته شود جهان گنجایش آنرا نخواهد داشت. ما نیز معتقدیم که همه آنچه عیسی گفت و بجا آورد نوشته نشده است. و آنچه کتاب عهد جدید در این باره میگوید تنها قسمتی از اعمال و گفته های اوست. لذا، جز آنکه بگوئیم این روایات ممکن است صحیح و موثق باشد، عقیده دیگری هم بدست آمده است که بروشن شدن اخلاق و روحیات مصریان باستان کمک میکند.

یکی از اینها نامه ئی است که ظاهراً یک سال قبل از میلاد نوشته شده، و نویسنده که مرد کمسودی بنظر میرسد زنی را که گویا همسر او بوده بنام خواهر خود مخاطب میسازد. قسمتی از مضمون آن نامه چنین است :

« از هیلاریون به خواهر او الیس، گرمترین سلامها. ما هنوز در اسکندریه هستیم. از تو خواهش میکنم که از طفل خردسال توجه و مواظبت نمائی. فوراً، پس از آنکه مزد دریافت داشتیم، آنرا برای تو خواهم فرستاد. اگر کودکی که منتظر تولدش هستی پسر است، بگذار زنده بماند، و اگر دختر است، او را بدور افکن. به افرادیسیاس گفته ئی که ترا فراموش نکنم. چگونه میتوانم فراموشت کنم؟ لذا، از تو خواهش میکنم که نگران نباش. » نویسنده، ظاهراً مرد صمیمی و خونگرمی است که درباره همسرش فکر میکند و میخواهد آسایش او را تأمین کند. با اینحال، مصرراً از او خواهش میکند که نوزادش را در صورتی که دختر است به دور اندازد. باید در نظر داشت که دور افکندن نوزادان دختر در آن روز عادت عمومی بود. با اینحال، در همان وقت کودک دیگری چشم جهان گشود، و شاید هنگام تحریر این نامه در مصر بسر میبرد که مقدر بود زندگی و تعلیمات او این رسم ستمگرانه را از جهان براندازد.

نامه دیگری که مضمون آن لحن تأثر انگیز و اندوهزائی دارد بدست آمده که ترجمان احساسات پسر مصر فی است که سرگذشت او بحال پهلوان داستان معروف و جاویدان عیسی بیشباهت نیست. مضمون نامه چنین است: « آنتونیست لونگوس به مادرش نیلوس درود فراوان میرساند. پیوسته برای تندرستی تو دعا میخوانم و هر روز به سراپیس ( یکی از خدایان مصر ) تضرع میکنم. میخواهم بدانی که در من دیگر امیدی نمانده است که تو بیایتخت بیائی. از این جهت، من تا کنون داخل شهر نگشته ام. ولی شرم و حیا نگذاشته است به کارانیس ( دهکده ئی در مصر که ظاهراً موطن آنها بوده ) بیایم، زیرا جامه های من مندرس شده. بتو مینویسم که برهنه مانده ام. از تو نمنا میکنم، مادر، که با من آشتی کنی. ولی میدانم که بسر خود چه آورده ام. از هر لحاظ متنه گشته ام. میدانم که گناه ورزیده ام. از پستوموس که ترا ملاقات کرده ... لا ینقطع راجع بتو میبرسم. آیا میدانی که من ترجیح میدهم شل باشم از اینکه بدانم هنوز یک « او بول » ( واحد پول قدیم یونان ) بتو میدیونم؟! خودت بیا ... من شنیده ام که ... از تو خواهش میکنم ... من تقریباً .... از تو تمنا دارم ... جز این نخواهم کرد. » اتفاقاً برخی از عبارات این نامه - مانند از تو میخواهم بدانی، و از تو تمنی دارم - عین همان عباراتی است که پولس نیز در نامه های خود بکار برده.

نامه های مطول متعدد دیگری نیز بدست آمده است. چیزی که در این نامه ها بیشتر جلب توجه میکند شباهت ترکیب آنها با ترکیب نامه های پولس است. این نامه ها معمولاً بادبیاچه ئی خطاب بطرف آغاز میگردد، و پس از آن متضمن شکر گذاری و دعا و مطلب اصلی نامه است، و به درود و تودیع پایان میپذیرد. لذا پیدا است که پولس در تحریر نامه های خویش از سبک و شیوه رایج زمان خود پیروی کرده است. ولی مضامین نامه های او چقدر با مطالب نامه های دیگران تفاوت داشت!

یکی از حقایق شایان توجهی که بر اثر کشف این نامه ها دستگیر باستانشناسان شده این است که همه آنها به همان زبانی نوشته شده اند که کتاب عهد جدید بدان نوشته شده. آشنایان بزبان یونانی میدانند که زبان یونانی که کتاب عهد جدید بدان نوشته شد با یونانی کلاسیک تفاوت دارد. این تفاوت سبب شده بود که از دیر زمانی محققین یونانی عهد جدید را وسیله ابراز الهامات بشمارند و آنرا « زبان روح القدس » بنامند. ولی پرفسور آدلف دیسمان (۱) دریافت که این نامه ها عموماً بزبان یونانی کتاب عهد جدید نوشته شده اند. و بعد این موضوع نیز روشن گشت که در زمان نگارش این نامه ها این نوع زبان یونانی زبان رایج مردمان یونانی زبان ساکن مشرق مدیترانه بوده است. و شاگردان عیسی نیز بهمین جهت پیام خویش را بزبان معمول خوانندگان خود نوشته اند. قبل از کشف این حقیقت مفهوم پانصد کلمه از پنج هزار کلمه ئی که در نگارش کتاب عهد جدید بکار رفته برای آشنایان بزبان یونانی نامعلوم بود و معنی آنها را میبایست از روی مفهوم کلی عبارت و جمله دریابند. ولی با کشف کتیبه های پاپیروس مزبور، این معما نیز بموازات مسائل دیگر حل گشت.

# فصل سیزدهم

## نسخه های کهن کتاب مقدس

یکی از کوتاه ترین و در عین حال مهم ترین نسخه های قدیمی کتاب مقدس که کشف شده نسخه موسوم به « ریلند » (۱) است. این نسخه از دو نظر شایان توجه است. یکی از این جهت که کهن ترین نسخه کتاب عهد جدید است که تا کنون بدست آمده و بنظر کارشناسان در حدود سال ۱۲۵ میلادی نوشته شده است. دلیل دیگری که بر اهمیت آن افزوده این است که گرچه این کتاب در مصر یافت شده، بخشی از انجیل یوحنا است. در سالهای اخیر درباره انجیل یوحنا این انجیل را در سالهای کهولت نوشته است. ولی برخی از محققین زمان نگارش این کتاب را دیرتر از آن دانسته اند، و حتی گروهی معتقد بوده اند که زودتر از قرن سوم میلادی نوشته نشده است.

از این روی، کشف نسخه « ریلند » حدود تحریر انجیل یوحنا را روشن میکند و معلوم میدارد که این کتاب در سال ۱۲۵ میلادی و حتی از مدتها قبل از آن در مصر بکار میرفته است.

ولی مهمترین نسخه های قدیمی که تاکنون از کتاب عهد جدید بدست آمده نسخه های موسوم به « نسخه بتی » (۲) است. سال ۱۹۳۱ این نسخه ها در بازار مصر بمعرض فروش نهاده شد، و قسمتهایی از آن توسط آقای چستر بتی، اهل لندن، و قسمتهایی نیز از طرف دانشگاه میشیگان خریداری شد. این نسخه ها عبارت از یازده کتاب اند که شامل قسمتی از ۹ کتاب عهد عتیق و پانزده کتاب عهد جدید میباشند. قسمتی که رسالات پولس را در بردارد در حدود سال دویست میلادی نوشته شده. پس با توجه باینکه پولس رسالات خود را در سالهای ۵۰ تا ۵۰ نوشته و با در نظر گرفتن اینکه نسخه « واتیکانوس » سابق الذکر که بعد از نسخ مورد بحث قدیم ترین نسخه موجود رسالات نامبرده است از سال تقریباً سیصد میلادی باقی مانده، فاصله زمانی تحریر این رسالات و تاریخ نگارش قدیم ترین نسخه موجود آن بنصف میرسد. ترتیب گردآوری رسالات پولس از رساله اول به رومیان تا رساله اول به تسالونیکیان همان است که در عهد جدید کنونی رعایت شده، و تنها در دو مورد ترتیب آن تفاوت کرده است: یکی اینکه رساله به عبرانیان در بین رساله به رومیان رساله اول قرنیتیان جا داده شده، و دیگر آنکه جای رساله به افسسیان با رساله به غلاطیان عوض شده است. با سنجش متن این رسالات با تازه ترین ترجمه های آنها معلوم میشود که تفاوت قابل ملاحظه ئی در بین نیست و یک بار دیگر روشن میشود که مستنسخین و مترجمین کتاب عهد جدید نهایت کوشش و دقت را جهت حفظ صحت و اصالت آنها بکار برده اند.

---

Ryland (۱)

Beatty Papyri (۲)

نسخه دیگری که نسبت به نسخه های مذکور دیرتر کشف شده نسخه سریانی چهار انجیل است که در صومعه « سان کاترین » واقع در کوه سینا بدست آمده. این نسخه در قرون پنج و هفت میلادی از انجیلی که در قرون دوم به زبان

سریانی ترجمه شده استنساخ گردیده است بهمین جهت، یکی از قدیم ترین و اصیل ترین نسخه های چهار انجیل شمرده میشود. این نسخه حاوی ترجمه چهار انجیل بوده است که بعداً شرح زندگانی زنان مؤمن و مقدس را بر روی آن نوشته اند. چون اوراق این نسخه وقتی بدست آمد بر اثر مرور زمان بهم پیوسته بود، با بخار آنها را از هم جدا ساختند و بعد بکمک مواد شیمیائی متن قدیم را ظاهر کردند. متن کامل چهار انجیل، باستثنای هشت صفحه که مفقود شده، در این نسخه مندرج است.

در میان نسخه های قدیم انجیل کتاب دیگری است که « دیانسرون » نامیده میشود. نویسنده آن شخصی بنام « تاتیان » عضو کلیسای سریانی زبان در شمال بین النهرین بوده است. وی مضامین چهار انجیل را در هم آمیخته و از آن کتابی ساخته است که گرچه ترجمه طابق النعل با النعل انجیل نیست، ولی همه مطالب آنرا در بر دارد. از این کتاب در کلیسای اولیه استقبال شایانی شد و سرانجام از ترس اینکه مبدا جایگزین کتاب عهد جدید شود استعمال آنرا در کلیسا ممنوع ساختند. گرچه در اسناد قدیم باین کتاب اشارات فراوان شده، ولی بسیاری از محققین عقیده داشته اند که کتاب نامبرده در تاریخی که بآن نسبت داده شده نمیتوانسته است موجود باشد، زیرا تاتیان بسال صد و هفتاد میلادی در گذشته، حال آنکه بگمان آنها انجیل یوحنا در این هنگام هنوز نوشته نشده بود. نکته شایان توجه اینست که در سالهای اخیر نسخه های قدیمی که حاوی قسمت هائی از این کتاب است کشف شده. یکی از آنها صفحه ئی از متن یونانی کتاب است که در شهر قدیم « دورا »، واقع در دره فرات بدست آمده و ظاهراً در فاصله سالهای ۲۵۴ و ۲۵۷ که مقارن انهدام شهر نامبرده است در آنجا مدفون شده. متن عربی این کتاب در کتابخانه واتیکان موجود بوده که در قرن سیزده بزبان فارسی ترجمه شده است. چون ترجمه فارسی آن نمونه ئی از سبک نگارش زبان فارسی در قرن سیزده است و گروهی از علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی بخواندن آن ابراز تمایل کرده اند، اخیراً مقدمات چاپ مجدد آن بدست کمیته ادبیات شورای کلیسائی ایران فراهم شده است. کشف نسخ مزبور هرگونه شک و شبهه ئی را درباره اصالت و قدمت کتاب دیانسرون و مطالب منتسب به یوحنا که در فصل چهار کتاب آمده از میان برده است.

ولی در میان نسخه های قدیمی کتاب مقدس از همه مهم تر طومار هائی است که چندی قبل در دامن تپه ئی در باختر دریای میت در هشت میلی شهر اریحا بدست آمد. داستان کشف این طومارها چنین است: چند نفر چوپانی که از پی بز گمشده ئی در صحرا میگشتند به غاری رسیدند. از روزت باریکی که در مدخل غار بود سنگی را بداخل پرتاب کردند و صداری شکستن سفالی بگوششان رسی. چوپانان، که صدای برخورد سنگ بخرمه های سفالین حس کنجاوی آنرا برانگیخته بود، مدخل غار را گشودند و در داخل آن به کتیبه هائی برخوردند که بر طومارهای چرمی نوشته شده است. این طومارها را چوپانان برای فروش بشهر اورشلیم بردند و مطران مار آتاناسیوس، رئیس صومعه مرقس مقدس، که از درهای کلیسای یعقوبی سریانی است، آنها را، چنانکه شایع است، ببهای صدو چهل لیره از چوپانان خرید. پنج رشته از این طومارها که بدست مطران نامبرده افتاده بزبانی نوشته بود که وی با آن آشنائی نداشت، و از همین روی ارزش واقعی آنها تا چندی بر خود او نیز پوشیده ماند.

چندی بعد، سه رشته دیگر از آنها را آقای سوکینیک (۱)، که رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه اورشلیم بود، خریداری کرد. او از همان ابتدا ارزش آنها را دریافت و در یادداشتهای خود نوشت: « امروز قطعه طوماری بمن نشان داده شد. جرئت نمیکنم نظر خود را درباره آن بنویسم. » چندی بعد جنگ اعراب و یهود در گرفت و سبب گشت که مطران آتاناسیوس و سوکینیک هر یک تحقیقات و مطالعات خود را درباره این طومارها بطور مجزا و بدون اصلاح از کار یکدیگر

ادامه دهند. در ماه فوریه ۱۹۴۸، مارآتاناسیوس، چون از چند نفر شنیده بود که این طومارها فاقد ارزش است، با مدرسه باستانشناسی آمریکائی تماس گرفت. در اینجا آقای ترور (۲)، باستانشناس آمریکائی، طومارها را کتیبه قدیمی دیگری مقایسه کرد و دریافت که این طومارها نسخه‌ئی از کتاب اشعیاء و بسیار قدیمی هستند. وی با کسب اجازه از صاحب طومارها از آنها عکس گرفت و عکس‌ها را به دکتر آلبرایت (۳)، استاد مدرسه جان هاپکینز، که میتوان گفت سرآمد باستانشناسان کتاب مقدس است، فرستاد. دکتر آلبرایت در پاسخ خود بیابندگان این طومارها تحنیت گفت و آنها را مهم ترین کتیبه باستانی شمرد که در این عصر بدست آمده. بعقیده این دانشمند، طومارهای مزبور در حدود صد سال قبل از میلاد نوشته شده اند. چندی بعد خبر کشف این طومارها بسراسر جهان فرستاده شد، و آقای سوکینیک نیز درباره نسخه های دیگری که خود بدست آورده بود و کمی دیرتر از طومارهای کتاب اشعیاء نوشته شده اند اعلامیه ئی انتشار داد.

طومار کتاب اشعیاء فاقد عنوان است و از هفده قطعه پوست که بهم دوخته شده اند ساخته شده. پهنای این قطعات از پانزده تا بیست و پنج اینچ است و طول آنها رویهم به بیست و چهار پا میرسد. قدر مسلم این است که طومارها قبل از آنکه برای حفاظت در خمره استوانی شکل نهاده شوند مدتها مورد استعمال بوده اند، زیرا آثار سائیدگی در پشت آنها پیداست و حتی گوشه ئی از آن پاره شده و سپس آنرا مرمت کرده اند. با مطالعه دقیق مضامین طومار کتاب اشعیاء و با ملاحظه اسناد و قرائن مربوط بآن تاریخ نگارش آنرا در حدود صد سال قبل از میلاد تعیین کرده اند. در این صورت طومار مزبور قریب هزار سال قدیم تر از قدیمی ترین نسخه هائی است که تاکنون از نسخ عبری کتاب مقدس به دست آمده. البته از قرون سوم و چهارم میلادی نسخه هائی از این کتاب باقی مانده است، ولی اینها عموماً بزبان یونانی هستند نه عبری. گرچه از نظر طرز املاء و قواعد زبان در بین این طومارها و نسخه های تازه تر تفاوت هائی ملاحظه میشود، ولی از جهت مضمون با نسخه ئی که از قرن دهم بدست ما رسیده تفاوتی ندارد.

یک قسمت دیگر از این طومارها حاوی تفسیر کتاب حبقوق است. این نیز از قرن آخر قبل از میلاد مانده و احتمالاً در اواخر آن قرن نوشته شده است. این طومار بپهنای هفت اینچ و بطول شش پا است. تفسیری که بر آن نوشته شده متضمن اشاراتی است بحوادثی که ظاهراً در آن عصر روی میداده است، ولی چون این اشارات مبهم است محققین نتوانسته اند آنها را با حوادث زمان تطبیق دهند. طومار دیگری کشف شده که حاوی مقرراتی برای یک فرقه مذهبی است.

---

Sukinik (۱)

Trever (۲)

Albright (۳)

با احتمال قریب به یقین میتوان گفت این فرقه همان دسته معروف به «اسین» است که یوسفوس در نوشته های خود بارها بآن اشاره کرده است و در دیری نزدیک آن حدود میزیسته اند. اخیراً محققین توانستند با تحمل زحمات فراوان این طومار را گشوده، بخوانند، و معلوم شد شامل چهار فصول از کتاب پیدایش با تفسیر همان فصل‌ها است. این طومار بزبان آرامی است.

خبر کشف این طومارها در محافل علمی ودینی جهان با علاقه و هیجان فراوان تلقی شد. نسخه ئی که بدست سوکینیک افتاده بود مربوط به کتاب اشعیاء است، ولی زمان تحریر آن بالنسبه دیرتر است و محتملاً دویست سال تازه تر از

طوماری است که از طرف مطران آتاناسیوس خریداری شده. یکی دیگر از نسخه های سوکینیک از جنگ در بین فرزندان ظلمت و روشنائی سخن میگوید. یکی دیگر مضمن « سرودهای حمد و ثنا » نظیر کتاب مزامیر است، ولی از نظر معنی بیای آن نمیرسد. چون گروهی از دانشمندان درباره قدمتی که باین طومارها نسبت داده میشد تردید داشتند جهت تعیین تاریخ قطعی آنها آزمایشهای متعددی بعمل آمد. دسته هائی از باستانشناسان از غاری که این طومارها در آن کشف شده و همچنین از غارهای مجاور آن بازدید کردند و در نتیجه این بررسی ها هزاران قطعه از نسخ بخش های دیگر کتاب مقدس و آثاری از کتابهای دیگری که تا آن تاریخ کسی از آنها اطلاع نداشت بدست آمد. مسکوکات و قطعات ظروف سفالین که در غارها دیده شد همگی حکایت میکرد که این غارها در قرن اول میلادی مسکون بوده اند. علاوه بر این، لفافی که این طومارها در آن پیچیده شده بود بطریق موسوم به کاربن ۱۴ مورد آزمایش قرار گرفت و تاریخی که بدست آمد سال ۶۷ میلادی با احتمال دویست سال اختلاف بود.

ولی از همه این تحقیقات اطمینان بخش تر حفریاتی است که در ویرانه های « ویرانه قمران »، که در حوالی غار مزبور قرار دارد، بعمل آمد، و معلوم شد این ویرانه بقایای دیری است که در سه دوره مختلف مسکون و مورد استفاده بوده است. دوره اول بگواهی مسکوکاتی که در محل حفاری باقی مانده، مصادف با زمان پادشاهی « ژان هیر کانوس »، یا « اسکندر جانیوس »، یا سال ۱۳۰ قبل از میلاد بوده است. این دوره از مسکونیت غار تا سال ۳۱ ق. م.، که در آن ظاهراً زمین لرزه شدیدی قسمتی از بنا را ویران ساخته، ادامه یافته است. چنین مینماید که در سالهای ۳۰ تا ۳۴ ق. م.، که مصادف با فرمانروائی هیروودیس بزرگ بوده، این دیر متروک شده و باز از سال ۴ ق. م. در زمان پادشاهی فرزند او آرشالوس مسکون گشته است، و این دوره تا سال ۶۸ میلادی بطول انجامیده. ظاهراً، در سالهای ۶۸ - ۷۰ میلادی، در بحبویه جنگهای روم و یهود، دیر مجدداً ویران گشته است. گویا در همین زمان بود که دیر نشینان برای اینکه طومارهایشان از گزند حوادث مصون ماند، آنها را در غارهای مجاور پنهان کردند. از آن پس، بگواهی مسکوکات دیگری که از زیر ویرانه ها بدست آمده، سربازان روم تا پایان قرن اول در آن اقامت گزیده اند. ادوات تحریر که در اینجا بدست آمده و اطاقهای مخصوص کاتبان که در آن ساخته شده شکی باقی نمیگذارد که طومارهای مورد بحث بدست ساکنان همین دیر نوشته شده اند و زمان تحریر آنها بیشک مصادف با دوره هائی است که دیر مسکون بوده.

از آن زمان تا کنون غارهای مجاور بدقت مورد بررسی و کاوش قرار گرفته و در ۳۹ غار آثاری از سکونت انسان و همچنین ظروف سفالین یافت شده است. برخی از این غارها دارای هزاران قطعه از نسخ خطی بوده اند. و در یکی دو قطعه طومار مس بدست آمده که چون زنگ آنرا پوشانیده بود آنرا بقطعات کوچک بریده، مضامینش را خواندند. مجموع قطعات نسخه های خطی که در این غارها بدست آمده از پانصد متجاوز است، و اینها شامل قسمت هائی از کلیه کتابهای عهد عتیق اند. خواندن مضامین همه این کتیبه ها مستلزم اقلاً پنجاه سال وقت است. با کشف این کتیبه ها و نسخه های بی نظیر و منحصر بفرد، پرتوی بر دین و زبان و مراسم آن روزگار تابیده است، و سالها طول خواهد کشید تا ارزش واقعی آنها آشکار شود.

# فصل چهاردهم

## فصول اول انجیل لوقا

در پرتو کشفیات تازه باستانشناسی حوادثی را که در کتابهای لوقا - اعمال رسولان منعکس گردیده است دنبال میکنیم و در ضمن آن به برخی از اماکنی که در انجیل های دیگر نام برده شده رجوع می نمایم. چوت انجیل لوقا را می‌گشاییم، خود را در روزگار هیرودیس پادشاه یهودیه، مییابیم. برای آشنائی با او و سوابقش لازم است به سال ۶۳ ق. م. برگردیم. در این سال، دو برادر هیرکانوس و آریستو بولس برای تصاحب تخت و تاج یهودیه با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. هردوی اینها از پمپی، سردار رومی، استعانت کردند. پمپی بعنوان وساطت وارد یهودیه شد و حکومت خود را در آن مستقر ساخت. از آن پس یهودیه روی آزادی ندید. پس از آنکه ژولیوس قیصر پمپی را مغلوب ساخت، « آنتیپاتر » (۱) را به ولایت یهودیه گمارد. فرزند او هیرودیس، که در آغاز بعنوان یکی از گماشتگان پدرش انجام وظیفه میکرد، پس از اندک زمانی فرمانروای مطلق العنان یهودیه گشت. پس از کشته شدن قیصر، برای تصاحب تخت و تاج در بین هیرودیس، و آنتیگونوس فرزند آریستوبولوس، جنگ در گرفت شخص اخیر به پارتها متوسل شد و آنها آمده، اورشلیم را تسخیر کردند. این پیشآمد رومیان را بیدار ساخت. و آنها پارتها را از یهودیه بیرون رانده، هیرودیس را به تخت پادشاهی نشاندند. ( در سال ۴۰ ق. م. )

دوران سلطنت هیرودیس سی و شش سال، یا تا سال ۴ قبل از میلاد، بطول انجامید. نخستین سالهای فرمانروائی او توأم با مشکلات فراوان بود. او برای تحکیم پایه های فرمانروائی خویش سه سال با مخالفان دست و پنجه نرم کرد. در آغاز امر « آنتونی » (۲)، که در شرق حکومت میکرد، اریحا و شهرهای ساحلی را به « کلوپاترا » (۳) بخشید. ولی او « کتابوس » (۴) پس از غلبه بر او این شهرها را باضافه نواحی دیگری به هیرودیس باز گرداند. هیرودیس حفاً یکی از بزرگترین شخصیتهای تاریخی است. او شهر سامره را که ویران شده بود از نو بنیاد نهاد و آنرا بنام امپراتور روم، « آگستوس » (۵)، « سیاست » نامید ( این کلمه یونانی آگستوس است ).

Cleopatra (۳)

Antony (۲)

Anttipater (۱)

Augustus (۵)

Octavius (۴)

در این شهر پلکان مرتفعی بنا شده بود که به فضائی با ستونهای متعدد منتهی میگشت. باستانشناسان در حین حفاری در پائین این پلکان به مذبحی برخوردند که در کنار آن پیکر آگستوس بر زمین افتاده بود. علاوه بر این، در بسیاری از شهرهای خاور نزدیک به آثار خیابانها و پرستشگاههایی بر میخوریم که توسط هیرودیس اشاره خواهد شد.

از همه بناهایی که در زمان این پادشاه ساخته شده بزرگتر بنای معبد اورشلیم است. از آنجا که هیرودیس ادومی بود و در امور دینی به بی بند و باری شهرت داشت، جمعی با بنای معبد بدست او بنای مخالفت گذاردند. ولی او با دقت و پشتکار بکار ساختمان ادامه داد، تا از اختیارات کاهنان یهود که در حفظ آن وسواس داشتند کمترین انحرافی رخ ندهد.

خود او از دخول به محوطه معبد اجتناب میکرد و برای اینکه دست ناپاکی ساختمان را آلوده نکند هزار مفر از کاهنان را وادار ساخت بنائی و درودگری بیاموزند، تا فقط آنها اجازه دخول به محوطه معبد را داشته باشند. همچنین، برای اینکه به سنت جاری یهود بی اعتنائی نشود، او این بنا را بر شالوده قدیم معبد نهاد، با این تفاوت که دیوارهای آنرا بلندتر و با شکوه تر ساخت. ساختمان بنای اصلی در هیجده ماه بپایان رسید. دیوارهای جلو و سقف، که ۱۷۲ پا ارتفاع داشتند، از ورقه های طلا پوشیده بودند. این بنا را به « کوه پر برف پوشیده از طلا » تشبیه کرده اند. بنای معبد اورشلیم اگر باقی میماند حتی امروز یکی از عجایب معماری روزگار باستان بشمار میرفت. ولی در سال هفتاد میلادی، مقارن تسخیر اورشلیم بدست تیتوس، آنرا آتش زدند.

هیرودیوس فرمانروای توانا و هوشمند و در عین حال سنگدل بود. او، علی رغم دشمنی و کارشکنی مخالفان، مقام خود را حفظ کرد و بمقتضای مصالح سیاسی هرگاه با یکی طرح دوستی و الفت ریخت. او ده زن گرفت که در میان آنها به « ماریان » (۱)، که یکی از افراد خاندان « مکابی » بود، بیش از همه محبت و دلبستگی داشت. هنگامی که ناگزیر گشت برای دریافت حکم سلطنت به جزیره رودس برود و بازگشتش قطعی نبود، فرمان سری صادر کرد که در صورت عدم مراجعت او زنش را بکشند، زیرا نمیخواست مرد دیگری او را تصاحب کند. ولی زن از آن آگاه گشت، و چون شوهرش با پیروزی و کامیابی بر میگشت، آنرا با خونسردی تلقی نمود. ولی هیرودیوس چون بعداً بر او بدگمان شد، وی را معدوم ساخت و پس از چندی از این عمل سخت پشیمان گشت. بدگمانی و واهمه او بعدها بجاهائی کشید که مادر و برادر و مادر زن و دو فرزندش را نیز بدیار نیستی فرستاد. هیرودیوس قبل از مرگ فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه هنگام مرگ او گروهی از یهودیان سرشناس را گرد آورده، بقتل رسانند، تا یهودیه در مرگ او ماتم واقعی بگیرد. بقایای قبر او هنوز بر کوه « فرانک »، که در آن برجهای مدور و آپارتمانهای مجلل ساخته است، دیده میشود.

دوران فرمانروائی هیرودیوس مصادف با پایان اعصار قبل از میلاد و آغاز عصر مسیحیت است. هرگاه او سری از گور بر آورده، بشنود واقعه ئی که در زمان او روی داده مبدء تحول تاریخ بشریت گردیده است، درباره آن و چگونه فکر خواهد کرد؟ قدر مسلم اینست که او هرگز باور نخواهد کرد این تحول شگرف با تولد کودکی از یک دختر روستائی در خانه درودگری گمنام آغاز گشته است! هیرو « آرکائوس » (۲)،

---

Archelaus (۲)

Marianne (۱)

جلیل و پیریه را « آنتیپاتر »، و ماوراء اردن را به فیلیپ بخشید. آگستوس این وصیت را تأیید کرد، با این تفاوت که « آنتیپاتر » و فیلیپ بجای پادشاه تیتراخ نامیده شوند. با اینحال، هر سه نفر نامبرده پادشاه نامیده شدند. و هیرودیوس پادشاه که بعدها فرمان قتل یحیای تعمید دهنده را صادر کرد آنتیپاتر، فرزند هیرودیوس مورد بحث بود. توضیح آنکه هر سه فرزند هیرودیوس خویشان را، بنام سر سلسله خودشان هیرودیوس لقب داده بودند.

## ناصره :

در آغاز انجیل لوقا میخوانیم که خبر تولد عیسی در قریه ناصره از طرف فرشته اعلام میشود، و سپس داستان بازگشت یوسف و مریم را باین قریه ملاحظه میکنیم. نام ناصره با دوران کودکی عیسی همراه است. ناصره در ولایت



جلیل بر روی تپه ئی در دره تی به شکل کاسه بنا شده و در کنار آن چشمه ئی قرار دارد که امروز چاه مریم خوانده میشود. این دره از رویکوهی که در پشت شهر واقع است دورنمای بس زیبا و دلگشی دارد. در مغرب قریه کوه « کارمل » در کنار آبهای نیلگون مدیترانه سر به آسمان کشیده، در شمال شرق کوه « هرمون » که بیشتر ایام سال پوشیده از برف است واقع شده، و در مشرق کوه تاریخی « تابور » قرار دارد که بر روی آن « باراک » لشکریان خود را برای مصاف دادن با سیسرا بیاراست. در زمان مسیح ناصره در کنار راه اصلی شمال و جنوبی که به شهر مهم « سیفوریس » منتهی میشد واقع شده بود و در شش میلی جنوب آن شاهراه شرقی و غربی امتداد داشت. دامن کوههای آن شیبدار ولی حاصلخیز است و در بهار از گلهای خودروی وحشی پوشیده میشود. چندی قبل که از این شهر میگذشتیم، در ظرف ده دقیقه که در آنجا توقف کردیم بیش از سی نوع گل خودرو در دامن این کوه شمردیم. در ایام طفولیت عیسی شهر « سیفوریس »، که بفاصله پنج میل از ناصره واقع شده بود، بزرگترین شهر جلیل بشمار میرفت و هیروودیس بناهای عظیم با شکوه در آن ساخته بود. در زمان کودکی عیسی « یهودا » ی جلیلی علیه روم قیام کرد و شهر « سیفوریس » را تسخیر نمود. وی با ارتشی مرکب از ده هزار یهودی به « تیبیریاس » حمله برد و آنجا را اشغال کرد. ولی در اثر حمله سردار رومی، « واروس » (۱)، مهاجمین منهزم شدند و شهر سرتا پا طعمه حریق گشت. دو هزار تن از یهودیان را در کنار ابنیه ئی که هنوز از آنها دود برمیخاست بصلیب کشیدند و بقیه را باسارت بروم بردند. این فاجعه میبایست خاطره هراس انگیزی توأم با ترس از سنگدلی و توانائی رومیاندر خاطر اهالی جلیل باقی گذارده باشد. پس برای عیسی که در این هنگام دوران کودکی را در ناصره میگذرانید، مصلوبیت واقعی بود که خود شاهد وقوع آن بوده است. هیئت باستانشناسی دانشگاه میشیگان در زیر ویرانه های شهر « سیفوریس » به بقایای قلعه و تماشاخانه ئی دست یافته است که گویا هر دو در زمانی که شهر مجدداً بدست « آنتیپاس » ساخته شد بنا گردیده اند.

---

Varus (۱)

### چند پرسش درباره آیات ۱ - ۳ فصل دوم انجیل لوقا :

آنانی که آیات ۱ - ۳ فصل دوم انجیل لوقا را با نظر تحقیق می خوانند ممکن است از وقوف باین امر که روایات این آیات در میان دانشمندان اختلاف نظر پدید آورده دچار حیرت شوند. در آیه اول گفته شده اگستس ( اغستس ) قیصر فرمان داد هر شخصی در زادگاه خود برای سرشماری آماده شود. این روایت را بسیاری دور از حقیقت پنداشته اند، زیرا با اینکه تاریخ نویسان نامی آن عصر وقایع زمان را بتفصیل در نوشته های خود نقل کرده اند در هیچ یک از اسناد و مدارک موجود اشاره ئی باین سرشماری نرفته است. عبارت دیگر که میگوید هر فردی ناچار بوده است برای شرکت در سرشماری به زادگاه خود برود، بیش از روایت قبلی موجد اختلاف نظر گشته است. جمعی از مفسرین گفته اند هرکسی ملزم بوده است در همان جایی که مسکن داشته در سرشماری شرکت کند و لوقا برای اینکه بیت لحم را زادگاه عیسی قلمداد کند تمام جهان را در جوش و خورش توصیف کرده است. و مضمون آیه دوم مبنی بر اینکه کورینیوس در آن هنگام والی سوریه

بوده با روایت یوسفوس که میگوید نامبرده در سال ششم میلادی حکم انتصاب خود را به فرمانروائی سوریه دریافت داشت سازگار نمی باشد. لذا پاسخی که باستانشناسی باین پرسش ها میدهد بسیار جالب و قابل ملاحظه است.

بدو باید در نظر داشت بطوری که محقق شده سرشماری های مرتب متناوب از ملزومات حکومت رومیان بوده و هر چهارده سال یک بار تکرار میشده است. از جمله اسنادی که باین موضوع گواهی میدهد پاپیروس بزرگ مصری است که از سرشماری ۱۷۴ - ۵ میلادی گفتگو میکند و در ضمن به دو سرشماری قبلی که یکی در ۱۶۰ - ۶۱ و دیگری در ۱۴۶ - ۷ واقع شده اشاره میکند. چنانکه ملاحظه میشود فاصله این سرشماری درست چهارده سال بوده است. پاپیروس دیگری به سرشماری ۶۲ - ۳ میلادی اشاره میشود. پاپیروس دیگری از کسانی که در جهل و یکمین سال سلطنت اگستس از پرداخت مالیات معاف شدند نام میبرد، و معلوم است که اگستس بسال ۲۷ ق. م. بسطنت رسیده است. و از آنجا که این پادشاه مدعی است از آغاز سلطنتش در صدد برآمده امور امپراتوری را اصلاح و مرتب کند، ممکن است سرشماری اول دوران حکومت او در سالهای ۲۳ - ۲۲ ق. م.، یا چنانکه لوقا روایت میکند، در سالهای ۹ - ۸ ق. م. بعمل آمده باشد. بدینسان ملاحظه میشود یکی از ایراداتی که به روایت لوقا میشود منتفی است، چه که بیشک سرشماری هائی بطور مرتب و متناوب در امپراتوری روم اجرا میشده است.

و اما باین پرسش که آیا شرکت در این سرشماری ها مستلزم حضور اشخاص در زادگاهشان بوده است، پاپیروسی که در مصر بدست آمده و متضمن دستورهای درباره سرشماری آینده است پاسخی قانع کننده میدهد. مضمون این پاپیروس چنین است: « نظریه سرشماری که در پیش است، لازم است کلیه کسانی که بجهتی دور از موطن خویش بسر میبرند بیدرنگ آماده بازگشت به موطنشان شوند تا با خانواده خود در این احصاء و سرشماری شرکت کنند، و اراضی مزروعی و متعلقات و مایملاک آنانرا نگاه دارند. » باین ترتیب ملاحظه میشود روایت لوقا در این مورد هم مقرون بحقیقت است و شک و شبهه ئی در آنباره جایز نیست.

ولی تاریخ صحیح و دقیق انتصاب کورینیوس به حکمرانی هنوز معلوم نیست. با اینحال، در انطاکیه، واقع در غلاطیه جنوبی، بسال ۱۹۱۲ کتیبه ئی بدست آمد که شامل نام اشخاصی است، و بکمک این نامها تاریخ تحریر کتیبه را در حدود سالهای ۱۰ تا ۸ ق. م. تخمین میزنند. این کتیبه از کورینیوس نیز بعنوان سرور نام میبرد و از انتصاب او به مقام افتخاری فرمانداری در ازای غلبه اش بر طایفه « هامونود » سخن میراند. لذا، معلوم است که وی در این زمان در آن ناحیه سمت فرماندهی داشته است. از این روی، یا کورینیوس دو بار باینجا آمده، یا یوسفوس که تاریخ ورود او را سال ۶ میلادی ذکر میکند در قول خود مرتکب خطا گشته است. در هر حال، او از سالها قبل در آن حدود مسکن داشته و مقارن سرشماری زمان تولد عیسی فرماندار آن ناحیه بوده است. در ضمن، لوقا مینویسد این سرشماری نخستین سرشماری دوران حکومت وی بوده است، و تلویحاً اشاره میکند که سرشماری دیگری نیز در دوران فرمانداری او صورت گرفته است. پس هرگونه شکی را که ممکن است درباره روایات این قسمت انجیل لوقا پیش آید تحقیقات باستانشناسی با ادله محکم و قانع کننده مرتفع میسازد.

## بیت لحم :

درباره موقعیت بیت لحم، که در شش میلی جنوب شهر اورشلیم واقع است، تردیدی نیست. یکی از اماکن مورد توجه مسیحیان کلیسایی است که در این قریه در محلی که گمان میرود در آن مسیح چشم جهان گشوده برپا شده است.

باید دید این محل مفروض محل حقیقی تولد عیسی است یا نه. گفته میشود که کلیسای اولیه در اینجا از طرف ملکه هلنا، مادر قسطنطین، که در هشتاد سالگی از اراضی اقدس دیدن کرد، بر غاری که محل تولد مسیح شناخته میشد ساخته شده است.

بعدها، بنای این کلیسا توسعه یافت و با شکوه تر شد، ولی محل و موقعیت آن تغییر نیافت. گفته میشود این قدیم ترین کلیسای دنیا است که لاینقطع و مداوم مورد استفاده بوده است. حدیثی که اینجا را محل تولد عیسی معرفی میکند بسیار قدیمی است. جوستین شهید در ۱۵۵ - ۶۰ نوشت: « بهنگام تولد طفل در بیت لحم، چون یوسف نتوانست مسکنی در دهکده فراهم کند، در غاری نزدیک ده مسکن گزید. » اوربگن نیز در سالهای ۲۴۶ - ۸ نوشت: « در بیت لحم به غاری اشاره میکنند که او در آن چشم بجهان گشوده و در آن آخوری است که وی را در قنناق پیچانیده، در آن خوابانیدند. » راجع به این غار حثیدشمنان دین زیاد صحبت میکنند و گفته میشود در این غار همان عیسائی که مورد پرستش و احترام مسیحیان است بجهان آمد. « ژروم میگوید که از زمان هادرین (۱) (۱۱۷ - ۱۳۸) بیشه آدونی بر بیت لحم سایه افکنده بود و در داخل غار آنجا که عیسای کودک نخستین گریه خود را سرداد برای معشوق و نوس سوگواری میکردند. از آنجا که « هادرین » پرستشگاهای مسیحیان را مورد بی حرمتی قرار میداد، از این عبارت بر میآید که از آغاز سلطنت او این محل جائی شناخته میشد که در آن این واقعه شگفت انگیز، یعنی تولد عیسی، صورت گرفته است.

کلیسای اولیه، که بفرمان قسطنطین در اینجا ساخته شده بود، در زمان ژوستینین، امپراتور روم، ویران شد و بجای آن در سالهای ۵۲۷ - ۵۶۵ کلیسای بزرگتری ساخته شد. وی فرمان داد این بنا را چنان بسازند که حتی معبد اورشلیم در شکوه و عظمت نتواند با آن برابری کند. همچنین، گفته اند وی هنگام بازدید از این کلیسا چنان برآشفته و ناراحت شد که دستور داد سازنده آنرا بجرم اختلاس مجازات کنند. بهرحال این بنا هنوز باقی و پا برجا است.

---

### Hadrian (۱)

روایت کرده اند ایرانیان هنگام اشغال فلسطین بسال ۶۱۴ بخاطر تصاویر موزائیک جلوی بنا که مغان را در جامه ایرانی نشان میدهد از ویران ساختن آن خودداری کردند. اعراب مسلمان نیز، با اینکه خلیفه حکیم از خلفای فاطمی بسال ۱۰۰۹ بسیاری از کلیساهای مسیحیان را در فلسطین ویران ساخت، از تخریب آن صرفنظر کردند. در میلاد ۱۰۰۱، یکی از مجاهدین جنگهای صلیبی بنام بالدوین (۱) در این کلیسا تاجگذاری کرد و از آن پس خود را پادشاه اورشلیم خواند. در قرون دوازده میلادی مجاهدین دیگر جنگهای صلیبی آنرا با تصاویر موزائیک عالی و دلربا آراستند. بسال ۱۹۳۴، هاروی (۲)، باستان شناس، قسمت کوچکی از داخل این کلیسا را حفر کرد و در زیر کف کنونی آن بقایای کلیسای قسطنطین برخورد. قسمتی از پله هائی که وی از زیر خاک بیرون آورد پوشیده از موزائیک است، و این قدیم ترین موزائیکی است که در فلسطین بدست آمده. در کلیسای قدیمی « سانتا پودنزیا نا » (۳) در روم موزائیکی است که از قرن چهار میلادی مانده و بعقیده باستانشناسان تصویر کلیسائی را که بر محل تولد عیسی ساخته شده نمایش میدهد. در صورتی که این عقیده مقرون بحقیقت باشد، بتصویر اصلی کلیسائی که بفرمان قسطنطین در بیت لحم ساخته شده دست مییابیم.

### اورشلیم :

در فصل دوم انجیل لوقا میخوانیم که عیسی در دوازده سالگی به اورشلیم سفر کرد. در اینجا وضع آن روز این شهر را که تماشای آن بیشک در ذهن کودک دوازده ساله خاطره جاویدان گذاشته است از نظر میگذرانیم. شهر قدیم اورشلیم در خلال تاریخ بعمق چهل تا هفتاد پا در زیر انبوهی خاک مدفون شده و امروز جز قسمت کوچکی از شهر قدیمی نمانده است. در زمان عیسی دره « تیروپی » (۴)، که امروز جز شکاف کم عمقی نیست، شهر را بدو بخش تقسیم میکرده است. عیسی، که از شمال وارد شهر میشد، میبایست از میان دو دیوار هم مرکزی که شهر را در آن سو محصور کرده بود گذشته باشد. هرودیس آگریپا (۵) دیوار دیگری بر این دیوار افزود، ولی در جایی که بدریاچه جلیل میریزد مجرای آن ۶۹۸ یا پائین تر از سطح دریا است. پس از دریاچه جلیل تا دریای میت اردن مسیر پرپیچ و خمی را طی میکند و در بین این دو دریاچه، که فاصله آنها بخط مستقیم شصت و پنج میل است، طول مسیر آن به دویست میل میرسد. از آنجا که اختلاف سطح این دو دریاچه پانصد و نود پا است، مسیر رود در این قسمت در هر میل قریب ۹ پا شیب دارد. نتیجتاً، سرعت جریان رود سبب شده است مسیر آن که از زمین خاکی میگذرد پیوسته تغییر پذیرد. در مسیر رود گرداب ها و آبشارهای کم ارتفاع متعددی وجود دارد. پهنای متوسط رود نود تا صد پا و عمق متوسط آن سه تا ده پا است. در نزدیک دریاچه جلیل آب رود زلال و صاف است، ولی پس از طی مسافتی در اثر آغشته شدن بخاک زمین گل آلود و کدر میشود. از این روی، شگفت نیست که نعمان سریانی که در کنار آبهای زلال رودهای « ابانا » و « فریر » دمشق پرورش یافته بود، بر رود اردن نگرسته، با استهزاء میگوید: « آیا آبهای ابانا و فریر بسی بهتر از همه نهرهای اسرائیل نیست، و آیا من نمیتوانم در آنها شستشو کرده، پاک شوم؟ »

Santa Pudenziana (۳)

Harvey (۲)

Baldwin (۱)

Herod Agrippa (۵)

Tyropin (۴)

در فاصله دریاچه های جلیل و میت، اردن از زمینهایی میگذرد که از بیشه های بید و خر زهره و نی و تبریزی و گیاهان دیگر پوشیده شده. این بیشه ها گاهی چنان انبوه و متراکم است که گذشتن از میان آنها مشکل مینماید. پیش از آنکه باستانشناسان اینجا را عرصه فعالیت پهناور خود سازند، بسیاری از جهانگردان با ملاحظه گرما و مالاریا و خطر انسانهای وحشی و جانوران درنده عقیده داشتند این ناحیه هیچگاه ممکن نبود که مسکن جمعیت های متراکم انسانی شود. ولی داستان ابراهیم و لوت حاکی است که این منطقه فلسطین در آن روزگار مسکون و آباد بوده است. تحقیقات باستانشناسان در اینجا نیز گواه بر صحت مندرجات کتاب مقدس است و ثابت میکند روزی سر تا سر این منطقه مسکن اجتماعات بزرگ و کوچک بشری بوده ظروف سفالینی که بدست باستانشناسان افتاده حاکی از وجود تمدن پیشرفته ئی در این منطقه است. از این گذشته آثاری که سدها و نهرهای آبیاری و قنات ها بر جای مانده شکی نمیگذارد که کشاورزی نیز در میان ساکنان باستانی اینجا رونق داشته است. تنها در ناحیه خاوری اردن بیش از هفتاد جامعه مختلف قدیمی شناخته شده که قریب پنج هزار سال قبل وجود داشته اند. از این روی، اینجا یکی از آبادترین نواحی فلسطین بوده است. با اینکه جمعیت کنونی ماورای اردن از سیصد و پنجاه هزار نفر تجاوز نمکند، « گلوئک » (۱)، باستانشناس، با استناد به نتیجه تحقیق خود، تخمین میزند که در زمان عیسی محتملاً یک میلیون و پانصد هزار نفر در آنجا زندگی میکرده اند. پس جای شگفت نیست که یحیای تعمیر دهنده چنین جای پرجمعیتی را برای موعظه برگزیده بود. در این منطقه اقلاً یازده نهر داریم جریان دارند که به دریاچه های جلیل و میت میریزند. « گلوئک » با شگفت از احادیث شایع در میان ریشسفیدان کنونی ابالات اینجا داستانشان نقل میکند. او میگوید جمعی از

پیرمردان قبائل اینجا احادیثی نقل میکنند که از چهل نسل گذشته یا هزار سال قبل در میان آنها شایع بوده است. و اضافه میکند هرگاه یکی از پیر مردان قبیلہ ئی در ضمن نقل داستان مرتکب کوچ ترین خطائی شود، دیگران اشتباه او را اصلاح میکنند. باستانشناس نامبرده معتقد است این احادیث که هزار سال دهان بدهان گشته اند میتوانند قابل استناد و مقرون بحقیقت شمرده شوند.

## دریاچه جلیل :

دریاچه جلیل دریائی بشکل گلابی است که سیزده میل طول دارد و در عریض ترین قسمت پهنای آن به هشت میل میرسد. گودی آن از چند پا تا صد و پنجاه پا است. در روزهای آفتابی به کاسه زمردین میماند که از آب زلال بشقابی بلور انباشته است. بهنگام غروب آفتاب که ابرهای سرخ فام در افق پدیدار میشود، این دریاچه، همانگونه که در کتاب مکاشفه یوحنا ( ۱۵ : ۲ ) توصیف شده، چون « دریائی مخلوط به آتش » تجلی میکند. بسبب اختلاف فاحش ارتفاع کوه هرمون ( ۱۰۰۰۰ پا بلندتر از سطح دریا ) و دریاچه جلیل ( ۷۰۰ پا پائین تر از سطح دریا )، این دریاچه در معرض بادهای و طوفانهای ناگهانی سهمناک قرار دارد. تپه های اطراف آن بسیار حاصلخیزاند و از نهرهای متعدد سیراب میشوند. در زمان مسیح ۹ شهر مهم در کنار دریاچه جلیل قرار داشتند که برخی از آنها از آبادترین شهرهای خاور نزدیک بشمار میآمدند. این شهرها دارای پرستشگاه ها، کنیسه ها، کاخ ها، میدان های اسب دوانی و گرمابه هایی بودند که اکثراً از سنگ مرمر بسبک معماری یونانی ساخته شده بودند.

---

### Glueck (۱)

از زمین های حاصلخیز این ناحیه میوه و سبزی فراوان بدست میآمد و ماهی که از دریاچه جلیل صید میشد بنقاط دور دستی چون روم صادر میگشت. اکنون از جنوب غرب شروع کرده، در کنار این دریاچه به گردش میپردازیم، و از نقاط تاریخی آن دیدن میکنیم

نخستین جایی که در انجیل از آن ذکری بمیان آمده « تیریوس » (۱) است ( انجیل یوحنا ۶ : ۲۳ ). این شهر بدست هیروودیس بزرگ ساخته شده و بزرگترین قلعه جلیل بود. هیروودیس برای اینکه بنای این شهر را با تمام رساند، ناگزیر بود یک گورستان قدیمی را محو کند. بهمین جهت در زمان مسیح یهودیان متعصب این شهر را ناپاک میشمردند و از نزدیک شدن بان خودداری میکردند. و هرگاه احتیاج آنانرا ناگزیر میساخت بشهر وارد شوند، از نظر شریعت ناپاک میشدند و میبایست هفت روز مراسم تطهیر را بجا آورند. از این روی، اکثر ساکنان شهر را در آن زمان ارازل و اوباش تشکیل میدادند. با اینحال، پس از سقوط شهر اورشلیم، هیبریوس مهم ترین مرکز فرهنگ و آموزش و محل دیوان عالی یهود گردید و تلمود فلسطین در آنجا تکمیل شد. هیروودیس بزرگ بر تپه های اطراف شهر کاخهای مجلی ساخت که ویرانه های آنها تا امروز باقی است. سبب اشتها دیگر این شهر چشمه های آب گرم آن بود که معالج برخی بیماریها شمرده میشد. هیروودیس، کمی قبل از مرگش، بامید اینکه بیماریش شفا یابد، باین شهر آمد. این چشمه ها هنوز هم وجود دارند و مورد استفاده بیماران و رنجوران میباشند. ولی از اینکه عیسی باین شهر آمده باشد، خبری در دست نیست.

در شمال و مغرب تیبریوس دو قلّه کوه قرار دارند که « شاخه های هایتن » نامیده میشوند و ارتفاعشان از سطح دریا در حدود دو هزار پا است. این قلّه ها کوه های آتشفشان خاموش شده ئی هستند و معمولاً محلی شمرده میشوند که عیسی و عظم معروف روی کوه خود را بر آن ایراد نمود. از روی این قلّه ها دریاچه جلیل دورنمای بس دلگشایی دارد. بر روی همین کوه بود که مجاهدین صلیبی برای آخرین بار بسال ۱۱۸۷ موضع گرفتند. اینان که رابطه شان با دریاچه جلیل قطع شده بود، با سرسختی آمیخته بنومیدی پیکار کردند و سرانجام بجز معدودی همگی کشته شدند، و آنانی که بدست دشمن اسیر شده بودند بیدرنگ اعدام گردیدند. همانگونه که جرج ادم سمیت (۲) نوشته است، در اینجا « مسیحیتی زورگو و خون آشام، که باندازه بقایای صلیب حقیقی مسیح که صلیبیون بدورش گرد آمده بودند دور از مسیحیت واقعی بود، در همان جایی که مسیح انجیل صلح را اعلام داشته بود، با سرنوشت طبیعی و منطقی خود مواجه گشت »، و این گفته معروف او که « هرکس شمشیر کشد بشمشیر نیز کشته شود »، بتحقیق پیوست.

بفاصله سه میل در شمال تیبریوس، در کنار دریاچه جلیل، شهر مجدل واقع بود که مریم مجدلیه لقب خود را از آن گرفته است. این آبادی، که در حاشیه جنوبی جلگه « جنسره » واقع شده، امروز مجدل نامیده میشود. در زمان عیسی مجدل چهل هزار نفر جمعیت داشت و شهرتتش مدیون کارگاههای رنگرزی آن بود.

---

## Tiberius (۱)

## George Adam Smith (۲)

از روزگار کهن جلگه « جنسره » بحاصلخیزی معروف بوده است. یوسفوس این جلگه را چنین توصیف میکند: « طبیعت آن چون مناظر زیبایش شگفت انگیز است. خاک آن چنان حاصلخیز است که همه نوع درخت در آن میروید، زیرا طرز اختلاط هوای آن رشد انواع درختان را میسر میسازد. بویژه، درخت گردو که درخت منطقه سرد سیر است در آن بفروانی میروید، درخت خرما که مخصوص مناطق گرمسیر است در آن بارور میشود، و در کنار اینها درختان انجیر و زیتون نیز که به هوای ملایم تری احتیاج دارند دیده میشوند. در اینجا بلند همتی طبیعت درختانی را که طبعاً مخالف یکدیگراند در کنار هم نهاده است. بر سر اینسرزمین در بین فصول سال نزاع و کشمکش مسالمت آمیز در گرفته است، چنانکه گوئی هریک اینجا را از آن خود میداند، زیرا نه تنها میوه های پائیزی بفروانی در آن بدست میآید، بلکه میوه های اصلی دیگری چون انگور و انجیر نیز ده ماه از سال را در دسترس بشر است. » با توجه به وضع افسانه انگیز این محیط میتوان حدس زد که وقتی عیسی تعلیمات خود را با مثالهایی از بذرافشانان، دروگران، گندمی که در حال روئیدن است، لاله های صحرا و بارانی که بر عادلان و ظالمان نازل میشود توأم میساخت، سخنان او تا چه اندازه بگوش مردم مأنوس میآید و در دل آنها مینشست.

در گوشه شمال غربی دریاچه جلیل شهر کفرناحوم قرار داشت. این شهر مرکز اصلی خدمات مسیح در ایالات جلیل بود. در همین شهر بود که مسیح در روز سبت در کنیسه تعلیم داد، دیوانه ئی را شفا بخشید، تب مادر زن پطرس را برید، و بیمارانی را که پس از غروب آفتاب باو پناه آورده بودند بهبودی بخشید. در همین جا بود که لنگی را از سوراخ

سقف اطاق فرود آوردند تا مسیح او را شفا دهد، و در همین جا مسیح غلام یوزبایی را از بیماری شفا بخشید. و همین شهر بود که مسیح علیه آن اعلام خطر کرد ( لوقا ۱۰ : ۱۵ ) باستانشناسان برای دست یافتن بتاریخ کفرناحوم در « طل هورا »، که محل این شهر باستانی شمرده میشود و بزرگ ترین ویرانه نئی است که از روزگار باستان در کنار این دریاچه مانده، بکاوش و حفاری پرداخته اند. مهم ترین کشف باستانشناسان در اینجا ویرانه کنیسهئی است که توسط باستانشناسان آلمانی از زیر خاک بیرون آورده شد و قسمتی از آن بدست راهبان فرانسیسکان مرمت گردید. این بنا از سنگ آهکی رو به اورشلیم ساخته شده است، و ساختن بناهای دینی رو به اورشلیم بتشخیص باستانشناسان سنت مذهبی بوده که در سراسر فلسطین مراعات میشده است. با اینکه گروهی از باستانشناسان این کنیسه را یادگار قرن اول میلادی میدانند، با توجه باینکه تیتوس، سردار رومی، در سال هفتاد، و « هادرین »، امپراتور روم، بسال ۱۳۰ میلادی امحای کنیسه ها را معمول ساختند، میتوان حدس زد که بنای این کنیسه دیرتر از زمان آنها یا در حدود سال دویست میلادی ساخته شده است. آن دیوار کنیسه که روبه دریاچه جلیل ساخته شده دارای سه در ورودی و یک پنجره بزرگ بوده است، و انسان میتواند پسران بیعلاقه به مراسم مذهبی را که از این پنجره قایق های سفید روی دریاچه را مینگریستند در نظر مجسم کند.

فضای داخل کنیسه بطول هفتاد و بعرض پنجاه پا بود، و از سه طرف با ایوان ستوندارای محصور بود. در بالا فضای دیگری قرار داشت که محتملاً زنان از آن استفاده میکردند. نکته جالب توجه این است که قسمت هائی از این بنا، بگواهی کتیبه هائی که در آن تعبیه شده، از طرف اشخاص مختلف اهداء و وقف شده اند. هنوز بر روی قطعه یکی از ستون ها کتیبه نئی دیده میشود که نام زبیدی، فرزند یوحنا، بر آن مکتوب است. در کتاب مقدس ما با یوحنا فرزند زبیدی آشنا میشویم. رسم معمول اهالی فلسطین این بود که در هر نسلی دو نام را بتناوب استعمال میکردند. لذا، بعید نیست که این ستون در سنوات بعد از طرف یکی از افراد خانواده یوحنا رسول اهداء شده باشد. نکته شگفت انگیز در ساختمان این بنا عقاب رومی است که در تزئینات آن بکار رفته، در حالی که میدانیم یهودیان از رومیان نفرت داشتند. در اینصورت آیا ممکن نیست این عقاب بدستور همان یوزبایی رومی، که به یهودیان مهر میورزید و کنیسه کفرناحوم را که در انجیل لوقا ( ۷ : ۲ - ۵ ) بدان اشاره شده برای آنها ساخت؛ تعبیه شده باشد؟

در محلی موسوم به « عین طبقه »، واقع در جنوب غربی کفرناحوم، بیقایای یک کلیسای قرن چهار میلادی برمیخوریم که بنام کلیسای « نان و ماهی » معروف شده. کسی از تاریخ بنای این کلیسا آگاه نیست، و بظن قوی این کلیسا در زمان رومیان ساخته شده و بعداً بنای آن تجدید گردیده است. از این کلیسا امروز جز راهرو آن و پایه چند ستون شکسته اثری برجای نمانده است دکنز مورتون در کتاب خود موسوم به « در جای گام های استاد » دیدار خود را از این کلیسا چنین شرح میدهد: « عرب بادیه نشین کهنسال، که این یادگار گرانبها را محافظت میکند، جاروئی بدست گرفت و مشغول رفتن زمین شد. با هر جاروئی که بر زمین میکشید، تصویر زیبای کوچکی در نور خورشید میدرخشید. زمین از موزائیک های ریزی که با سلیقه و مهارت رنگ آمیزی شده اند پوشیده شده و در میان این رنگها آبی و سبز بیش از رنگهای دیگر است. سازنده این موزائیک ها، هر کی بوده باشد، شیفته پرنندگان دریاچه جلیل بوده است، زیرا تصویر آنها را در سنگ های ریز رنگ آمیزی شده خود منعکس ساخته است. کف اطاق به مربع های متعددی منقسم شده که هر یک باندازه یک قالیچه معمولی وسعت دارد. هر یک از این مربع ها با تصویر پرنندگان و جانوران نرئین شده است. ولی در ترسیم و رنگ آمیزی آنها چنان ذوق و هنر بکار رفته است که انسان میتواند سازنده این تصاویر بدیع را در ذهن خود مجسم کند که در پشت نیزارهای کنار دریاچه پنهان شده، در حالی که برحرکات اردک ها و در ناها مینگرد و به چهجه مرغانی که از نی ها آویزان اند گوش میدهد، تبسمی

حاکمی از رضایت بر لب دارد. من تصویر قاز نر فوق العاده زیبایی او را که گل شاخه نیلوفری را بسوی خود میکشد بیش از همه میپسندم.

« یکی دیگر از مناظر جالب این تصویر نزاع یک حواصل با افعی است. تصویر بلدرچین فربهی نیز در میان تصاویر جلب توجه میکرد. و نت به استادی و مهارت سازنده این موزائیک که توانسته است حالت نادر مرغابی را که بر روی آب ایستاده، بالهای خود را بهم میکوبد اینسان زنده مجسم کند، آفرین میگویم. »

در انجیل لوقا ( ۱۰ : ۱۳ - ۱۵ ) مسیح بر شهرهای خرزین، بیت صیدا و کفرناحوم اعلام خطر میکند، و از آنها چنان یاد میکند که گوئی نزدیک هم بوده اند. بفاصله کمتر از دو میل از ویرانه های کفرناحوم ویرانه ئی واقع است که امروز « کرزه » خوانده میشود و احتمالاً بقایای همان شهر خرزین است.

در اینجا نیز ویرانه اصلی متعلق به کنیسه یهود است. بنای کنیسه با پیکر چهار پایان و تصاویری که گردآوری انگور و گرفتن آب آنرا نمایش میدهد آراسته است. شهر بیت صیدا در مشرق رود اردن قرار داشت. فیلیپ آنرا از سر نو ساخت و بنام دختر امپراتور ژولیا نامید. بیت صیدا با توجهات این پادشاه شهری با عظمت و با اهمیت گشت. تنها یک ویرانه دیگری تپه صخره ئی است که برخی از باستانشناسان آنرا با بقایای این شهر اشتباه میکنند. اعلام خطر مسیح چه سان مهیب و دهشتناک درباره این شهرها تحقق یافته است!

در سمت شمال و در کنار دریای مدیترانه بجائی میرسیم که شهر باستانی « صور » در آن واقع بوده است. در کتاب مقدس و در کتیبه های دیگر بارها باین شهر اشاره شده است. « صور » بمعنی صخره است و این نام هم از آن جهت که این شهر بر روی صخره ئی بنا شده بود و هم از این جهت که شهری مستحکم بوده نام مناسبی برای آن بوده است. « صور » در جزیرئی بفاصله تقریباً نیم میل از ساحل بنا شده بود. نام اولیه این شهر « اوشو » (۱) بوده و در کتیبه های « ظل عمرنا »، که قبلاً از آن سخن گفتیم، بدان مکرر اشاره رفته است. ساکنان « صیدون » این شهر را بنا کرده، آنرا مستعمره خود ساختند و بعدها این شهر بزرگ ترین مرکز بازرگانی در خاور نزدیک شد. در سنوات بعد توسط هیرام پادشاه، که در کارهای عمرانی سلیمان پادشاه دخالت فراوانی داشته، در بین این شهر و سرزمین اصلی شاهراهی احداث شد. در آن روزگار شهر صور از نظر هنر و صنعت سرآمد همه شهرهای جهان بود. از این روی، سلیمان بدو پیغام داد: « میدانی که در میان ما کسی نسبت که چون صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد » ( اول پادشاهان ۵ : ۶ ). این پادشاه در برونزکاری ماهرانه و عظیم هیکل اورشلیم از هیرام و هنرمندان او استفاده کرد. در تاریخ قرون بعد بنام « جزیبیل »، از اهالی شهر صور، و دختر « اتبعل » بر میخوریم که برای منسوخ ساختن پرستش یهوه دست به حيله گری و شرارت زد. وی، که زن و ملکه آهاب پادشاه بود، توانست وی را باجرای نقشه های شیطانی خود وادار سازد. در باب ۲۷ از کتاب حزقیال با ثروت سرشار این شهر و کالاهائی که بمثل دیگر صادر میکرده آشنا میشویم. این کالاها عبارت بودند از : نقره، آهن، قلع، سرب، عاج، آبنوس، زمرد، منسوجات ارغوانی و زردوزی، کتان ظریف، مرجان، عقیق، ادویه و سنگهای بهادار. در این کتاب ویرانی و انهدام کامل شهر صور نیز پیشگوئی شده است. ولی مقعیت مستحکم این شهر که بر جزیره ئی قرار داشت تا چهار قرن آنرا از دستبرد حوادث مصون داشت. شلمانصر چهارم، پادشاه آشور، این شهر را پنج سال در حلقه محاصره گرفت، ولی به تسخیر آن توفیق نیافت. یکی دیگر از پادشاهان مقتدر بابل، بنام نبوخذنصر، نیز این شهر را سیزده



سال محاصره کرد، ولی نتوانست از عهده تسخیر آن برآید. شهر صور با پشتیبانی نیروی دریائی مقتدر خود و با دسترسی به ذخایر خارج از راه دریا، با سرسختی در برابر مهاجمین ایستادگی کرد. ولی سرانجام کاری که مهاجمین دیگر از عهده انجامش برنیامده بودند بدست اسکندر انجام گرفت. چون ساکنان صور، که در این هنگام فرمانبردار پادشاه ایران بودند، از تسلیم شهر به اسکندر سرباز زدند، از طرف اسکندر حملات وحشتناکی باین شهر صورت گرفت. اسکندر که میدانست از راه دریا بگشودن شهر توفیق نخواهد یافت، قسمتی از شهر را که در خشکی قرار داشت ویران ساخت و در آن شاهراهی بعرض دویست پا احداث نمود که در کنار دریا به روبروی جزیره منتهی میشد. در این شاهراه او برجهای مرتفع و استحکامات جنگی احداث کرد. اهالی صور با پرتاب کردن مشعلهای آغشته به نفت و گوگرد از دریا و با فرو ریختن ریگهای سرخ سوزان از منجنیق های خود، برجاها را ویران ساختند. اسکندر، که دریافته بود تنها از راه دریا ممکن است به تسخیر شهر توفیق یابد، کشتی های جنگی گردآورد و با نیروی دریائی صور بپیکار برخاست. ولی این بار هم نیروهای او منهزم گشتند. ولی غلبه او در خشکی بر ایرانیان و وحشتی که قدرت دایم التزاید وی بر دلها افکنده بود، سرانجام اوضاع را دیگرگون ساخت. پادشاه قبرس بکمک اسکندر شتافت و نیروی دریائی خود را، که مرتکب از دویست کشتی جنگی بود، در اختیار وی نهاد.

---

## Ushu (۱)

در بین نیروهای دریائی اسکندر و صور نبرد شدیدی در گرفت و پس از هفت ماه مقاومت صور درهم شکست. ده هزار تن از ساکنان صور کشته شدند و سی هزار تن باسارت رفتند.

از آن پس شهر صور بتدریج مرمت شد، هیرودیس بزرگ معبدی در آن بنا کرد، و کشتی حامل پولس رسول برای باراندازی در بندرگاه آن لنگر انداخت. در قرن دوم میلادی این شهر اسقف نشین شد، ولی نخستین کلیسای آن در حین جفاهای بعدی ویران و نابود گشت. پس از آنکه قسطنطین، امپراتور روم، بمسیحیت گروید، بازلیک بزرگی در صور بنا شد و هنگام تقدیس آن یوسیوس، تاریخنویس تانی کلیسا، خطابه ئی خواند. این کلیسا حیاط مسقفی داشت که فواره ئی در وسط آن جستن میکرد و درهای سه گانه بزرگش آنرا بکلیسا مربوط میساخت. کف این درها از مرمر ساخته شده بود و سقف آنها را چوب سر آزاد میپوشانید. در کتابی که بنام « بنیاد نامه رسولان » معروف شده وضع این کلیسا و ترتیب و مراسم مجالس آن بتفصیل توصیف گردیده است :

« این بنا که رویش بسوی شرق است و رختدارخانه هایش در سمت مشرق در دو سوی آن قرار گرفته و آنرا شبیه کشتی ساخته است، مدت مدیدی پایدار بماند. در وسط تخت اسقف نهاده شود و در طرفین او پرزبیترها بنشینند؛ و خدام با جامه های تنگ در نزدیک ایستاده، آماده خدمتگذاری باشند، زیرا آنان چون کشتیبان اند. براهنمائی آنها، جماعت مؤمنان در دو سوی آرام و با نظم بنشینند و خاموش باشند. در وسط قارئی بر جای بلندی بایستد و کتابهای موسی ... و رسالات پولس و انجیلها را بخواند ... در پشت سر آنها پرزبیترها، یکی یکی، نه لا هم، مردم را اندرز دهند، و اسقف در جای خود چون فرمانده انجام وظیفه کند. باربران در مدخل مخصوص مردان بایستند و از واردین مرافبت کنند، در حالی که خدام زن چون کشتیبانان در مدخل زنان ایستاده اند. ولی هرگاه کسی در خارج از جای مخصوص خود بایستد، خادمی او را مؤاخذه کند و بجای مناسب هدایت نماید، زیرا کلیسا نه تنها چون کشتی است بلکه مانند گله گوسفند است. همانگونه که چوپان

گوسفندان سرکش را جدا نگاه میدارد، در کلیسا نیز باید چنین باشد. مردان جوان، در صورتی که جایی برای نشستن باشد، در کنار هم بنشینند، و در غیر اینصورت برپا بایستند. آنان که از نظر سن بزرگتراند بترتیب نشینند، و کودکان در کنار مادران و پدرانشان بایستند. زنان جوان با هم نشینند، و در صورتی که جایی برای نشستن نباشد، در پشت سر زنان بزرگتر بایستند. زنان شوهردار و صاحب فرزند در کنار هم بنشینند و زنان باکره، یا بیوه یا کهنسال در جلو همه حاضرین بنشینند یا بایستند. خدام واردین را بجای مخصوص آنها راهنمایی کنند. ولی هرکسی که وارد کلیسا میشود میتواند بجای مخصوص خود برود و در مدخل بنا نشیند. خدام مراقب حاضران باشند که کسی نجوا نکند، بخواب نرود، نخندد، و اشاره نماید زیرا همه حاضران در کلیسا باید مؤدب و متین باشند و بدقت بکلام خداوند گوش فرا دارند. پس از آن، همه با هم برخیزند، و در حالی که رو بمشرق ایستاده اند، بعد از آنکه منتظرین تعمیم و آنان که برای توبه آمده اند بیرون رفتند، بحضور خدا دعا بخوانند. پس از پایان دعا، گروهی از خدام با وقار و ترس تدارک عشای مقدس را ببینند. گروهی دیگر از خدام مراقب حاضران باشند و آنانرا ساکت نگاه دارند. لیکن خادمی که در دسترس کاهن بزرگ است به جماعت گوید: کسی با دیگری نزاع نکند و احدی با ریا و تزویر باینجا نیاید. پس از آن، مردان بمردان و زنان به زنان بوسه خداوند دهند. سپس، همان خادم برای همه کلیسا و همه جهان دعا کند: اسقف برای مردم دعا بخواند. بعد مراسم عشای ربانی برپا شود، جماعت ایستاده، دعا کنند، و بعد از آنکه نذر و نیاز پایان یافت هر دسته ئی جداگانه و بترتیب در بدن خداوند و خون گرانهای او شرکت کند، و این را با احترام و ترس مقدس بجا آورند، چنانکه با بدن پادشاه خود میکنند. زنان با سرهای پوشیده، همچنانکه عادت آنها میشود، در این کار شرکت کنند ولی متوجه باشید که احدی بی ایمان بکلیسا وارد نشود. »

شکوه و رونق شهر صور تا عصر جنگهای صلیبی دوام یافت، و صلیبیون آنرا پایگاه نظامی خود ساختند. ولی پس از سقوط « عکا » (۱) و تسخیر مجدد فلسطین بدست مسلمین، شهر بکلی منهدم گشت و تا امروز ویران مانده است. نکته جالب توجه کثرت پیشگوئیهای است که درباره ویرانی و انهدام این شهر شده است، زیرا نه تنها حزقیال بلکه اعیاء، ارمیاء آموس و ذکریا نیز این انجام شوم را برای آن پیشگوئی کرده هند. پیشگوئی ذکریا در آیه ۴ از باب نهم کتاب او نمونه ئی از این پیشگوئیها است: « اینک، خداوند او را اخراج خواهد کرد، قوتش را که در دریا میباشد تلف خواهد ساخت و خودش بآتش سوخته خواهد شد. » ویرانی این شهر چنان وحشتناک است که در روزگار خودمان کیپلینگ آنرا چون حادثه ئی عبات انگیز بیاد ما میآورد.

## ماورای اردن و اورشلیم :

یکی از آبادترین و جدیدترین نواحی فلسطین در زمان عیسی منطقه ئی بود که « دکاپولیس » یا « دو شهر » نامیده میشد. همه آبادیهای این ناحیه، که شهرهای یونانی نوسازی بودند، بجز یکی، در مشرق رود اردن قرار داشتند. شهر « جرسا » نمونه این شهرها است که یکی از باستانشناسان ویرانه های آنرا با عبارت « رضایتبخش ترین ویرانه ئی که تاکنون دیده ام » توصیف میکند. این شهر در پنجاه میلی جنوب خاوری دریای جلیل در کنار شاخه ئی از رود « بیوق » واقع بود و ظاهراً یکی از آبادترین و با شکوه ترین شهرهای ماورای اردن بوده است. این شهر دارای خیابانهای زیبا، میدان مدور، معابد باشکوه، تماشاخانه ها و گرمابه های متعدد بوده است. این شهر را نباید با شهر جدریان، که در کتاب انجیل لوقا ( ۸ : ۲۶ ) نامش آمده و همان شهری است که عیسی در آن دیوانه ئی را شفا داد، اشتباه کرد، چه که این شهر احتمالاً در محلی قرار داشته است که امروز « کرسا » نامیده میشود. این محل در مشرق دریای جلیل واقع است و در نزدیک آن کوههای بلند دامن خود را در آب دریاچه فرو برده اند.

در « جرسا » به بقایای میدان وسیعی که به مسابقات شمشیر زنی اختصاص داشته و بصورت گودالی احداث شده بود برمیخوریم. در اینجا روی تپه دریاچه مصنوعی بعرض و طول ۳۰۰ و ۷۰۰ پا وجود داشته که در آن قایق ها با هم نبرد میکردند. خیابان اصلی این شهر بیش از نیم میل طول داشته و چرخهای گاری ها در آن خطوط گودی برجای نهاده بود. در طرفین آن پیاده روهای مرتفعی قرار داشت. برای خروج فاضل آب مجاری ئی در زیر زمین احداث شده بود و یک تماشاخانه بسبک یونانی در آن قرار داشت که هنوز هم میتوان تعداد ردیف صندلیهای آنرا برشمرد. در نیمی از آن صندلیهای حکاکی شده ئی بشکل جعبه ظاهراً برای شخصیت های محلی نهاده شده بود. پهنای صحن نمایش آن بیش از صد پا است، و این صحنه قطعاً شاهد مناظر هیجان انگیزی بوده است. معبد آرتیمس دارای ایوانی است که با ستونهایی از سنگ آهکی سرخ فام بطول چهل و پنج و قطر پنج پا ساخته شده است.

---

## (۱) Acre

در راه پرپیچ و خمی که اریحا را به اورشلیم مپیوندند، به جائی میرسیم که کاروانسرای سامری نیکو نامیده میشود. این تنها کاروانسرائی است که در این راه قرار دارد و از روی سنگهایش میتوان تشخیص داد که در زمان رومیان یا حتی قبل از آن ساخته شده است. قطعات موزائیک که در یک سوی آن دیده میشود ظاهراً آثار یک کلیسای مسیحی قدیمی است. این کاروانسرا نیز مانند همه کاروانسراهای خاور نزدیک دارای فضای روبازی است که به دیوارهای مستطیل شکلی در چهار طرف محدود میشود و در وسط آن چاه آبی قرار دارد. البته کسی نمیداند که داستان سامری نیکو که عیسی نقل کرد صرفاً یک داستان خیالی است یا شرح واقعه حقیقی است. ولی، در هر حال در این شکی نیست که وقتی عیسی آن داستان را بر زبان راند همین کاروانسرا را در نظر داشت.

## بیت عنیا :

این شهر، بیشک، در خاور کوه زیتون، درجائی که امروز دهکده « العازریه » یا محل ایلعازر قرار دارد، واقع بود. در وسط آن مسجدی است که بر روی کلیسای مسیحی ساخته شده و خود کلیسا نیز بر فراز غاری که ظاهراً مدفن ایلعازر بوده بنا گردیده است. پس از استیلای مسلمین بر فلسطین، مسیحیان تا چند قرن از نزدیک شدن باین غار ممنوع بودند. و در نتیجه دریاچه آن مسدود گردید. در قرن هفده شخصی بنام « کاستوس » توانست اجازه دخول مجدد مسیحیان را بآن تحصیل کند. امروز کسانی که بدیدن این غار میروند پس از پیمودن بیست پله در قعر آن به فضای تاریک و غبار آلودی میرسند که دو پله پائین تر از آن گوری منتسب به ایلعازر قرار دارد. این شهر امروز ویرانه ئی بیش نیست و، همانگونه که یکی از سیاحان گفته، « دارای خانه هائی است که چون ویرانه میمانند و پر از ویرانه هائی است که بخانه شباهت دارند. » در این شهر بامکانی اشاره میشود که گویا مسکن مریم و شمعون بوده است، ولی در صحت آن تردید است. ولی عیسی پس از ترک موطن خویش اینجا را به اورشلیم چندان نزدیک بود که در اندک زمانی میشد فاصله آنها را پیمود و از طرفی نیز آنقدر از آن شهر فاصله داشت که جای نسبتاً امن و آرامی بشمار میرفت و بسبب تسلط بر رود اردن و تپه های مواب دارای چشم اندازهای دلگشای بود، مسک و مأوای خود ساخت. در اینجا مارتا، که زن عمل بود، کوشید حوایج جسمی عیسی را مرتفع سازد، و مریم، که زنی صوفی مسلک بود، با تلمذ در نزد وی او را خشنود میساخت. لازار برادر آنها بود، و او همان کسی

است که شاگردان عیسی وی را عبارت « آنکه او را دوست میداری » بیاد وی می‌آوردند. بنا بر روایت یوحنا، زنده شدن او بدست مسیح خشم و کینه فرمانروایان یهود را علیه مسیح برانگیخت.

آخرین روزهای عمر عیسی بیشتر در کنار معبد زیبا و باشکوه هیرودیس سپری شده، و در انجیل لوقا ( ۲۱ : ۵ ) این معبد چون پرستشگاهی که با « سنگ های خوب » ساخته شده، توصیف گردیده است. از سنگهای آن بزرگترین سنگی که تاکنون بدست آمده سنگی است بطول ۵ و ۱۶ و عرض ۱۳ پا، ولی یوسفوس مینویسد سنگهای بزرگتر از این بابعاد ۵ و ۳۷، ۱۲ و ۱۸ پا در ساختمان آن بکار رفته است. کهنه و پیشوایان دین یهود این پرستشگاه باشکوه و با عظمت را چنین توصیف میکردند: « آنکه شهر اورشلیم را بر زیبایی خود ندیده باشد، شهر قسنگی هرگز ندیده است. کسی که بنای دوم هیکل را ندیده باشد، در عمرش بنای باشکوهی ندیده است. »

در برابر این پرستشگاه مذهبی بقاعدهٔ چهل و هشت پای مربع بنا شده بود. روی آن بنائی با ارتفاع ۵ و ۷ و بطول ۴۵ پا، روی آن دو پلیکان، و در بالای همه مذبح دیگری بطول ۳۶ پا قرار داشت. میزان کار و کوششی که صرف بنای این پرستشگاه و بناهای متعلق بآن شده از اینجا معلوم میشود که ارتفاع بلندترین نقطهٔ آن از قاعدهٔ دیوار بیرونی، که در دره ساخته شده بود، قریب پانصد پا است.

جائی که این همه سنگ از آن استخراج شده، بنا بر روایت یوسفوس، بشاه تعلق داشته است. باگذشت زمان محل این معدن فراموشی سپرده شد، تا اینکه بیش از صد سال پیش یک نفر انگلیسی بنام « بارسلی » (۱)، که با سگی در خارج دیوارهای اورشلیم نزدیک دروازه دمشق میگشت سگش را گم کرد. لحظه ئی بعد متوجه شد که سگ او از حفره ئی بیرون میجهد. « بارسلی » نزدیک تر رفت و دید این حفره به غاری باز میشود که در زیر دیوار شهر قرار دارد. روز بعد او همراه چند نفر دیگر باینجا آمد. اینان حفره را گشوده، وارد غار شدند، و از مشاهدهٔ غار بی پایان وحشتناکی که در برابر آنها قرار داشت برجای خود خشک شدند. وسعت غار بحدی بود که نور مشعل های آنها بانتهای آن نمیرسید. مرد انگلیسی نامبرده بعد دریافت معدن پادشاهی را که از زمان سلیمان محل استخراج سنگهای ساختمانی بوده کشف کرده است. در این غار پهناور پرتگاه ها و چاه های فراوان و همچنین دالانهائی قرار دارد که بسوی کوهستان کشیده شده. تخمین میزنند که سه بار از آن استخراج میشده نوعی سنگ سفید است که بآسانی تراشیده میشود، ولی در مجاورت هوا سخت میگردد. هم اکنون جای ادوات سنگتراشانی که دو هزار و هشتصد سال قبل بکنند سنگهای آن اشتغال داشتند بچشم میخورد، و کسانی که امروز از آن دیدن میکنند میندازند سنگتراشان لحظه ئی پیش آنجا را برای استراحت ترک گفته اند و بزودی باز خواهند گشت. گفته میشود در بین غار و معبد اورشلیم دالانی بوده است که تابوت معروف یهود را هنگام انهدام اورشلیم همراه غنایم دیگر در آن پنهان ساخته اند. ولی چنانکه از کتیبهٔ طاق تیتوس در روم برمیآید، غنایم معبد اورشلیم توسط این سردار رومی به روم برده شده است.

## جلجتا و کلیسای قیامت :

مدت ها عقیدهٔ عمومی بر این بود که مرگ و قیام مسیح در جائی که امروز کلیسای « قیامت » واقع است صورت گرفته. باید بیاد داشت که شهر اورشلیم بسال هفتاد میلادی بدست تیتوس، سردار رومی، بکلی منهدم گشت. یوسفوس مینویسد در این فاجعه یک میلیون و نهصد هزار یهودی کشته شدند و قریب نود و هفت هزار تن بگلامی فروخته شدند. مسیحیان قبل از وقوع حادثه بتبعیت از اعلام خطر مسیح شهر را ترک گفته، به شهر « پالا » در ماورای اردن، گریختند و

بدینسان زنده ماندند. بجز دیوارهای غربی اورشلیم، که اشغالگران پس از تسخیر و انهدام شهر برای نمایاندن دلاوری خود از تخریب آنها چشم پوشیدند، بقیه دیوارهای این شهر با خاک یکسان گردید و کوچکترین اثری از آن برجای نماند. رهگذری پس از تخریب شهر آنجا را دیده است، میگوید: « اثری که دلالت کند روزی انسان در اینجا میزیسته بچشم نمیخورد. » بعدها اورشلیم بار دیگر ساخته شد و آبادی را از سرگرفت. در زمانی که شهر روبه آبادی میرفت، بیشک، جمعی از مسیحیان نیز بدانجا بازگشتند و در نقاطی که شاهد وقایع مهم تاریخ دین آنها بوده است بناهایی بنیاد نهادند و در این میان جائی را که کلیسای « قیامت » در آن ساخته شد همان جائی پنداشتند که مسیح در آن مدفون شده است.

---

## Barclay (۱)

در سال ۱۲۲، « هادرین » (۱) امپراتور روم، به اورشلیم آمد و فرمان داد این شهر از نو ساخته شود. او مایل بود اورشلیم مطلقاً بصورت یک شهر رومی درآید. در این وقت یهودیان از ترس اینکه مبدا به محل معبد آنها بی حرمتی شود، علیه رومیان شوریدند. سرسختی و شدت مقاومت آنان بجائی کشید که هادرین ناگزیر گشت برای خواباندن انقلاب لایق ترین سردار خود ژولیوس سوروس را بفلسطین بفرستد. این بار رومیان پس از تسخیر ششصد شهر و دهکده، که بصورت دژ درآمده بودند، و با از پا درآوردن پانصد و هشتاد هزار تن از شورشیان، توانستند آتش انقلاب را خاموش سازند. از این پس تجدید بنای اورشلیم آغاز گشت. هادرین فرمان داد برای تحقیر جلجتا پرستشگاهی برای بت پرستان در آن بنا شود. بدستور او، تپه جلجتا با دیوار محکمی بارتفاع بیست پا محصور شد و در میان آن برای معبد قرار گاهی بطول سیصد و بعرض صدو شصت پا احداث گردید. در اینجا که با درختان متعدد تزئین شده بود، مجسمه ژوپیتر بر کلیسای قیامت و مجسمه ونوس بر جلجتا نصب گردید. این وضع تا دویست سال دوام یافت، تا مسیح بر روم غالب آمد و خود امپراتور روم به مسیحیت گردید. در این هنگام ماکاریوس، اسقف اورشلیم، فرمانی از روم دریافت داشت که کلیسائی که بر جلجتا بنا شده باید ترمیم شود. بسال ۳۳۶، معبد بت پرستان ویران گشت و گوری که در زیر آن بود بیرون آمد. ظاهراً یوسیبوس، که در آن هنگام پسر بچه ئی بیش نبود، شاهد این تحول بوده است. یکی از نویسندگان بعدی ترمیم بنای جلجتا را بزمان متأخر تری که مصادف با سفر هلنا، مادر امپراتور روم، به اورشلیم است، منتسب میکند. در این تردیدی نیست که هلنا به اورشلیم سفر کرده و در آنجا صلیبی یافته است که بتصور او صلیب حقیقی مسیح بوده. بدستور او بنائی که بر روی جلجتا ساخته شده بود ویران شد و بجای آن گنبدی بقطر صد و نه پا بنا گردید. مساحت تپه ئی که تصور میشود همان محلی است که مسیح بر آن مصلوب شده، بابعاد ۱۸ و ۱۵ پا است. در ازمه متأخر تر این کلیسا را آتش زدند، بار دیگر بنا کردند و چندی بعد باز ویران شد. از آن زمان تاکنون چند بار در آن تغییراتی داده شده و بعضی قسمتهایش تجدید بنا گردیده است، ولی قسمتهائی از آن یادگار عصر جنگهای صلیبی است.

کلیسای مزبور امروز عبارت از بنای کهنه و کثیف پریپچ و خمی است که دارای نمازخانه ها و حرماهای متعددی میباشد و برای تماشای همه آنها انسان باید چند روز وقت صرف کند. در نتیجه رقابت فرقه های مختلف مسیحی هرگوشه این کلیسا امروز نمایشگاهی از مراسم و سنن گوناگون گردیده و هر تصویر و هر نقطه فرس آن بفرقه و دسته خاصی تعلق دارد و کمترین تخطی به حقوق دیگران کافی است که آشوب خونینی برپا کند. در حال حاضر شش کلیسای مختلف، که عبارت اند از کلیسای ارمنی کریگوری، کلیسای قطبی، کلیسای سوریه، کلیسای ارتدکس، کلیسای جیشی و کلیسای کاتولیک رومی، در اداره این کلیسا سهیم اند. در عصر جنگهای صلیبی اداره کلیسا منحصرأ در دست کلیسای روم بود. پس

از آن کلیساهای دیگری نیز تدریجاً در آن برای خود جائی باز کردند. در وسط کلیسا، آنجا که گمان می‌رود قبر مسیح بوده، حرمی است که اجازه داده شده چهل و سه چراغ از سقف آن آویزان شود. از اینها سیزده چراغ به کلیسای روم، ۱۳ چراغ بکلیسای ارتدکس، ۱۳ چراغ بکلیسای ارمنی، و چهار چراغ به کلیسای حبشه تعلق دارد.

---

## Hadrian (۱)

رسم سالانه آتش مقدس از جمله موهومات هراس انگیزی است که این پرستشگاه باستانی را در بر گرفته. این رسم مبتنی بر حدیثی است که می‌گوید قرن‌ها پیش راهبی که شعلش روشن داشتن چراغ در حرم « قیامت » بود بخواب رفت و در اثر غفلت او چراغ خاموش گشت. چون چشم گشود، از قصوری که مرتکب شده بود افسرده و هراسان گشت و از خداوند طلب بخشش کرد. در این هنگام آتش مقدس از آسمان نازل گشت و چراغ روشن شد. از آن پس، هر سال در ایام عید قیام مسیح این معجزه تکرار می‌شود. کلیسا از هزاران مؤمنی که هر یک شمع خاموشی در دست دارد انباشته می‌شود. در میان مراسم مفصل با شکوه اسقف اعظم ارتدکس سه بار بدور حرم طواف می‌کند. بعد گروهی از کشیشان که جامه های آراسته گرانها در بر و درفش های پرزق و برق در دست دارند و پیوسته سرود می‌خوانند بمیان جمعیت روان می‌شوند. سپس، اسقف اعظم، در حالی که توده ئی شمع خاموش در دست دارد، بتنهائی داخل حرم می‌شود. در این هنگام ناکهان شعله ئی میدرخشد و اسقف با شمعهای فروزان بیرون می‌آید. مؤمنین که در کلیسا گردآمده اند پیش آمده، شمع خود را با آن آتش « آسمانی » روشن می‌سازند. پس از آن، جماعت در کوچه های باریک شهر پراکنده می‌شود و در حالی که هرکس بدقت میکوشد شمع خود را از خاموش شدن باز دارد، بخانه های خود روان می‌شوند. هریک از پیروان کلیسای ارتدکس شمع خود را از شعله شمع دیگری روشن می‌کند، و بدینسان این آتش « مقدس » با کفاف عالم ارتدکس برده می‌شود.

کینه و حسد و مکر و تزویر چنان این کلیسای بزرگ را در گرفته است که انسان از دیدن آن پریشان و نومید می‌شود. شاید مساعدترین توصیفی که بتوان از این کلیسا کرد همان عبارتی باشد که به اسقف گور نسبت داده می‌شود. چون از او پرسیدند بنظر وی عیسی این وضع را چگونه تلقی خواهد کرد، پاسخ داد: « بنظر من، او با همان تبسم دلنشین خود خواهد گفت کودکان من محتاج بازیچه اند. آیا همه کودکان گاهی بر سر بازیچه نزاع نمی‌کنند؟ »

« گور باغ » که در نزدیکی محلی موسوم به « جلجتای گوردون » واقع است، وضعش از هر جهت با وضع کلیسای « قیامت » تفاوت دارد. چند سال قبل یک سرلشکر انگلیسی که بنام « چاپینز گوردون » (۱) معروف بود، به اورشلیم آمد، و در خارج دیوارهای شهر متوجه تپه ئی شد که غارهای کوچکش آنرا بشکل جمجمه درآورده است. بنظر او رسید که اینجا باید جلجتای حقیقی یا محل جمجمه باشد. افسر نامبرده در زیر تپه غاری یافت که محل دفن اجساد بشری بوده، و از آن پی برد که این غار باید همان جائی باشد که بدن مسیح را در آن نهادند. این غار که در باغی واقع شده جای وسیعی است ظاهراً مدفن شخص ثروتمندی بوده. در بیچه آن با سنگ بزرگی که در برابرش نهاده بودند مسدود شده بود و از منفذی که در بالا قرار داشت نور بداخل آن میتابید، چنانکه اگر کسی در مدخل آن ایستاده، بداخل مینگریست، بکمک این نور میتوانست درون آنرا تماشا کرد. آثاری که از زیر خاک این باغ پس از حفر آن بدست آمده عبارت است از یک منگنه قدیمی شرابسازی و سنگهای یک معبد بت پرستان. معلوم

شده است کسانی که در مجاورت این تپه میزیستند آنرا « تپه جمجمه » میخواندند. هنگام تجزیه خاک این غار، بخلاف غارهای دیگر، اثری از استخوان در آن نیافته اند.

---

## Chines Gordon (۱)

با اینحال کسانی هستند که اینجا را جلجتای حقیقی می‌شماردند. البته این فرضیه را نمیتوان اثبات کرد، ولی از آنجا که این امکان کاملاً پاک و منزّه و دست نخورده نگاهداری شده، کسی که سحرگاه روز عید قیام در آنجا حاضر میشود، همانگونه که نویسنده چند سال قبل در آن حضور یافت، در مییابد این غار باید چنان جایی باشد که مسیح در آن مدفون شد، و میتوان حالت زنی را که سحرگاه آن روز با بیتابی بسر قبر رفت در نظر مجسم سازد و صدای فرشته را که میگفت، « در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. بروید و این را بشاگردان بگوئید »، بگوش دل بشنود.

# فصل شانزدهم

## کلیسای رشد کننده

پس از پنتیکاست مرکز جنبش مسیحیت از اورشلیم به شهر تاریخی دمشق انتقال یافت. این شهر، که در حاشیه دشت سوریه واقع شده، عظمت و پایداری خود را مدیون دو رود ابانا و فریر است که از کنار آن میگذرند. از این دو رود یکی از دامن کوه هرمون بسوی جنوب غرب، و دیگری از کوههای لنان در شمال غرب روان است. هر دو رود نامبرده دارای آب زلال و مناظر دلکش و دشت بارور پهناوری را سیراب کرده، باغهای سحرانگیز دمشق را بوجود آورده اند. سخنوران عرب این باغها را با باغهای فردوس برابر دانسته اند و گفته اند که چون از حضرت محمد، هنگامی که لشکریان اسلام شهر دمشق را تسخیر کردند، تقاضا شد وارد شهر شده، باغهای آنرا تماشای باغهای دلفریب دمشق شوق دیدار باغهای فردوس را از دلم بیرون کند. دمشق حتی امروز شهری زیبا و آباد با سقف سفید و مغازه ها و باغهای سر سبز فریبنده است، و کهن ترین شهر جهان بشمار میرود که دایماً مسکون بوده. در کتاب مقدس، از زمان ابراهیم گرفته تا زمان تدوین کتاب عهد جدید و هنگام گرایش پولس به مسیحیت، بنام این شهر مکرر اشاره رفته است. در روزگار پادشاهان اسرائیل دمشق پایتخت سوریه بود و یکی از سرسخت ترین دشمنان یهود بشمار میرفت. این شهر، که بنوبت استیلای سلاطین آشور، یونان و روم را تحمل کرده بود، در زمان مسیح بخشی از قلمرو حکومت آرتاس چهارم، که از سال ۹ ق. م. تا سنه ۴۰ میلادی از شهر پیترا حکومت کرد، بشمار میرفت. هیرودیس آنتیپاس با دختر او ازدواج کرد، بعد برای اینکه زن برادرش را بنکاح خود رد آورد وی را طلاق داد، و این کار جنگ انتقامجویانه ئی را دامن زد که در نتیجه آن قسمتی از قلمرو حکومت هیرودیس از سلطه وی خارج گشت.

پولس تنها کسی است که در نوشته های خود اشاره کرده است آرتاس در آن زمان فرمانروای دمشق بود، ولی مسکوکات آن زمان نیز بر صحت گفته او گواهی میدهد. مسکوکات دمشق شامل تصویر تیریوس امپراتور روم است که تا سال ۳۴ ق. م. سلطنت کرد. از آن پس اثری از امپراتوران روم - چون کالگولا، که از سال ۳۷ تا ۴۱ سلطنت کرد، و کلادیوس، که حکومتش از ۴۱ تا ۵۴ بطول انجامید - در این سکه ها مشاهده نمیشود. از زمان سلطنت نرون، که از سال ۶۲ میلادی آغاز میشود، تصاویر سایر امپراتوران روم بار دیگر بر سکه های دمشق ظاهر میشود، و همین گواه بر این است که در فاصله سالهای ۳۴ و ۶۲ شاه دیگری بر دمشق حکومت میکرد است.

در مشرق دمشق دروازه ئی است که قسمتی از آن یادگار روزگار رومیان است، و خیابان مستقیمی که از آن امتداد دارد هنوز «درب المستقیم» نامیده میشود، و در کتاب اعمال رسولان بدان اشاره رفته است. در زمان پولس این خیابان با یک میل طول و صد پا پهنا که در دو سو با ایوانهای مسقف احاطه شده بود از مشهورترین معابر جهان بشمار میرفت. بزرگترین مسجد شهر امروز مسجدی است که چنانکه از ظاهر آن پیدا است در آغاز کلیسای مسیحی بوده و بعدها در ترکیب آن تغییراتی داده اند. شهرت این مسجد بیشتر از این جهت است که گفته میشود سر یحیای تعمید دهنده در حرم مزینی که در وسط آن است نهاده شده. با توجه با اینکه کالوین مینوید تعداد کلیساهائی که در زمان وی مدعی بودند سر یحیای تعمید دهنده را در اختیار دارند از بیست کمتر نبود، خوانندگان ما را معذور خواهند داشت هرگاه ادعای کلیسای دمشق را نیز با تردید تلقی کنیم. آنچه اعتقاد ما را باینکه این مسجد قبلاً کلیسای مسیحی بوده تقویت میکند سرستون سنگی است که بر روی



مدخل آجری پیدا است، کتیبه ئی است که « هنری وان دایک » آنرا « شہامت آمیزترین کتیبه جهان » نامیده. مضمون کتیبه چنین است: « فرمانروائی تو، ای مسیح، از آن همه اعصار است، و حکومت تو تا همه نسلها پایدار خواهد ماند. »

در کتاب اعمال رسولان ( ۱۱ : ۲۶ ) با داستان انتشار مسحست بشهر انطاکیه آشنا میشویم، و ملاحظه میکنیم در همین جا بود که پیروان مسیح برای نخستین بار مسیحی خوانده شدند. در واقع، پس از سقوط روم، انطاکیه مهم ترین مرکز نفوذ و قدرت مسیحیت در خاور نزدیک شد. از اینجا هدایائی توسط پولس و برنابا به قحطی زدگان اورشلیم فرستاده شد، و از اینجا بود که همان دو رسول نخستین سفر بشارتی خود را آغاز کردند و گاهی از سفرهای خود بهمین جا باز میگشتند. وسعت و موقعیت سوق الجیشی انطاکیه آنرا کانون مناسبی برای مسیحیت ساخته بود. انطاکیه در کنار رود اورنتوس بفاصله بیست میل از دریا واقع شده، و در اینجا رود نامبرده یگانه معبری را که در بین کوههای لبنان و « تائوروس » واقع است بوجود آورده است. شهر انطاکیه بامر شاه یونان، سلوکوس اول نیکاتور، ساخته شد. این شاه شهرهای بسیار دیگری هم بنا کرد که ۹ تا از آنها « سلوکیه »، شانزده تا « انطاکیه »، و شش تا « لائودیکیه » نام داشتند، و نام اخیر بمناسبت نام مادر او باین شهرها داده شده بود. در زمان پولس شهر انطاکیه از چهار شهر مجاور و متوالی که هر یک دیواری مخصوص بخود داشت ولی همگی با یک دیوار مشترک محصور بودند تشکیل شده بود. این شهر پس از سقوط بدست رومیان شهری آزاد اعلام شد و پایتخت سوریه گردید. امپراتوران تالی روم با ساختن فواره های زیبا بر شکوه و جلال آن افزودند. هیرودیدس بزرگ با تسطیح یکی از خیابانهای پهناور شهر و ایجاد ایوانهای مسقف در طرفین آن از خود یادگاری جاودان بر جا نهاد. یکی از خیابانهای شهر، که چون شریانی شرقی و غربی آن بود، چهار میل طول داشت.

لیولاس در داستان کلاسیک شورانگیز خویش بنام « بن هور » از وضع شهر در آن زمان آنچنانکه هر رهگذری ممکن بود بدوست خود گوید شرح شورانگیزی بیان داشته است. وی میگوید: « در اینجا رودی بسوی باختر روان است و بیاد دارم روزی را که آب این رود تا بدیوارهای شهر میرسید. اکنون قسمت جلوی رود را لنگرگاه ها و حوضچه های تعمیر کشتی پوشانیده است. آنطرف تر، در جنوب، کوه « کاسیوس » واقع است که در برابر برادرش « آمنوس » که در شمال واقع است سر بآسمان کشیده، و در بین آنها جلگه انطاکیه قرار دارد. کمی دورتر، کوههای « سیاه » واقع است که از آن « نهر پادشاهان » آب زلالی را برای خیابانهای خشک و مردم تشنه همراه میآورد. دیوار این شهر شاهکار هنر « کزرائوس » استاد معماری دیوار میباشد. این دیوار ایتوار مرتفع با زوایای تاهنجاخ خود در جنوب از نظر ناپدید میگردد. بر روی این دیوار چهار صد برج و بارو قرار دارد که هر یک منبع آب بوده است. بر آخرین نقطه مرتفع آن ارکی بنا شده که در تمام سال توسط سربازان رومی نگهبانی میشده است. در سوی دیگر پرستشگاه ژوپیتز سر بآسمان کشیده و در زیر آن مقر نایب السطنه واقع است که مملو از اطاق های متعدد است، و با اینحال چنان ساخته شده که از دستبرد اوباش مصون باشد. بر روی پلی که قدری دور تر قرار دارد علامت محدودیت کشتی رانی دیده میشود. از بالای پل جزیره ئی شروع میشود که « کالینیکوس » بر آن شهر تازه خود را با پنج پل بزرگی که بر روی دره ساخته شده بنا کرد. این پلها چنان محکم و استوار است که طول زمان و سیل و زمین لرزه نتوانسته است بر آنها گزند وارد سازد. « انطاکیه در آن روزگار سومین شهر مهم امپراتوری روم بود و تنها خود روم و اسکندریه با آن میتوانستند رقابت کنند. این شهر که در زیبایی شهره عالم بود مساحتی بیش از یک برابر و نیم شهر روم را در برداشت، ولی از نظر اخلاق مردمش نیکنام نبود. انطاکیه مرکز مهم بازرگانی و داد و ستد و همچنین مرکز ادیان خاور زمین بشمار میرفت. « جونال » میگوید موهوم پرستی و فساد اخلاق شرق از « اورنتوس » به « تیبیر » سرایت کرد. گمان میرود در سراسر تاریخ بشری هیچ مردمی به اندازه ساکنان این شهر رومی - یونانی فساد و موهوم پرستی آلوده نشده باشند.

بسال ۱۹۳۲، در این شهر حفریاتی بدست یک هیئت مختلط آمریکائی و بریتانیائی و فرانسوی آغاز گشت. از آنجا که شهر کنونی انطاکیه کوچک تر از شهر قدیمی است، نقاط بسیاری در آن وجود داشت که نظر باستانشناسان را بخود جلب کرد. محل دیوارهای قدیمی شهر شناخته شد، آکروپولیس کشف گردید، و بقایای تماشاخانه بزرگی که در قرن اول میلادی توسط رومیان بنا شده و در زمان خود با گنجایش دویست هزار نفر عظیم ترین تماشاخانه جهان بشمار میرفت از زیر خاک بیرون آورده شد. گرمابه ها، ویلاها، و بعد از آن بناهای متعددی دیگری کشف شدند که یکی از آنها کلیساهای مسیحی است که بسال ۳۸۴ ساخته شده. علاوه بر این، قطعات فراوان مجسمه و مقداری موزائیک کف اطاق، که متعلق بقرون اول تا ششم میلادی است، بدست باستانشناسان افتاد. این موزائیکها دارای تصاویری از تاریخ و اساطیر یونان - روم و مناظر طبیعت و صحنه های شکاراند و از نظر هنری ارزش فراوان دارند.

ولی گرانبهاترین یادگار تاریخی که در انطاکیه کشف شده توسط کارگران عرب از زیر خاک بیرون آورده شده است نه باستانشناسان. گروهی از کارگران عرب که در سال ۱۹۱۰ زمین را میکند به پیاله مخصوص عشای ربانی بخوردند که بنام « پیاله انطاکیه » معروف شد. این کارگران از افشای نام محلی که در آن باین پیاله برخوردارند امتناع ورزیدند، ولی گفتند در زیر بنای یک کلیسای قدیمی آنرا یافته اند. علاوه بر این پیاله، یک صلیب، چند جلد سیمین کتاب، و یک پیاله دیگر نیز در اینجا بدست آنها افتاده بود. این پیاله در حقیقت، ظرفی است که ساغر کوچکتری در آن جا میگرفته و روی آن تصاویری حک شده است که گمان میرود تصویر مسیح و رسولان اوست.

دو تصویر از مسیح در طرفین آن دیده میشود. یکی از آنها مسیح را در دوران جوانی و دیگری او را بصورت مردی بالغ نمایش میدهد. تصویر ده نفر دیگر نیز جلب توجه میکند که با دستهای افراشته بر دو مسیح درود میفرستند. در دست راست مسیح بشقابی است که پنج قرص نان و دو ماهی در آن دیده میشود، و در کنار آنها کبوتری جلب توجه میکند. در زیر پاهای مسیح تصویر عقاب رومی قرار دارد. طرح بوتۀ تاک با تصاویر دیگر درهم آمیخته است. ایسین، باستانشناس، پس از ده سال دقت و بررسی این پیاله، کتاب مصور جالب توجهی انتشار داد که مضامین آن ما حاصل مطالعات اوست. باستانشناس نامبرده تصاویر دور مسیح جوان را متی، مرقس، لوقا، یوحنا، یعقوب پسر زبدي، و آنانی را که بدور مسیح بالغ گردآمده اند پطرس، پولس، یعقوب، یهودا و آندریاس تلقی میکند. این تصاویر هر یک دو اینچ طول دارد و با هم متفاوت اند. ایسین با توجه بشکل و ترکیب این پیاله آنرا متعلق به سال هفتاد میلادی میدانند. پیاله های دیگری که چون این دارای قاعده کوچک باشند پس از دوران تیبریوس که فرمانروایش در سال ۳۴ بپایان رسید، تاکنون بدست نیامده است. لذا، او تصاویر روی این پیاله را مستند میشمارد. مسیح در این تصویر فاقد ریش است و وقار و ملاحظت از چهره اش هویدا است. از نظر هنر، این پیاله بسبب یونانی ساخته شده، و ظاهراً باخرین مراحل هنر یونان تعلق دارد پیاله منقور برونی ظرفی است که ساغر ساده کوچکتری را در خود جای میداده است. قطعاتی از این پیاله کوچک تر را بمرور زمان از آن جدا کرده، با خود برده اند. دکتر ایسین این فرضیه را که پیاله درونی ممکن است همان پیاله ئی باشد که مسیح و شاگردانش در شب بازپسین از آن شراب نوشیدند، محتمل تلقی میکند. این فرضیه، گرچه قابل اثبات نیست، ولی جالب توجه و دلگشی است.

پس از کشف این پیاله، درباره آن و بخصوص قدمتش اختلاف نظر شدیدی در میان باستانشناسان پدید آمد. دکتر بارتون معتقد است عقاید منعکس در تصاویر و تزئینات این پیاله بیشتر مربوط به اوائل قرن دوم میلادی، یعنی حدود سالهای ۱۲۰ - ۱۴۰ میباشند. دکتر کوک، استاد کامبریج، برعکس عقیده دارد که این تصاویر یا باید متعلق بعصر فلاوین ( ۷۰ - ۹۶ ) باشد یا بزمان تراژان ( ۹۸ - ۱۱۶ ). فوکس جانسن آنرا کار قرن اول میلادی میدانند. برخی دیگر معتقداند متعلق

بقرن پنجم است و سبک هنری آن بزمانی دیرتر از قرن اول میلادی تعلق دارد. با اینحال پرفسور بیکن گفته است آثار هنری مشابه این از معابدی که در قرن دوم میلادی در بعلبک بنا شده اند بدست آمده است، و « دورتی » ثابت کرده است هنرمندان خاور زمین از مدت ها قبل این سبک را پیروی میکردند. توماس کوستین، داستانسرا، در اثر کثیر الانتشار خود موسوم به « پیاله »، شرح خیالی دلکشی از نحوه تهیه این اثر گرانبها بیان داشته است. اکنون پیاله مورد بحث در یکی از موزه های شهر نیویورک بنام « دیرها » نگاهداری میشود، و در میان آثار گرانبهای دیگری که از صنعت اولیه مسیحی در این موزه گردآمده، محتملاً، از همه زیباتر و شگفت انگیز تر است.

دو کلیسای ویران نادر در مجاورت انطاکیه کشف شده است. یکی از اینها در « سلوکیه پیریه »، که بندر قدیم انطاکیه است و پولس و برنابا، بروایت کتاب اعمال رسولان ( ۱۳ : ۴ )، سفر بشارتی خود را از آنجا آغاز کردند، واقع شده. این کلیسا، ظاهراً در سال ۴۸۰ میلادی بنا شده، و کلیسای بزرگی بوده است. کف متحرک آن با مجموعه موزائیک نادر و خارق العاده ئی که صحنه هائی زنده از فردوس طبیعت را با جانوران، پرندگان، درختان و گلها نمایش میدهد پوشیده شده است. در میان جانوران زرافه و اسب کوهی دیده میشوند که از دیدن مرغ عظیم الجثه ئی از طایفه درنا، یک فیل خروشان، شیران غران، اسبان لجام کسبخته، یک دسته آهو، گوسفندان، بزها، یک کفتار و جانوران دیگر رم کرده اند. پرندگانی که در روی پیاله منعکس شده اند عبارت اند از یک عقاب، در حالی که بالهای خود را بهم میزند، یک مرغابی، که سرش را چنگ میزند، چند طاوس و درنا و مرغابی و قاز. تصاویر مربوط به داستانهای کتاب عهد عتیق عبارت اند : از دانیال، موسی، بوتۀ فروزان و یوسف و شائول. از داستانهای کتاب عهد جدید تصویر مجوسیان، مرد توانگر و ابلعازر و اطعام پنج هزار نفر توسط عیسی بر روی پیاله منعکس است.

در هشتاد میلی شمال شرق انطاکیه ویرانه های کلیسای « سیمون مقدس » واقع است. سیمون مقدس در حدود ۳۹۰ در شمال سوریه متولد شد و سی سال آخر عمر خود را بر روی ستونهای بسر برد که ارتفاع آنها پیوسته افزایش مییافت. ستون اول شش پا و ستون آخر ثریب شصت پا ارتفاع داشت. بیشتر روزها را او در دعا و مناجات بسر میبرد و در ضمن آن از کمر تا بزمین خم شده، دوباره راست میگردد. یک تماشاجی روزی بشمردن حرکات او پرداخت، و پس از آنکه هزار و دویست و چهل بار آنرا شمرد خسته شد و از شمردن باز ایستاد، در حالی که سیمون مقدس خسته نشده بود و هنوز باین حرکت شگفت انگیز ادامه میداد. مشهور است که او یک سال تمام را روی یک پا ایستاد. از همه جا زائران برای تماشای او هجوم میآوردند، و گفته اند که هزاران تن با دیدن او به مسیحیت گرویده اند. میگویند ستاره فروزانی بر فراز ستون او نور افشانی میکرد، و جماعتی از پیشوایان دین جسد او را تا گور مشایعت کرده اند. او نمونه ئی فنا ناپذیر از قدوسین مرتاض مسیحی شناخته شده است. اندکی پس از مرگ وی، کلیسای بزرگی در محل ستون او ساخته شد که ویرانه های تأثر انگیز آن هنوز بر جا است. این کلیسا از چهار اطاق بزرگ تشکیل شده بود که بشکل صلیب در کنار هم قرار داشتند. روی این اطاق ها را با سقف پوشانده بودند و ستون سیمون مقدس، که هنوز قسمتی از آن پا برجا است، در وسط آنها قرار داشت. او اگر یوس، که بسال ۵۶۰ این کلیسا را دیده، آنرا چنین توصیف میکند: « ستونها صیقلی زیبا سقف نسبتاً بلندی را بر روی خود نگاهداشته اند. در وسط کلیسا صحنی است که در مرکز آن ستونی بارتفاع چهل ذراع قار دارد. بر روی این ستون فرشته مجسم زندگی آسمانی خود را بر روی زمین بسر برده. « صومعه های متعددی در دور این کلیسا بنا شده بود، و از روی ویرانه های شهر میتوان دریافت برای پذیرائی از زائرانی که برای زیارت این کلیسا میآمدند چه تدارکاتی مفصلی لازم بود در این شهر بعمل آمده باشد.

# فصل پانزدهم

## راههائی که پولس پیمود

در کتاب اعمال رسولان ( ۱۳ : ۴ و ۵ ) با نخستین سفر بشارتی پولس و برنابا به قبرس، که موطن برنابا بود، آشنا میشویم. قبرس جزیره طویل و زیبا و باروری است که در مشرق مدیترانه در مدخل خلیج انطاکیه واقع شده و در و در روز روشن از این بندر دیده میشود. مبشران نامبرده در شهر سیلامیس، که در آن روزگار از بندرهای مهم مدیترانه بود و مرکز بازرگانی قبرس بشمار میرفت، پیاده شدند. این شهر در کنار جلگه ئی واقع است که وسیع ترین جلگه جزیره میباشد. چنانکه کتاب اعمال رسولان روایت میکند، در زمان پولس کنیسه های متعددی در این شهر قرار داشت. با توجه باینکه سیلامیس در آن زمان مرکز مهم بازرگانی بود و یهود همواره سوداگر بوده اند، وجود این کنیسه ها را در آنجا امری عادی باید تلقی کرد. امروز در این شهر صومعه ئی هست که بنام « برنابای مقدس » خوانده میشود و در کنار آن گوری منتسب به برنابا قرار دارد. راهبان صومعه حدیثی دارند که میگویند دومین باری که برنابا همراه مرقس بجزیره آمد، مردی که پولس در نخستین سفر خود وی را نابینا ساخته بود، با وی بنای مخالفت نهاد و یهود را علیه وی بشورانید و آنها در میدان اسب دوانی برنابا را سنگسار کرده، بقتل رسانیدند.

همان شب مرقس جسد وی را ربوده، در خارج شهر دور از دیده بدخواهان بخاک سپرد. چهار صد سال بعد از این ماجرا، کلیسای قبرس در صدد برآمد خود را از سلطه و فرمانبرداری کلیسای انطاکیه برهاند، و برای حصول این منظور استدلال کرد چون خود آن کلیسا نیز بدست یکی از رسولان مسیح بنیانگذاری شده در شأن و منزلت کمتر از کلیسای انطاکیه نیست. در اثنائی که بحث و گفتگو در این باره جریان داشت، اسقف اعظم قبرس اعلام داشت برنابا در خواب بسراغ وی آمده، او را بمحل گور خویش رهنمائی کرده است، و باو تکلیف نموده که مسأله مورد اختلاف را به زنو (۱)، امپراتور قسطنطنیه، احاله کند. آنرا شکافت، و در داخل آن جسد برنابا را یافت که نسخه ئی از انجیل متی را بسینه خود نهاده است. وی آثاری را که در گور یافته بود برداشته، نزد امپراتور شتافت، و امپراتور از سخنان وی چنان بهیجان آمد که بیدرنگ شورای کلیسا را برای تأیید استقلال و خودمختاری کلیسای قبرس تشکیل داد. علاوه بر آن، شورا به اسقف اعظم اجازه داد که از آن پس نامش را با مرکب سرخ امضا کند، و این پیش از آن حق اختصاصی امپراتور بود. همچنین اسقف اعظم اجازه یافت کلاه ارغوانی بر سر نهد و عصای سلطنتی با خود حمل نماید. کلیسای قبرس در طی ۱۴۵۰ سال گذشته تا روزگار خودمان این حقوق و مزایا را با سرسختی و تنگنظری برای خویش محفوظ داشته است.

شهر سیلامیس در روزگار ما در زیر درختان انبوه کهنسال پنهان شده و از خلال درختان پایه ستونهای مرمر و بقایای سه بازار قدیمی با میدانهای وسیع که کف آنها با سنگ مرمر پوشیده و با بناهای عظیم احاطه شده بود، نمایان است. از جمله آثاری که از میان ویرانه های شهر قدیمی بدست آمده ابنیه ئی بسبک خانه های رومی است که دارای گرمابه های متعدد و دستگاه حرارت مرکزی بوده اند. در بزرگ ترین میدان شهر پلکانی است که با احتمال قریب بقین همان پلکانی میباشند که رسولان از آن گذشته اند. شهر سیلامیس و بندر آن در زمین لرزه شدیدی ویران شده است.

در وسط جزیره کانه های بزرگ مس قرار دارد که در روزگار رومیان از آنها بهره برداری میشد و آنها را هیرودیس بزرگ از آگستوس قیصر کرایه کرده بود. نکته جالب توجه اینجا است که معادل کلمه مس در زبان انگلیسی از کلمه قبرس گرفته شده است. امروز یک شرکت آمریکائی با وسائل و شیوه های نوین از این کان ها بهره برداری میکند. مبشران نامبرده از سیلامیس پافوس، که مقر فرمانروای رومی جزیره بود، در آمدند. در مجاورت پافوس دهکده ئی است. بنام « سالامیو »، که درختان زیتون کهنسال در آن روئیده است، و ساکنان آن بر خود میباندند که تخم این درختان را پولس و برنا هنگامی که برای صرف ناهار در آن توقف کردند بر زمین افشاندند. نزدیک تاماسوس گوری است که گفته میشود به مناسون تعلق دارد، و این همان شخصی است که در کتاب اعمال رسولان ( ۲۱ : ۱۶ ) نامش آمده. معروف است که این شخص بدست یوحنا تعمید یافته و به فاصله راه یکروز از اورشلیم خانه ئی داشته که در آن از پولس و لوقا پذیرائی کرده. و بعدها با خشکانین دست صرافی بی وجدان و ستمگر معجزه ئی از او سر زده است.

در پافوس مبشران به سر جیوس پولس، « خلیفه ولایت »، که مردی دانا و هوشمند بود و پس از سیسرو، خطیب مشهور رومی، باین مقام گماشته شد، برخوردند. در آن روزگار ایالات تابع روم بر دو گونه بودند. برخی از آنها تابع مجلس عوام بودند و حکومت آنها بدست « خلیفه ولایت » سپرده میشد، و گروهی دیگر را امپراتور توسط فرماندار خویش اداره مینمود. نکته جالب توجه اینجا است که وقتی لوقا از پیلاتوس، فیلکس و فستوس چون والی، و از پولس بعنوان « خلیفه ولایت » نام میبرد، در تعیین مقام و مسئولیت آنها راه خطا نرفته است. زمانی گمان میرفت لوقا در جائی که از سر جیوس پولس چون « خلیفه ولایت » قبرس نام برده دچار خطا گشته است، زیرا آگستوس، امپراتور روم، این جزیره را مستقیماً توسط والی خویش اداره میکرده است. ولی معلوم شد که اداره امور این جزیره بعدها از امپراتور به مجلس اعیان انتقال یافت. سکه ئی بدست آمده که بر آن نام یکی از « خلفای ولایت » قبرس منقوش است، و همچنین در سالهای اخیر کتیبه ئی متعلق بسال ۱۵۵ میلادی یافت شده که بر روی آن نوشته است: « در زمان پولس، خلیفه ولایت » پلینی نیز از سر جیوس پولس چون نویسنده رساله ئی درباره دانش قبرس نام میبرد، و بدینسان یک گواه دیگر بر آنانی که حضور و مقام وی را در این جزیره تأیید کرده اند افزوده میشود. «

در همین جا بود که در حضور سر جیوی پولس بحث و گفتگوی شدیدی در بین مغی بنام باریشوع علیمایا از یک طرف و پولس رسول از طرف دیگر در گرفت و به نابینائی اولی و قبول پیام پولس از طرف « خلیفه ولایت » انجامید. از اینجا دو تغییر در نحوه بیان داستان جلب توجه میکنند. نخست آنکه، نام سولس از این به پولس بر میگردد، و دیگر آنکه تا اینجا نام برنابا مقدم بر نام پولس ذکر میشد، و از ظاهر امر برمیآید که او رهبری و ابتکار عمل را در دست داشته است. ولی از این پس هر جا که از مبشران نامی بمیان آمده بنام « پولس و همراه او » از آنان یاد شده است، و این نشان میدهد که از آن پس رسولی که جوان تر بوده ابتکار عمل را بدست گرفته است. چنانکه پیداست، پولس رسول پس از آنکه بجهان رومی گام نهاد، ترجیح داد بجای سولس که نام عبری است بنام پولس خوانده شود.

مبشران پس از ترک قبرس به آسیا باز گشتند و در انطاکیه پامفلیا پیاده شدند. این شهر از جمله شانزده شهر موسوم به انطاکیه است که بدست سلوکوس نیکاتور اول بنا شدند. شهر مورد بحث، چنانکه ویرانه های آن گروهی میدهد، شهری یونانی - رومی بوده است. بقایای مجرای آب که بسبب رومی ساخته شده هنوز جلب توجه میکند. پرستشگاه اصلی شهر که برای الهه « من » (۱)، بنا شده دارای مذبح وسیعی با الواح منقور بود و خاک زیر آن مملو از استخوانهای چهارپایان است. شهر دارای دو میدان وسیع بوده که یکی از آنها بنام اگستوس قیصر و دیگری بنام تیبریوس خوانده میشده است، و در آنها بنام اگستوس قیصر و دیگری بنام تیبریوس خوانده میشده است، و در آنها طاق هائی بنا شده بود که کتیبه هائی یادبود در بر داشت. پرستشگاه « من » حاوی تصاویر سر گاو نر است که در میان تاجهای بافته شده از شاخه درختان و میوه احاطه شده اند. سرگاو نر علامتی برای « من » خدای باروری بوده است. این پرستشگاه نمونه ئی برجسته از ظرافت یونان و شکوه و عظمت ابنیه رومی است. آبی که از مجری مخصوصی بشهر میآمد توسط لوله هائی در داخل شهر تقسیم میشد. اخیراً فرمانی که بخط لاتین از میان بقایای شهر بدست آمده، بهای گندم را پس از یک زمستان سخت تثبیت میکند و سودجویان را از تجاوز و تخلف باز میدارد. پیداست که انطاکیه از شهرهای مترقی و با رونق آن روزگار بوده است.

نخستین محقق که ویرانه های انطاکیه توجه وی را بخود معطوف داشت کشیش نظامی انگلیسی مقیم از میر، بنام فرانسیس اروندل (۲)، است. این شخص در اثر تماس با برادر زنش جیمز موریر (۳)، که با نگارش کتاب حاجی بابای اصفهانی در ایران شهرت یافته است، به باستانشناسی علاقمند شد. پولس، پس از ورود باین شهر، بعیادت دیرین خود، روز شنبه به کنیسه یهود در آمد و پیام عیسی را به جماعت اعلام داشت. ظاهراً یهودیان ساکن این شهر اندک بودند، و بهمین جهت تنها یک کنیسه در آن وجود داشت. این کنیسه یقیناً بشکل کنیسه های امروزی بوده و در وسط آن میزی برای قرائت کتاب عهد عتیق قرار داشته است. صندوق حاوی نسخه خطی کتاب عهد عتیق در کنار میز در آنسوئی که به اورشلیم نزدیکتر است نهاده میشد و در اطراف میز صندلی هائی برای حاضرین چیده میشد، و زنان نیز در جای مخصوصی که معمولاً در پشت معجری مشبک یا راهرو که بآنان اختصاص داشت گرد میآمدند. لوقا شرح مبسوطی از بیانات پولس در این کنیسه میدهد که نمونه ئی از مواعیظ او برای یهودیان است. سخن پولس در اینجا دوستانه و دلنشین است. از پیشگوئیهای پیامبران یهود آغاز میشود و به یحیای تعمیر دهنده و عیسی میرسد. در نخستین هفته اقامت پولس در این شهر، یهودیان ساکن آنجا واکنش دوستانه ئی باو ابراز داشتند، ولی مخالفتی که بعداً از جانب آنان سر زد سبب گشت که پولس از یهود دل کند و به امتهای روی آورد.

---

Men (۱)

Frasis Arundell (۲)

James Morrier (۳)

این ماجرا در حقیقت مبدء تحولی در مشی فعالیت بشارتی پولس بود، زیرا از آن پس او نام « رسول برای امتهای » را به خود گرفت. بدیهی است که در شهری چون انطاکیه، که در تحت نفوذ و سلطه رومیان بود، هر تشبیهی بقانون علیه پولس از جانب یهود بی ثمر و بلا اثر میماند. از این روی، مخالفان و بدخواهان بزنان مقتدر و متنفزی که به یهودیت گرویده بودند متوسل

شدند و آنانرا علیه مبشران برانگیختند و مبشران را ناگزیر ساختند « خاک و غبار شهر را از پاهای خود افشانده »، به قونیه، یا ایقونیه، که در شصت میلی انطاکیه واقع است، رهسپار شوند.

نزدیک ایقونیه دو تپه ئی هست که بنامهای پولس و تکلا خوانده میشود. تکلا جوانی از اهالی قونیه بود که به مسیحیت گروید، و داستان او در شرح جعلی کارهای پولس و تکلا که در قرون اول میلادی در کلیساها خوانده میشد، آمده است.

تنها توصیفی که از اندام و وضع ظاهری پولس در دست داریم در همین کتاب است. نویسنده کتاب میگوید پولس « مردی بود با اندام ریز، سرکم مو، پاهای کج، تندرست، ابروان بهم رسیده، بینی نسبتاً خمیده، و شخصی پر از فیض و رحمت، زیرا گاهی چون انسان مینمود و زمانی چون فرشتگان بنظر میآمد. » ایقونیه مستعمره رومیان نبود بلکه بشیوه دموکراسی اداره میشد. از این روی، هنگامی که ساکنان آن علیه مبشران شوریدند، دموکراس آن به کریه ترین صورتی نمایان گشت، و پولس و برنابا ناگزیر گشتند به لیستره بگریزند. تنها بخش کوچکی از شهر قدیمی، که شاید همان باشد که پولس دیده، تا زمان ما باقی مانده است، زیرا این شهر بارها ویران شده و از سر نو بنا گردیده است.

لیستره بفاصله بیست و پنج میل از ایقونیه واقع است و ویرانه های آن در سال ۱۸۸۵ توسط ج. ر. سنتیلینگتون سترت (۱)، محقق آمریکائی، کشف گردیده است. در میان بقایای شهر سنگ مذبحی به ارتفاع سه و نیم اینچ بدست آمده که بر آن نام شهر بخط لاتین حک شده و ضمناً اشاره گردیده است که شهر مستعمره رومیان بوده. از آنجا که این سنگ یادگار روزگار آگستوس است، یقیناً پولس و همراه او آنرا دیده اند. در همین شهر بود که چون پولس مرد لنگ را شفا داد کاهن معبد مشتری وی را خدا پنداشت و خواست برای او قربانی بگذارد، و مردم برنابا را چون الهه مشتری و پولس را چون خدای عطارد سجده و پرستش کردند. درک اینکه چرا در لیستره مردم این مبشران را چون خدایان مشتری و عطارد پنداشتند مشکل نیست. سبب آن این بود که افسانه کهن فیلمون و بائوکیس در ذهن مردم این شهر ریشه دوانده بود. این حدیث میگوید مشتری و عطارد بصورت انسان در شهر نمایان شدند و روستائیان نامهربان آنانرا بیرون راندند. تنها فیلمون، مرد کهنسال نیک سیرت، و زن او بائوکیس با خودشروئی از آنان پذیرائی کردند. موجودی آنوقه آنان بطرز معجزآسایی افزایش یافت تا کفاف مهمانان را بدهد، و بامداد فردا در جای شهر دریاچه ئی ظاهر گشت که در آن روستائیان نامهربان به ماهی مبدل گشته بودند. بسائق همین حدیث، وقتی مردم پنداشتند خدایان فرود آمده اند، آنانرا خدایان مشتری و عطارد شمردند. بنظر میرسد که مشتری و عطارد خدایان حامی این شهر بوده اند. بر اثر کاوشهایی که در میان ویرانه های شهر صورت گرفته بقایای معبد مشتری بهمان صورتی که در کتاب اعمال رسولان توصیف شده کشف گردیده، و همچنین الواح فراوانی بدست آمده است که از طرف پرستندگان مشتری و عطارد بانان تقدیم گردیده است.

---

#### J. R. Stillington Sterret (۱)

لذا پیداست که شور و هیجانی که از مشاهده پولس و کارهای او به کاهن معبد مشتری دست داد و اعتقاد او باینکه این بار پذیرائی از این خدایان بجای شوربختی مایه برکت شهر خواهد گشت بی مبنا نبوده است. در محل شهر دربه، که مبشران از لیستره بدان رهسپار شدند و آخرین نقطه خط سیر پولس در این سفر بود، تاکنون حفریاتی صورت نگرفته است. پولس و برنابا از اینجا به انطاکیه سوریه بازگشتند.

پولس و سیلاس در دومین سفر بشارتی خود پس از عبور از برخی شهرهایی که در سفر قبلی دیده بودند به ترواس، در آسیای صغیر، رسیدند. در اینجا پولس رؤیای مرد مقدونی را که استعانت میکرد علامتی از میل و اراده خدا برای عزیمت خود به قاره اروپا تلقی میکند. در این سفر تیموتائوس در لیستره و لوقا در ترواس به مبشران میپیوندند، و بدینسان تعداد آنها ظاهراً چهار میرسد. تفاوت شیوه این مبشران برای تسخیر اروپا با راهی که خشایارشا، شاه ایران، بسال ۴۸۰ ق. م، یا قریب پانصد سال قبل از آنان، تقریباً از همان نقطه باین منظور برگزیده بود، نکته شایان توجه و آموزنده‌ای است. خشایارشا، بگواهی اسناد تاریخی با اتکای به بزرگترین نیروی نظامی آن عصر تعرض خود را آغاز کرد. هرودوت توصیفی روشن و مستند از کثرت سربازان خشایارشا و ترکیب نیروهای او باقی گذارده است. سربازان او از سراسر امپراتوری پهنای ایران، که از هند تا حبشه و از افغانستان تا شبه جزیره عربستان گسترش داشت، گردآوری شده بودند. نیروهای او از پیاده نظام، که به شمشیر و نیزه مجهز بود، تشکیل میشد و در میان سربازان او جمعی با کلاه خود برنجین، گروهی با کلاه خود ساخته شده از جرمه اسب و عده‌ئی با کلاه نمدی بودند و جامه‌های رنگارنگ گوناگون برتن داشتند. کثرت سربازان او بحدی بود که برای شمارش آنان ده هزار تن را جدا ساخته، حصارى برگرد آنان کشیدند، و چون گنجایش محوطه داخل حصار معلوم شد، از آن برای شمارش بقیه سربازان استفاده کردند. در نتیجه این احصاء معلوم شد که تعداد سربازان خشایارشا بر یک میلیون و هفتصد هزار تن بالغ است. هزار و دویست و هفت کشتی نیز که در تنگه داردانل گرد آمده بودند از سربازان او در خشکی حمایت میکردند. شاه ایران که بر تخت مرمر نشسته بود از آنجا بر این سفاین نظر افکند و از عظمت نیروی خویش خشنود گشت. فرمان حمله صادر شد و سربازان شروع کردند از روی پلی که از اجتماع قایق‌ها تشکیل شده بود خود را بکرانه اروپا برسانند.

تاریخ نتیجه این تعرض نیرومند را ثبت کرده است. میدانیم که هجوم خشایارشا با ایستادگی سخت یونانیان روبرو شد. نیروی دریائی او منهدم گشت و تنها گروه معدودی از سربازان او که ظاهراً شکست ناپذیر بودند بوطن خویش باز گشتند. هجوم خشایارشا را برای تسخیر اروپا با شیوه‌ئی که پولس بهمین منظور برگزیده مقایسه کنید چهار مرد بر آن شدند که قاره اروپا را برای مسیح تسخیر کنند. چهار مبشر تهیدست گمنام و بیسلاح کاری کردند که شاه توانای ایران بانجام آن توفیق نیافت. اینان دین و دل و شیوه زندگی مردم یونان و، با آمال سراسر اروپا را دیگرگون ساختند. خشایارشا فرمانبرداری ظاهری مردم و بوصول باج از آنان دل خوشی داشته بود. ولی نیت و هدف پولس بسی عالی تر از آن بود. هیچ فتحی، جز اینکه مردم اروپا تن و روان و فکر خود را تسلیم مسیح سازند، این مبشر بزرگ را نمیتوانست از تلاش باز دارد. با اینحال، میبینیم در همان جائی که خشایارشا با شکست مواجه شد پولس شاهد پیروزی و موفقیت را به آغوش میکشد. جنبشی که بدست او آغاز گشت، نه تنها به یونان بلکه سراسر اروپا گسترش یافت.

فیلیپی نخستین شهر اروپائی است که پولس و همراهان او برای اعلام پیام مسیح در آن توقف کردند. این شهر بنام فیلیپ مقدونی، که در قرن چهار قبل از میلاد آنرا بنا نهاد، نامیده میشود. بعدها با جنگ فیلیپی که در آن روی داد و بمغلوبیت « کاسیوس » و « بروتوس » بدست « آنتونی » و « اوکتاوین » انجامید، بر شهرت این شهر افزوده گشت. مقارن جشنی که بمناسبت این پیروزی برپا شده بود، شهر فیلیپی مستعمره رومیان شناخته شد و سربازان رومی که در جنگ شرکت جسته بودند اتباع آن گشتند. پولس و همراهان در « نیا پولیس »، که در کنار یکی از شاهراههای یونان به روم قرار داشت،



توقف کردند. خاکی را که با گذشت زمان بر این شاهراه نشسته است در نقاط متعددی از روی آن برداشته اند و در آن خراشهایی بعمق ۳ تا ۴ اینچ یافته اند که چرخ گاریهایی که از آن میگذشته اند برجای نهاده است.

در فاصله سنوات ۱۹۱۴ و ۱۹۳۸ یک رشته کاوشها و حفریات دامنه داری توسط مدرسه فرانسوی آتن در ویرانه های شهر فیلیپی صورت گرفت. حفاران مدرسه نامبرده در مرکز شهر میدانی بطول سیصد و پهنای صد و پنجاه پا یافتند که در همه طرف به پرستشگاههایی منتهی میشد، در سه سمت آن ایوانهایی قرار داشت، و انبیه بسیاری در اطراف آن ساخته شده بود. در سمت شمال بنائی است که گویا مقر فرمانروای شهر بوده. نهرهای آب که توسط رومیان در شهر احداث شده بود هنوز بصورت قابل استفاده ئی باقی مانده است. در نقطه دیگر تپیه ئی با قله مسطح، یک تماشاخانه، کلیساهایی که تاریخ بنای آنها خیلی دیرتر از زمان پولس است ساخته شده. یکی از بناهایی که ظاهراً قبل از زمان پولس ساخته شده ایوان ستونداری است که بقایای آن در انتهای غربی شهر قدیمی دیده میشود. با توجه بعادت رومیان باستان، میتوان احتمال داد که این بنا پس از آنکه شهر مستعمره رومیان شد بنا گردیده و ظاهراً امتهای پومریم را، که خدایان بیگانه را بدان راهی نبوده، تعیین میکردند. بفاصله تقریباً یک میل از این شهر، در کنار شاهراه، به رود « گنجاتیس » میرسیم که از آن در کتاب اعمال رسولان ( ۱۶ : ۱۳ ) نام برده شده، و مبشران در کنار آن بگروهی از زنان دیندار برخوردارند که در روز سبت مشغول بجا آوردن مراسم دینی خود بودند. لیدیا، دلال ارغوان، که نخستین زن اروپائی است که مسیحیت را پذیرفت، یکی از همین زنان بود.

« گنجاتیس » رودی است به پهنای ۱۰ - ۱۲ یارد که آب زلالی در آن جاری است. این شهر چون پایگاه نظامی بود و چون از نظر سوداگری اهمیت چندانی نداشت، یهودیان آن بسیار اندک بودند. شهری نیز که دختری مال اندیش در آن شفا یافت، مبشران مضروب و زندانی شدند، هنگام شب زمین لرزه ئی در آن حادث گشت و زندانبان به مسیحیت گروید، از نظر اهمیت و مقیبت نظامی بهمین شهر شباهت داشت. احساسات گرم و آتشین پولس نسبت به مسیحیان این شهر از نامه او به « فیلیپیان » پیداست. این نامه از آن جهت که از سخنان گله آمیز و تحذیر کننده خالی است با سایر نامه های پولس تفاوت دارد.

رسولان از اینجا به تسالونیکه رهسپار شدند. تسالونیکه نیز در آغاز همان شاهراه بفاصله هفتاد میل از شهر قبلی قرار داشت. این شهر، بسال ۳۱۵ ق. م. بفرمان « کاساندر » ساخته شده، و بنام زن او که خواهر اسکندر کبیر است نامیده شده. در جنگ فیلیپی تسالونیکه از فاتحان پشتیبانی کرد و بهمین جهت شهری آزاد اعلام شد. خیابان اصلی آن در امتداد همان شاهراه معروف احداث شده است. بر دروازه ویران آن، که « دروازه واردار » نام دارد، این عبارت دیده میشود: « در زمان پولتیارخ ها » این کتیبه از این جهت قابل ملاحظه است که قیل از کشف آن گروهی از ناقدان لوقا را، که در کتاب اعمال رسولان ( ۱۷ : ۶ ) از فرمانروایان این شهر بعنوان پولتیارخ نام برده، متهم باستعمال القابی میکردند که در تاریخ آنها را بیاد ندارد. علاوه بر این، کتیبه های متعدد دیگری که حاوی این لقب اند از زمان آکستوس بیادگار مانده. پس انتقادی که از این نظر بر اعمال رسولان میشد پایه و مبنای صحیحی نداشته است. در همین شهر تسالونیکه بود که مخالفان با اشاره بکارهای مبشران گفتند: « اینان جهان را زیر رو کرده اند. »

کمی پس از آن در شهر آتن، که کانون فرهنگ و معماری و دانش یونان بود، بار دیگر به پولس بر میخوریم. تماشای این شهر و مشاهده آثار و ابنیه شگفت انگیز آن در فکر و روح پولس چه اثری بخشیده است؟ که او با ملاحظه پیروزیهای درخشان مردم این شهر در زمینه فرهنگ و هنر و معماری از خود پرسیده باشد آیا دین ساکنان آتن برای

ارشاد آنان کافی نیست؟ هنوز در این شهر آثاری بچشم میخورد که تاکنون دست بشر در زیبایی و فریبندگی نظیر آنها را نیافریده است. بسیاری از نویسندگان و جهانگردان شکوه و زیبایی خیره کننده آنرا ستوده اند. بسال ۱۸۴۱ و. م. لیک در ویرانه های آتن بکاوش پرداخت، و سپس شش مؤسسه خارجی با همکاری دولت یونان این کار را بمیزان وسیعی ادامه دادند. مرکز شهر که « آکروپولیس » نام داشت بر صخره بلندی بارتفاع پانصد و دوازده پا، که از عصر حجر جدید پیوسته مسکون بوده، بنا گردیده است. آتن شهرت خود را در قرن هفتم ق. م. بدست آورد و مقارن جنگ با ایران خود را برهبری حکومت های یونان رسانید. در فاصله سالهای ۴۴۳ - ۴۲۹ ق. م. این شهر برهبری و سرپرستی « پریکلسی » (۱) باوج ترقی و عظمت رسید و با استفاده از هنر « فیدداس » (۲)، پیکر تراش نامی، خود را با ابنیه عمومی، پرستشگاه ها و آثاری هنری فراوان بیار است. با استفاده از مصالحی که در جنگ ماراتون بر جای مانده بود « فیدداس » پیکر عظیم « آتنا » را از مفرغ بارتفاع هفتاد پا ساخت و آنرا در « آکروپولیس » قرار داد. بلندی و عظمت این پیکر بحدی بود که کشتیانی که با صفاین خود از دماغه « دانیوس » میگذشتند آنرا از دور میدیدند و اشعه خورشید که بر نیزه و کلاه خود آن میتابید چشم آنانرا خیره میساخت. علاوه بر آن، پیکر دیگری برای آتسا در داخل معبد پارتنون برپا شد. این پیکر آتنا از چوب بارتفاع چهل پا ساخته شده بود و روی آنرا با عاج پوشانده بودند. چهره و دستها از عاج، چشمها از جواهرات گرانبها، و گیسوان و کلاه خود آن از طلا ساخته شده بود. « مهافی » (۳) نوشته است: « در سراسر جهان ویرانه ئی نیست که این همه زیباییهای شگفت انگیز تاریخی در خود گرد آورده باشد. فرهنگ و تمدن جهان در یونان، تمدن یونان در آتن، تمدن آتن در آکروپولیس، و تمدن آکروپولیس در پارتنون تجلی کرده است. « میزای شیوع فساد اخلاق در یونان آن روزگار از اینجا معلوم میشود که « فیدداس » طلائی را که در مجسمه بکار برده بود چنان ساخت که از آن قابل تفکیک باشد. سپس هنگامی که او را متهم باختلاص طلائی مزبور کردند، او قطعات طلا را از پیکر جدا ساخته، توزین نمود.

---

Pericles (۱)

Phidias (۲)

Mahafy (۳)

پس از آکروپولیس، مهم ترین محله شهر بازار آن بود که ضمناً مرکز فرهنگی نیز بشمار میرفت. لوقا در کتاب اعمال رسولان ( ۱۷ : ۲۱ ) به کنجکاوی ساکنان آتن اشاره میکند، و گروهی از نویسندگان دنیای قدیم نیز آنرا تأیید کرده اند. بروایت لوقا، در همین جا بود که پولس با یهودیان مردمان دیندار و دیگران مباحثه کرد. مدرسه باستان شناسی آمریکائی با برداشتن در حدود دویست و پنجاه هزار تن خاک بخش وسیعی از این بازار بصورت اول در آورده است.

این بازار با بنه‌های شگفت انگیز - از جمله ایوانهای ستوندار، معبد آپولو پتراس، طالار شورای پانصد نفری، بنای مدور شورای اجرائیه، معبد آریس، طالار موسیقی و کتابخانه - محصور بود. در چنین شهری بود که پولس پیام مسیح را بگوش مردم رسانید.

در کتاب اعمال رسولان ( ۱۷ : ۲۲ و ۲۳ ) میخوانیم که پولس در آتن با مردمی که بر کوه مریخ گرد آمده بودند سخن گفت. این کوه صخره ئی بارتفاع سیصد و هفتاد و هفت پا است که در شمال غرب « آکروپولیس » قرار گرفته. قریب پانزده یا شانزده پله که در روی صخره تراشیده شده به زمین همواری در بالای کوه منتهی میشود. در سه طرف محوطه مزبور نیمکت های سنگی چیده شده است. اینجا محل انعقاد شورائی بود که از بزرگان شهر آتن تشکیل میشد و در نخستین ادوار تاریخ یونان عالی ترین مرجع سیاسی و دینی بشمار میرفت. نکته شایان توجه اینجاست که سخنان پولس در این شهر با آنچه وی به یهودیان انطاکیه میگفته تفاوتی شگرف دارد. وی در آتن به کتاب عهد عتیق که مضامین آن بگوش یونانیان نا آشنا و نامفهوم بود اشاره ئی نمیکند، ولی در ضمن بیانات خود از گفتار شعرا و فیلسوفان یونان شاهد میآورد و به مذبح ها و پرستشگاههای ساخته شده بدست انسان اشاره میکند. اشاره او به مذبح و خدای ناشناخته بنظر باور نکردنی میآید، ولی نویسندگان متعدد صحت آنرا تأیید کرده اند. شخصی بنام اپولونیوس، اهل تیانا که مقارن سفر پولس به آتن از این شهر دیدن کرده، میگوید: « شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همه خدایان به نیکی یاد کند، بخصوص در آتن که مذبح هائی باحترام خدایان ناشناخته برپا گشته است. » جغرافیائی بنام پائوسانیوس، در نیمه قرن دوم به آتن سفر کرده، مینویسد که در فاصله بندر و شهر آتن به مذبح های خدایان ناشناخته برخورده است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولومپیا نام میبرد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه ئی بدست آمده که در آن گفته میشود: « به خدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، درباره یکی از ایمان آورندگان آن شهر، بنام دیونیسیوس آریوپاگی، احادیث شنیدنی نقل کرده اند. گفته میشود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم بسر برد. بعدها او از طرف کلمنت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره ئی در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سر انجام بمقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته میشود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه « مارتی » که امروز کوه شهید نامیده میشود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمره قدسیین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه بنام دیانیسیوس مقدس یا دنیس مقدس شهرت یافته و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

پولس و همراهان از شهر آتن به قرننوس رهسپار شدند. این شهر، بخلاف آتن اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار میرفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مانده، ولی تیموتائوی و سیلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرننوس شرکت کرده اند. این شهر در مغرب برزخ باریکی که پلپونزی را به سرزمین اصلی یونان میپیوندد قرار داشت. تقریباً رو بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی هائی که از اسپانیا، سیسیل و روم میآمدند در بندر قرننوس لنگر میانداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی های کوچک میتوانستند در آن از بندی به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی های بزرگ را تخلیه کرده، با گاری یا چهار پایان حمل میکردند. بدینسان، کشتی ها هنگام طوفان و تلاطم دریا از پیمودن راه پر پیچ و خمی که از میان صخره های خطرناک بر دور بندر « مالیا » میگذشت، بی نیاز میگشتند. سترابو نوشته است: « وقتی مالیا را دور میزنی، امید بازگشت به وطن را از سر بیرون کن. » تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ۶۶ میلادی وارد مرحله عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین رمین را کند و شش هزار تن از یهودیان را که « وسپاسین » در جنگ با یهود آنرا باسارت آورده بود برای حفر کانال بکار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که میگفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفر این کانال سبب خواهد شد که جزیره گرانیهائی بزیر آب

رود، نزون از ادامه کار منصرف شد. لذا، این طرح بفراموشی سپرده شد، تا در فاصله سنوات ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامه عمل پوشانند. کانال جدید چهار میل طول دارد و روی آن پلی بارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده است.

قرنتوس در نتیجه رونق یافتن بازرگانی و دادو ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت و عظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش « افرو دیت » بوده است. در حدود سال ۶۰۰ ق. م. قرنتوس یکی از مهم ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست باستانشناسان افتاده است. بسال ۱۴۶ ق. م. در جنگ بارومیان قرنتوس بکلی ویران گشت و ساکنان آن بغلامی فروخته شدند. صد سال بعد، یعنی در سال ۴۶ ق. م. ژولیوس قیصر شهر را از نو بنا کرد و گروهی از اهالی ایتالیا و یونانیان پراکنده را در آن جا داد. از آن پس شهر بسرعت توسعه یافت و مقر حکومت ایالتی آگستوس، یا همانگونه که در اعمال رسولان ( ۱۸ : ۱۲ ) آمده مقر خلیفه ولایت گشت. ترقی آن ادمه، یافت تا در قرن پانزده بدست ترکان عثمانی سقوط کرد و قرنتوس در مرکز سرزمینی واقع است که زرشک آن شهرت دارد و کلمه زرشک در زبان انگلیسی از نام همین شهر گرفته شده. در قرون اخیر دو بار، یکی در ۱۸۱۵ و دیگری در ۱۹۲۸، زمین لرزه این شهر را ویران ساخته.

از سال ۱۸۹۶ یک رشته حفریاتی توسط مدرسه باستانشناسی آمریکائی در قرنتوس آغاز شده. در نتیجه تحقیقات هیئت های اعزامی این مؤسسه، معلوم شده است که شهر قدیم قرنتوس در دو سطح مختلف که یکی صد پا بلندتر از دیگری است بنا شده. در پشت شهر کوههایی قرار دارد که ارتفاع آنها به هزار و پانصد پا میرسد. شهر با دیواری بطول شش میل محصور بود و از آن یک دیوار مضاعف بطول دو میل و ارتفاع چهل و یک پا به بندر « لکایوم » کشیده شده بود. بر سر راه لکایوم در شمال شهر دروازه باشکوهی ساخته شده بود. در شمال غرب شهر بسال ۶۰۰ ق. م. معبدی برای اپولو بنا گردیده بود که از آن هفت ستون هنوز پا بر جا است. علاوه بر این، پرستشگاهی برای افرو دیت در آن ساخته شده بود که هزار تن کاهن زن به خدمتگذاری آن اشتغال داشتند. در زیر دکانها قنات سر پوشیده نی یافت شده که ظاهراً برای آوردن آب آشامیدنی و، همچنین، خنک ساختن هوا از آن استفاده میشده است. کتیبه نی که در اینجا بدست آمده از دکانهای شهر با همان عنوان یاد میکند که در کتاب اول قرننیان ( ۱۰ : ۲۵ ) از آن یاد شده است. کتیبه دیگری از شخصی بنام ارستوس نام میبرد. آیا ممکن است این همان شخصی باشد که در اعمال رسولان ( ۱۹ : ۲۲ ) و رومیان ( ۱۶ : ۲۳ ) از او نام برده شده؟ محتمل است این همان شخص باشد، زیرا چون بروایت رساله به رومیان وی خزانه دار شهر بوده و شخص برجسته نی بشمار می آمده است. بسال ۱۸۹۸، لوحی در نزدیکی راه لکایوم بدست آمده که بر آن نوشته « کنیسه یهود » و تاریخ آن از سال صد ق. م. تا دویست میلادی است. ممکن است این لوح سر در همان بنائی بوده باشد که پولس در آن موعظه کرد. پولس در رساله اول به قرننیان ( ۱ : ۲۶ ) از این ماجرا چنین یاد میکند: « بسیاری از دعوت شدگان توانا نیستند. » این سنگ در کنار محله مسکون شهر یافت شده و محتمل است خانه تیتوس یوستوس که در کتاب اعمال رسولان ( ۱۸ : ۷ ) بدو اشاره رفته، در مجاورت آن واقع بوده باشد. در این شهر سکوی بلندی دیده شده که محققاً مسند غالیون، والی شهر بوده، و همان جایی است که پولس را، همانگونه که کتاب اعمال رسولان ( ۱۸ : ۱۱ - ۱۷ ) روایت میکند، در آن در برابر غالیون حاضر ساختند.

تاریخ غالیون را در برادر سنکای فیلسوف میشناسد، و تاکیتوس (۱) و دیوکاسیوس (۲) بنام وی اشاره کرده اند. کتیبه نی متعلق بسال ۲۶ سلطنت کلادیوس یا سال ۵۲ میلادی، در کنار خلیج قرنتوس بفاصله شش میل از ساحل یافت شده که نویسنده در آن به گزارشی که از « دوستم لوکیوس جونوس غالیون، خلیفه ولایت اخائیه » دریافت داشته اشاره میکند.

این کتیبه، نه تنها گواه بر حضور و مسئولیت غالیون در آن ناحیه است، بلکه تاریخ ورود پولس را به قرن‌توس نیز تعیین می‌کند. با توجه باینکه هنگام ورود غالیون به قرن‌توس یک سال و نیم پولس در این شهر اقامت داشت و از طرفی غالیون باید قبل از تقریر گزارش یاد شده اقل‌چند ماهی در آنجا مقیم بوده باشد، معلوم می‌شود که پولس در حدود سال پنجاه میلادی باین شهر رسیده است.

شهر تازه قرن‌توس ثروتمند بود، ولی شهر اشرافی بشمار نمی‌رفت. این شهر بسرعت توسعه یافت و اوباش و ارازل از همه جا برای اشتغال بکار و فعالیت بدان روی آوردند. از این روی بعنوان مرکز شرارت و میگساری انگشت نما شد. در نمایشهای آن عصر معمولاً بازیگرانی که نقش میگسار را ایفا می‌کردند از اهالی قرن‌توس بودند و قرن‌توسی شدن مفهوم آلودگی بفساد و انحطاط اخلاق را در برداشت. چنانکه از رساله اول به قرن‌تینان ( ۶ : ۹ - ۱۱ ) برمی‌آید، کلیسای جوان و نویناد این شهر از مردمی که باین مفساد آلوده بودند تشکیل شده بود، و سایر مندرجات این رساله حاکی است که اینان افرادی سست، پرخاشگر، خودبین و دستخوش عقاید اشفته بوده اند. در همین شهر بود که فرسکا و اکیلا، که همراه یهودیان دیگر بامر کلادیوس از روم اخراج شده بودند به پولس پیوستند. تاکیتوس اخراج آنانرا از روم تأیید می‌کند و می‌گوید اینان پیوسته بتحریک شخصی بنام کزستوس آشوب برپا می‌ساختند، و منظور او از این آشوبها، بیگمان حملاتی است که از جانب یهودیان به مسیحیان تازه میشد. در هشر قرن‌توس پولس و فرسکا و اکیلا به کار خیمه دوزی و فروش آن پرداختند. ظاهراً شهری چون قرن‌تس جای مناسبی برای این کار بوده است.

---

### Tacitus (۱)

### Dio Cassius (۲)

یکی دیگر از خصوصیات شهر قدیم قرن‌توس مسابقات موسوم به « برزخی » است که هر دو سال یکبار در این شهر برپا میشد و در میان آنها مسابقات المپیک از همه بیشتر شهرت داشت. از آنجا که پولس دو سال متوالی در این شهر اقامت داشت، بگمان یکی از این مسابقات هیجان انگیز را دیده است. در نامه های او به مسیحیان شهر قرن‌تس مکرر باین مسابقات اشاره رفته است. مثلاً، در آیات ۲۴ تا ۲۷ باب ۹ رساله اول به قرن‌تینان، پولس هنگامی که از این مسابقات یاد میکند از مسابقه دو، جایزه ئی که به برندگان مسابقه داده میشد، از تمرینات دشواری که ورزشکاران برای آماده شدن جهت شرکت در مسابقه می‌کردند و تاج پیروزی که بسر قهرمانان نهاده میشد، سخن می‌گوید. در قسمتهای دیگر رسالات پولس به اشارات دیگری که به دوره مسابقات داوران، پیکار با جانوران و منادی مسابقه شده بر میخوریم. همچنین چنانکه از نوشته های دیگران برمی‌آید، ورزشکارانی که خواهان شرکت در مسابقات و زور آزمائی بودند سوگند یاد می‌کردند که از ده ماه قبل از آغاز مسابقات خویشان را با انجام تمرینات دثیث و دشوار برای شرکت در آن آماده سازند. بدینسان، ملاحظه میشود توصیفی که در کتاب اعمال رسولان و رسالات پولس از وضع زندگی در شهر قرن‌توس شده تماماً با آنچه از این بابت در رسالهای اخیر دستگیر باستانشناسان شده سازگار است.

اقامت پولس در شهر افسوس سه سال طول کشید، و این از مدت اقامت وی در هریک از شهرهای دیگری که او در سفرهای بشارتی خود از آنها دیدن کرده طولانی تر است. در زمان پولس دیر زمانی از هنگام تأسیس شهر افسوس میگذشت. این شهر در طول تاریخ خود حوادث فراوان دیده و متوالیاً بدست کروئوسوس، کوروش، اسکندر و رومیان مسخر شده بود. در زمان نامعلومی افسوس پایتخت ایالت بود و در زمان پولس در ردیف انطاکیه و اسکندریه قرار داشت و یکی از بزرگ ترین شهرهای امپراتوری روم شرقی بشمار میرفت. افسوس در ساحلی غربی رود « کایستر » بافاصله سه میل از دریا بنا شده ، و در زمان پولس، چون رود نامبرده قابل کشتیرانی بوده، از آن برای بارگیری و باراندازی کشتی ها استفاده میشده است. نزدیک ترین ایستگاه راه آهن به این شهر « آياسالوک » (۱) نام دارد که مخفف « آگیوس تئولوگوس » (۲) میباشد، و این لقبی است که به یوحناى حواری، که سالهای آخر عمرش را در این شهر گذراند، داده شده بود. ژوستین امپراتور در افسوس کلیسای زیبایی بیادگار نهاده است.

افسوس بویژه برای پرستش آرتیمس شهرت داشت. آرتیمیس در اصل خدای محلی این شهر بود، ولی یونانیان آنرا معبود خویش ساختند و با دیانا خدایشان یکی گردانیدند. باستانشناس انگلیسی بنام ج. ت. وود (۳) بسال ۱۸۶۳ در محله متروک افسوس به کاوش پرداخت و امیدوار بود که به معبد دیانا دست یابد. شش سال مجاهدات او توأم با سختی ها و ناملایمات فراوان بدون اخذ نتیجه ادامه یافت، تا سرانجام لوحی بدستش افتاد که وی را به محل معبد دیانا راهنمایی کرد. در این لوح به پیکرهای ذرین و سیمین بوزن ۶ - ۷ پوند، که به دیانا تقدیم شده و در معبد آن جای دارد اشاره رفته است.

---

Ayasaluk (۱)

Agios Theologos (۲)

J. T. Wood (۳)

برای شستشوی این پیکرها و مراقبت از آنها اهالی افسوس ترتیب خاصی داشتند، بدینسان که در روز تولد دیانا پیکرها را در طی مراسمی آمیخته بوقار و شکوه از دروازه « ماگنژین » (۱) به تماشاخانه شهر میبردند و از دروازه « کورسین » (۲) به معبد باز میگردداند. با تفحص در امتداد راهی که این دو دروازه را بهم میپیوندد، باستانشناس نامبرده سرانجام موفق شد به ویرانه معبد که در حدود یک میلی شمال غرب شهر قرار دارد دست یابد.

از حفریاتی که بعدها بدست باستانشناسان انگلیسی و اطریشی در افسوس صورت گرفته نتایج شگفت انگیز دیگری بدست آمده است. معبد اصلی در قرن ششم قبل از میلاد حرم شاده ئی با سقف چوبی بوده است. بعدها در جای این حرم پرستشگاه های دیگری ساخته شد و ساختمان یکی از آنها که در سال ۴۳۱ ق. م. وقف شد صد و بیست سال بطول انجامید. این پرستشگاه طعمه حریق شد و در جای آن در حدود سال ۳۵۰ ق. م. بنای معبد یونانی آغاز گشت که اسکندر آنرا بیابان رساند. این بنا بپهنای صد و شصت و بلندی سیصد و چهل پا بود. در آن صد ستون مرمر بارتفاع پنجاه و پنج پا قرار داشت. سقف آن با تخته سنگهای بزرگ مرمر آراسته به نقوش و طلا پوشیده بود. مسافری که این پرستشگاه را دیده مینویسد: « من دیوارها و باغهای معلق بابل قدیم، پیکر خدای المپیک، مجسمه عظیم الجثه رودس، رنج و تعبى را که صرف ساختن اهرام مرتفع شده، و گور قدیمی موزولوس را دیده ام. ولی وقتی چشمم به معبد افسوس که سر در میان ابرهای آسمان فرو

برده است افتاد، همه این خاطرات را فراموش کردم. « حقیقتاً این معبد سزاوار آن بود که اهالی افسوس بگویند: « بزرگ است دینای افسوسیان! »

ساکنان افسوس را عقیده بر این بود که پیکر دیانا از آسمان افتاده است. در صورت صحت این ادعا، محتمل است که این سنگ از احجار سماوی بوده باشد. یکی از ماههای سال در افسوس به زیارت اختصاص داشت. در طول این ماه اهالی از کلیه فحالیتهای و شماغل عادی دست میکشیدند و برنامه هائی اجرا میکردند که شامل مسابقات پهلوانی، نمایش و حرکت دسته های مذهبی بود. هزارها قبر سیمین بعنوان یادگار به زوار فروخته میشد. در روزهای جشن پیکر عظیم دیانا را روی گاری که با قاطر و گوزن و آهو کشیده میشد در شهر حرکت میدادند. در زیر مذبح پرستشگاه هزاران قطعه اشیاء ساخته شده از زر و کهر با بدست حفاران افتاده است که در میان آنها پیکر ارتیمس نیز دیده میشود. هویت این معبد از روی پایه های ستونهای منقوش معروف آن که اکنون در لندن بمعرض تماشای مردم نهاده شده، مشخص گردیده است.

پولس همچنانکه در کتاب اعمال رسولان ( ۲۰ : ۳۱ ) آمده، در این شهر به کار و موعظه پرداخت. بعد از ظهر را در مدرسه تیرانوس (۳) تدریس میکرد، و در اینجا چنان موفقیتی نصیب وی گشت که بسیاری از مردم با میل و طیب خاطر کتابهای سحر و افسون را بارزش پنجاه هزار قطعه نقره آورده، آتش زدند. کار پولس چنان لطمه ئی به رونق بازار بت فروشان زد که آنان مردم را علیه پولس شوراندند و جماعتی از مردم به تماشاخانه ریخته، فریاد بر آوردند: « بزرگ است دینای افسوسیان! » تماشاخانه ئی که این تظاهرات در آن روی داد کاملاً از زیر خاک بیرون آورده شده.

---

Corissian (۲)

Magnesian (۱)

Tiranus (۳)

این تماشاخانه بروی تپه ئی مشرف بشهر که گودی میان آن آنرا بصورت آمفی تاتر طبیعی در آورده و گنجایش بیست و پنج هزار تماشاچی را داشته است واقع بود. نمای جالب این تماشاخانه را با مجسمه های زیبا تزئین کرده بودند. چنانکه از بقایای آن برمیآید، پس از زمان پولس بنای تماشاخانه تجدید شده، ولی محل آن تغییر نکرده است. راهی نیم میل و بپهنای سی و پنج پا از تماشاخانه به بندر کشیده شده است. در این شهر میدانی قرار داشت که در میان بناها، پرستشگاه ها، ایوانها مسقف و کتابخانه ئی محصور بود. یک دروازه تاریخی بر سر راه بندر قرار داشت.

یکی از آثاری که از زمان نسبتاً متأخر در افسوس مانده ویرانه کلیسای مضاعف « مریم باکره » است که شورای کلیسائی معروف افسوس بسال ۴۳۱ در آن تشکیل شده. علاوه بر این دخمه های زیرزمینی وسیعی در این شهر قرار دارد که آنها را به افسانه هفت خفته ربط میدهند. افسانه نامبرده میگوید در سال ۲۵۰، مقارن جفای « دکیان » (۱)، هفت نفر مسحس به دخمه های زیر زمینی پناه بردند. بفرمان امپراتور مدخل دخمه ها را مسدود کردند تا مسیحیان در درون آنها جان بسپارند. ولی اینها بخواب طولانی فرو رفتند و دویست سال بعد که درها گشوده گشت زنده و تندرست از دخمه خارج شدند، نزد تئودوسیوس (۲) دوم، امپراتور، و اسقف ماگزیم (۳) پایداری خود را در ایمانشان تأیید کردند و بسال ۴۵۰ میلادی بدرود زندگی گفتند.

آخرین شهری که میخوانیم پولس در آن اقامت گزید روم بود. در زمان پولس هشتصد سال از زمان تأسیس این شهر میگذشت. هفت رشته تپه های معروفی که شهر بروی آنها بنا شده چون انگشتان دست بسوی رود تیبر اشاره میکردند و ارتفاع آنها بتفاوت از صد و پنجاه تا چهار صد و پنجاه پا بود. شهر روم نخست در جلگه بنا شد و سپس متدرجاً چون تهران کنونی وسعت یافت و دامنه آن بارتفاعات اطراف کشیده شد. این شهر از محلات فقیر نشین پراردحام، بناهای با شکوه دولتی، خانه های مردم متوسط، ویلاهای توانگران، و باغها و اقامتگاه های زیبا بر روی تپه ها تشکیل شده بود و در کنار رود تیبر لنگرگاه ها و باراندازهایی داشت. شهر روم چون همه شهرهای باستانی با دیوار محصور بود. طول این دیوارها در سه سمت شهر در زمان پولس به پنج میل میرسید و در سمت دیگر رود تیبر آنرا محاصره کرده بود. در دور شهر خندقی بعمق سی و پهنای صد و سی پا احداث شده بود و در خارج آن دیوار شهر با سی و بلندی و صد پا ضخامت قرار داشت و در آن انبارهای متعددی برای اسلحه و سربازان ساخته شده بود. رود تیبر با هفت پل قطع میشد که وجود آنها در زمان جنگ مایه تشویش و نگرانی مدافعین شهر بود.

آب توسط مجاری معروفی که روی آنها را با طاقهای محکمی پوشانده بودند از چشمه ها و جویبارهای واقع در کوههای اطراف بشهر آورده میشد. آب پس از خروج از هفت دریچه بزرگ که در انتهای مجاری مزبور تعبیه شده بود در صد مخزن بزرگ ذخیره میشد و از آنجا به هفیصد استخر و پانصد فواره که در میدانهای عمومی شهر قرار داشت جریان مییافت. آب گرمابه های مجلل عمومی نیز که محل اجتماع مردم عشرت طلب بود از همین مخازن تأمین میشد.

---

Theodosius (۲)

Decian (۱)

Maxim (۳)

روم نیز چون دیگر شهرهای قدیم دارای میدان مرکزی وسیعی بعرض و طول صد و پنجاه و سیصد پا بود و در انتهای آن سکوئی بارتفاع یازده و طول هشتاد پا برای نشستن شخصیتهای برجسته و ممتاز شهر قرار داشت. این میدان مرکز دینی، قانونی و بازرگانی شهر بشمار میرفت. در آن معبدی نیز برای خدایان مختلف بنا شده بود. گفته میشود که آگستوس هشتاد و دو معبد از این معبدها را مرمت کرده است. علاوه بر معابد مزبور، حرم ها، مذبح ها و بیکرهای متعددی در این میدان بچشم میخورد.

شهر روم درای دو تماشاخانه رو باز بزرگی بود که هریک گنجایش بیست هزار نفر را داشت. برای مسابقات عمومی و مسابقات شمشیر زنی سه میدان پهناور و بنامهای نرو، فلامینیوس و ماکزیوس در این شهر قرار داشت که طول و عرض آخری به هفتصد و صد و سی یارد میرسید. این میدان محتملاً دویست هزار نفر را در خود جا میداده است. طاق هائی بیاد آگستوس و تیبریوس در شهر ساخته شده بود و در نقاط مختلف شهر بیکر سیصد تن از افراد مهم مشهور و گمنامی که امروز آنانرا نمیشناسیم قرار داشت. تازه ترین اسلوب تزئینی که در زمان پولس در این شهر رواج داشت عبارت بود از تعبیه ستونهای آراسته که مقدار آنها در شهر به چهار صد میرسید. علاوه بر اینها، باغها و گردشگاه های کوچک متعدد در این شهر قرار داشت. خلاصه، این شهر از هر جهت سزاوار آن بود که پایتخت جهان باشد.



ولی در کنار ابنیه زیبا و باشکوه این شهر محلات وسیع فقیرنشین نیز قرار داشت که از کوچه های تنگ و پیچ در پیچ و خانه های چهار یا پنج طبقه پرازدحام تشکیل میشد. در این محلات فرو ریختن ناگهانی دیوار یا کف اطاق و آتشسوزی مخرب از سوانح عادی بود. تنها بوسیله مبارزه با آتشسوزی سطلهای آب و پتوهای مرطوب بود. هزینه اداره آتشنشانی با وجوه پرداخت شده از جانب مالکان خانه هائی که گرفتار آتشسوزی میشدند تأمین میگردد. هنگام وقوع آتشسوزی مأموران اداره آتشنشانی به محل درباره هزینه آن گفتگو میکردند. هرگاه درباره میزان آن در بین آنها تراضی و توافقی حاصل نمیشد، آتش نشانان از آنجا دور میشدند و میگذاشتند که آتش بنا را سر تا پا به خاکستر مبدل کند. چون وسیله ئی برای گردآوری زباله در شهر وجود نداشت، کوچه های باریک از فضولات انباشته میشد. آبهای راکد اطراف شهر نیز وسیله ئی برای پرورش پشه بود. از این روی نباید از شدت شیوع بیماریهای واگیر در این شهر تعجب کرد. کوچه های شهر هنگام شب در تاریکی فرو میرفت و از این جهت، با اینکه هفت هزار پاسبان به پاسداری آن مشغول بودند، دزدی در آن بشدت رواج داشت و امری عادی بشمار میآمد. هنگام روز بوسائط نقلیه جز گاریهای دولتی اجازه حرکت در شهر داده نمیشد، از این روی شبهای آن با صدای گوشخراش چرخ گاریهایی که مشغول برآوردن احتیاجات اهالی بودند بسیار ناراحت کننده بود. نوع مال التجاره آن بصورت روشنی در کتاب مکاشفه یوحنا ( ۱۸ : ۱۰ - ۱۳ ) توصیف شده. فهرست مفصلی که نویسنده کتاب از این کالاها میدهد به « گله ها، اسبان، عرابه ها اجساد و نفوس مردم » پایان مییابد.

ورود زبان مردم این بود که کلیه راهها به روم منتهی میشوند و راههایی که بدست رومیان ساخته شده از همه راه ها بهتر و کامل تر است. پولس از راه مسوم به « آپین » که مشهور ترین راه آن روزگار بود، به روم وارد شد. این راه از روم به « کاپوا » کشیده شده بود و بعداً تا « برونسیوم » امتداد یافت. و هنوز قسمتهائی از آن مورد استفاده است. راههایی که رومیان میساختند معمولاً شامل چهار طبقه بود. طبقه زیرین از تخته سنگ تشکیل شده بود روی آنرا با قلوه سنگ میپوشانیدند، طبقه سوم را اندود سخت و محکمی تشکیل میداد، و روی این طبقات با سنگهای تخت کثیر الاضلاع پوشانده میشد. در بعضی نقاط ارتفاع این راهها به سه پا میرسید. میتوانین احساسات پولس را هنگام عبور از این راه مشهور در برخورد به عرابهای فراوانی که بسوی روم در حرکت بودند، در حین تماشای مجاری آب که در امتداد راهها کشیده شده بود، و سرانجام هنگامی که نمای پرستشگاهها و ویلاهای این شهر از دور در برابر دیدگانش نمایان شد در نظر مجسم سازیم.

# فصل هفدهم

## هفت کلیسای مکاشفه

در نخستین فصول کتاب مکاشفه با پیامهائی با پیامهائی که به هفت کلیسای واقع در مغرب آسیای صغیره فرستاده شد آشنا میشویم. اکنون اجازه دهید چند لحظه توجه خودمان را باین شهرها معطوف داریم و ببینیم باستانشناسی درباره این شهرها و ارتباط و مناسبت پیامهای مزبور با حال ساکنان آنها چه میگوید.

نخستین این شهرها افسوس است. چون قبلاً درباره این شهر بتفصیل بحث کرده ایم، در اینجا بیاد آوری خطاری که در آیه پنج از فصول دوم کتاب مکاشفه به این شهر شده و گفته شده است « چراغدانان را از مکانش نقل میکنم » اکتفا مینمائیم. امروز در جای این شهر جز بیابان و در جای بندر آن جز مردابی بچشم نمیخورد. حتی رودی که در آن جاری بوده از گل و لای انباشته شده و دیگر قابل کشتیرانی نیست. کلیساهای آن ویران شده و حقیقتاً چراغدانان آن از جایش نقل گردیده است.

اسمیرنا ( از میر ) در پنجاه میلی شمال افسوس واقع است، و در بین آن و شهر افسوس درباره حق استفاده از القاب نگهبان معبد و محافظ دین اختلاف و کشمکش جریان داشت. توصیف کتاب مکاشفه از مسیح چون مردی که مرده بود و زنده گشت، درباره این شهر مصداق یافته است. زیرا این شهر در سال پانصد قبل از میلاد بدست ساکنان لیدیه ویران شد و چهار صد سال بعد مجدداً بنا گردید. تپه سراسیب پاگوس با بناهای عمومی مجللی که بر فراز آن قرار داشت و بقیه شهر که در دامن تپه گسترده بود « تاج از میر » را توصیف بجا و مناسبی از این شهر ساخته است. این شهر بر سکه های آن بصورت شخصی که تاج گل بر سر دارد مجسم گردیده است. از این روی، وعده ئی که در کتاب مکاشفه ( ۲ : ۱۰ ) بدان داده شده مناسب و زیبنده است: « تاج حیات را بتو خواهم داد. » مسابقات این شهر در جهان آن روز شهرت داشت و بسر کسانی که در مسابقات قهرمان شناخته میشدند تاج نهاده میشد ولی تاج حیات که بآن وعده داده شده فنا ناپذیر و جاویدان است.

شهری دیگر که از آن مکاشفه یوحنا نا برده شده « پرغاموس » است. اینجا مرکز مقامات رسمی و دلتی بود. از این رو مسیح در اینجا بنام « آنکه شمشیر دو دم در دست دارد » توصیف گردیده است. نخستین معبدی که در سراسر آسیا به پرستش امپراتور تخصیص داده شد در این شهر قرار داشت. لذا، از شهر پرغاموس در کتاب مکاشفه بعنوان « جای تخت شیطان » نام برده شده و بساکنان آن توصیه شده که از نام امپراتور و مسیح یکی را برگزینند ( ۲ : ۱۳ ). منظور نویسنده از سنگ سفید محل بحث و گفتگو است، نه از آن جهت که قرینه ئی برای آن یافت نشده، بلکه از این روی که قرائن بسیاری بدست آمده است. ممکن است منظور نویسنده از آن سنگ سفیدی باشد که هیئت منصفه در دادگاه هنگام صدور رأی درباره متهم بیگناه از آن استفاده میکرد، یا شاید لوحی بوده که بر در سالنهای ضیافت میشد، یا ممکن است اشاره ئی به سنگهای « اوریم » و « تومیم » باشد که نام اشخاص بر آن مکتوب بود، یا محتملاً اشاره ئی است به طلسمی که جادوگران برای دخول بغار گنج بدان متوسل میشدند.

تیاتیرا در چهل میلی جنوب باختر « پرغاموس » قرار داشت. کتیبه هائی که از آن زمان مانده حاکی است که این شهر مرکز تجارت و دادو ستد بوده است، و همین امر حیات و موجودیت کلیسای تیاتیرا را تهدید میکرد. در اجتماعات

اتحادیه اصناف با گوشتی که قبلاً به بت ها تقدیم شده بود از مهمانان پذیرائی میکردند، مردم به خدایان بت پرستان تمسک میکردند. و ضیافت ها غالباً با مستی و اعمال ننگین پایان مییافت. بهمین جهت اخلاق مسیحیان این شهر پیوسته در معرض خطر بود. از این روی کتاب مکاشفه مسیحیان مقیم این شهر را از خطر « جزبیل »، که در کمین مردان خدا نشسته است و آنانرا بخوردن گوشت ذبح شده برای بتها ترغیب میکند میآگاهاند و از آن بر حذر میدارد. در بازار تیاتیرا اشیاء برنجین زیبا ساخته میشد، و توصیف کتاب مکاشفه یوحنا از فرزند خدا، که « چشمان او چون شعله آتش و پایهایش چون برنج صیقلی است »، اشاره ئی است بهمین مطلب.

ساردیس، پایتخت سابق لیدیه، در سی و پنج میلی جنوب باختری تیاتیرا واقع بود. این شهر برای فساد و آلودگی اخلاق مردمش مشهور و انگشت نما بود. اخطار کتاب مکاشفه بمردمان این بندر که مسیح چون دزد در ساعت نامعلوم بسراغشان خواهد آمد، مبین روحیه آنها است، زیرا بندر نامبرده دوبار در طول تاریخش در اثر بی ند و باری ساکنانش بدست اجانب افتاده بود. کوروش بزرگ شهر را از دست کروئوس، که نتوانسته بود بنحوی شایسته وسائل دفاع آنرا فراهم سازد خارج ساخت، و آنتیوکوس کبیر با بالارفتن از ناحیه سراسیب قلعه که مدافعین شهر آنرا غیر قابل عبور میپنداشتند و از همین روی در صدد دفاع از آن بر نیامدند، این بندر را مسخر ساخت. لذا، مسیح به کلیسای آن اخطار میکند که « بیدار و مواظب باشد. »

شهر فیلادلفیه در بیست و هشت میلی جنوب غربی ساردس واقع بود. قریب پنجاه سال قبل از نگارش کتاب مکاشفه زمین لرزه مدهشی این شهر را ویران ساخت قبل از نگارش و ساکنان وحشت زده آن در اطراف پراکنده شدند. از این جهت کتاب مکاشفه از قول مسیح وعده میدهد که مسیحیان این شهر چون ستونهای استوار و تزلزل ناپذیر خواهند گشت. پس از حدوث زمین لرزه، نام شهر بعنوان قدردانی از کمک قیصر به « قیصریه نو » تبدیل یافت. با اشاره به همین پیشآمد است که کتاب مکاشفه یوحنا هنگام بحث از این شهر میگوید: « نام خدای خود را به مؤمنان شهر خواهم داد و نام جدید خود را بر وی خواهم نهاد. »

نه سرد و نه گرم توصیف مناسبی از آب چشمه های نزدیک شهر لاودکیه و همچنین کنایه ئی از روحیه ساکنان آن است. مسیح در کتاب مکاشفه ساکنان این شهر را که به ثروتمندی و توانگری خویش میبالیدند سرزنش میکند، ولی با توجه باینکه این شهر مرکز صرافی بوده نباید از احساسات مردم آن تعجب کرد. شهر لاودکیه برای محصول پارچه سیاه خود و همچنین برای مدرسه پزشکی با رونقش شهرت داشت. از این روی مسیح مردم این شهر را نصیحت میکند: « زر مصفص به آتش را از من بخرید، تا دولت مند شوید، و رخت سفید را، تا پوشانیده شوید، و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را، تا بچشمان خود کشیده، بینا شوید. »

انتشارات نور جهان